

مؤلف : واصف بادکوبه ای

فهرست مطالب

پیشگفتار

- ۱ : پند نامه امام علی به امام حسن علیه السلام
- ۲ : دستور العملی از حضرت امام صادق (ع)
- ۳ : وصیت علامه حلی قدس سره به فرزندش
- ۴ : دستور العملی از شیخ نجم الدین
- ۵ : دستورالعملی از شهید اول
- ۶ : دستورالعملی از ابن ابی جمهور احسایی
- ۷ : وصیتنامه فقیه پارسا ابراهیم بن سلیمان قطیفی
- ۸ : دستور العملی از مرحوم مجلسی
- ۹ : دستور العملی از میر محمد حسین خاتون آبادی
- ۱۰ : دستورالعملی از آخوند ملا حسینقلی همدانی
- ۱۱ : دستورالعملی از آیه الله عبدالله المامقانی
- ۱۲ : دستورالعملی از شیخ محمد حسین (کمپانی) به امام جمعه زنجان
- ۱۳ : وصیت نامه شیخ محمد بهاری همدانی به شاگرد خود
- ۱۴ : دستورالعملی از سید صدرالدین محمد موسوی کاشف دزفولی
- ۱۵ : رساله معراج المومنین از سید صدرالدین محمد موسی کاشف دزفولی
- ۱۶ : دستور العملی از حاج سید احمد کربلایی به یکی از شاگردان خود.
- ۱۷ : دستورالعملی از حاج میرزا ملکی تبریزی در رابطه با آداب قرآن و دعا
- ۱۸ : دستورالعملی دیگری از حاج میرزا جواد اقا ملکی تبریزی
- ۱۹ : دستورالعملی از حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی
- ۲۰ : دستورالعملی دیگری از حاج میرزا جواد ملکی تبریزی درباره چگونگی تذلل و وزاری

۲۱: دستورالعملی از آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در رابطه با آداب خواب و خوابیدن

۲۲: وصیتنامه حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه

۲۳: وصیتنامه حضرت امام خمینی قدس سره به حاج احمد آقا خمینی رحمه الله

۲۴: دستورالعملی از آیه الله حاج سید محمد حسین طهرانی

۲۵: مجموعه ای از درس اخلاق حضرت آیه الله حاج سید رضا بهاء الدینی قدس سره

۲۶: دستورالعملی از آیت الله حسن زاده آملی - مدظله العالی -

۲۷: دستور العملی از حضرت آیه الله مشکینی - مدظله العالی - در جوا یکی از طلاب

۲۸: از درس اخلاق آیت الله مشکینی - مدظله العالی -

۲۹: دستور العملی از علامه محمد تقی جعفری - مد ظله العالی .

۳۰: رهنمودهایی از آیه الله عبدالله جوادی آملی - مدظله العالی -

فهرست مطالب

پیشگفتار

۱: پند نامه امام علی به امام حسن علیه السلام

بیان مرگ

توفیق طلب

پندهای گوناگون

۲: دستور العملی از حضرت امام صادق (ع)

۳: وصیت علامه حلی قدس سره به فرزندش

۴: دستور العملی از شیخ نجم الدین

۵: دستورالعملی از شهید اول

۶: دستورالعملی از ابن ابی جمهور احسائی

۷: وصیتنامه فقیه پارسا ابراهیم بن سلیمان قطیفی

سفارشهای عمومی و سفارشهای خصوصی

۱. سفارشهای عمومی :

۲ - سفارشهای خصوصی

۸ : دستور العملی از مرحوم مجلسی

۹ : دستور العملی از میر محمد حسین خاتون آبادی

نخستین سفارش

سفارش دوم

آخرین نصیحت

۱۰ : دستورالعملی از آخوند ملا حسینقلی همدانی

۱۱ : دستورالعملی از آیه الله عبدالله المامقانی

۱۲ : دستورالعملی از شیخ محمد حسین (کمپانی) به امام جمعه زنجان

۱۳ : وصیت نامه شیخ محمد بهاری همدانی به شاگرد خود

۱۴ : دستورالعملی از سید صدرالدین محمد موسوی کاشف دزفولی

فصل اول : در عمل کردن به طاعات واجبه و بیان آنها برسییل اجمال ، و این مشتمل است بر چند مطلب :

مطلب اول : در ذکر نمازهای واجب

حضور قلب

تفهم

تعظیم

هیبت

رجا

حیا

اما سبب حضور قلب

و اما سبب تفهم

و اما سبب تعظیم

و اما هیبت و خوف

و اما سبب رجا

و اما سبب حیا

مطلب دوم ، در ذکر صوم و زکات و حج است .

(خواص روزه کامل)

و اما زکات

فصل دوم : در ذکر مجملی از آداب و سنن و بیان ریاضت نفس و ارکان آن و این در چندمطلب تحقیق خواهد شد

مطلب اول : در بیان مجملی از نوافل یومیه

مطلب سوم ، در ریاضت نفس

مطلب چهارم ، در ذکر جوع و مدح کم خوابی

فصل سوم : در بیان مجملی از اوصاف و اخلاق حمیده و آنچه اهم است که طالب حق به آن متصف گردد.

مطلب اول ، در صفت ایمان و ثبات و نیت

مطلب دوم ، در ذکر صدق و انابت و اخلاص اما صدق

و اما انابت

و اما اخلاص

مطلب سوم ، در ذکر توبه و زهد در دنیا و اختیار صفت فقر است

اما توبه

و اما زهد

و اما فقر

مطلب چهارم ، در ذکر تقوا و مراقبه و محاسبه نفس و تفکر است

اما تقوا

و اما محاسبه و مراقبه نفس

مراقبه

و اما تفکر

اما خوف

اما رجا

و اما صبر

و اما شکر

اما شوق

و اما یقین

اما توکل

و اما رضا

و اما تسلیم

۱۵ : رساله معراج المومنین از سید صدرالدین محمد موسی کاشف دزفولی

۱۶ : دستور العملی از حاج سید احمد کربلایی به یکی از شاگردان خود.

۱۷ : دستورالعملی از حاج میرزا ملکی تبریزی در رابطه با آداب قرآن و دعا

آداب قرائت قرآن

چگونه در قرآن تدبیر و اندیشه کنیم ؟

موانع فهم قرآن

آداب دعا

۱ - تضرع و گریه

۲ - سپاس و ستایش و عذر و پوزش

۳ - درنگ و تأمل و اصرار و پافشاری

۴ - از چشم مردم دور داشتن

۵ - خضوع و خشوع

۶ - انگشتی به دست داشتن

۱۸ : دستورالعملی دیگری از حاج میرزا جواد اقا ملکی تبریزی

۱۹ : دستورالعملی از حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی

۲۰ : دستورالعملی دیگری از حاج میرزا جواد ملکی تبریزی درباره چگونگی تذلل و وزاری

۲۱ : دستورالعملی از آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در رابطه با آداب خواب و خوابیدن

۲۲ : وصیتنامه حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه

۲۳ : وصیتنامه حضرت امام خمینی قدس سره به حاج احمد آقا خمینی رحمه الله

۲۴ : دستورالعملی از آیه الله حاج سید محمد حسین طهرانی

اول : ترک عادات و رسوم و تعارفات

دوم : عزم

سوم : رفق و مدارا

چهارم : وفا

پنجم : ثبات و دوام

ششم : مراقبه

هفتم : محاسبه

هشتم : مواخذه

نهم : مسارعت

دهم : ارادت

یازدهم : ادب نگاهداشتن

دوازدهم : نیت

سیزدهم : صمت

چهاردهم : جوع و کم خوری

پانزدهم : خلوت

شانزدهم : سحر

هفدهم : وام طهارت

هیجدهم : مبالغه در تضرع

نوزدهم : احتراز از لذایذ

بیستم : کتمان سر

بیست و یکم : شیخ و استاد

بیست و دوم : ورد

۲۵ : مجموعه ای از درس اخلاق حضرت آیه الله حاج سید رضا بهاء الدینی قدس سره

مسیر کمال

ابزار فهم قرآن

فهم کتاب

۲۶: دستورالعملی از آیت الله حسن زاده آملی - مدظله العالی -

۲۷: دستور العملی از حضرت آیه الله مشکینی - مدظله العالی - در جوا یکی از طلاب

۲۸: از درس اخلاق آیت الله مشکینی - مدظله العالی -

۲۹: دستور العملی از علامه محمد تقی جعفری - مدظله العالی .

شرایط و موانع سیر و سلوک

۳۰: رهنمودهایی از ایه الله عبدالله جوادی آملی - مدظله العالی -

پیشگفتار

مجموعه حاضر شامل دستور العملها، توصیه ها و راهکاری است در باب سیر و سلوک و طی طریقت که امامان معصوم علیه السلام و عارفان فرزانه به سالکان تقدیم داشته اند:

آنچه تقدیم می شود تمامی و بهترین آنچه می بایست ، نیست ، بلکه درآمدی است به باغستان آثار و اقوال عارفان نمونه .

همدلی و همراهی شما خوانندگان ارجمند را ارج می گذاریم و دیدگاههای و راهنماییهایتان را بر دیده سپاس می نهیم و از خداوند متعال ، توفیق معرفت و طاعت و نیز ارائه ارمغانهایی دیگر در این باب را می طلبیم .

واصف باد کوبه ای

قم / مؤ سسه فرهنگی - انتشاراتی (پارسایان ) تابستان ۱۳۷۷

۱: پند نامه امام علی به امام حسن علیه السلام (۱)

این پندنامه پدری است به مرگ نزدیک و به پیروزی زمانه معترف ، و زندگی از او روی گردانید و به روزگار گردن نهاده و در سرای در گذشتگان آرمیده ، نکوهشگر دنیا و فردا از آن سرای کوچنده به فرزندی آرزومند که به آرزوها دست نخواهد یافت ، فرزندی رهسپار راه هلاک شدگان و آماج بیماریها و گروگان روزگاران و هدف مصیبتها و برده دنیا و سوداگران غرور(۲) و وامدار فنا و اسیر مرگ همسوگند اندوه و همنشین غم و همنفس آفات و خاکسار شهوات و جانشین رفتگان .

اما بعد: آنچه من از پشت کردن دنیا و سرکشی روزگار و روی آوردن آن جهان به خویش دانستم ، مرا از آن باز داشت که جز از خویشتن یاد کنم ، جز به کار آن جهان پردازم ، و جز غم خویش تیمار دگری خورم . آن گاه که هم خویشتن ، مرا از هم دگران باز داشت و رای مرا بر این استوار ساخت که جز به فکر آن جهان نباشم و تکلیف مرا روشن ساخت و بر آنم داشت که کوشا دست به کاری زخم که بیهودگی را بر آن راه نباشد و فکرت خویش صادقانه به کار برم ، دیدم که تو پاره ای از من ، که سراسر وجود منی ،

آنسان که اگر غمی بر دل تو فرود آید، گویی بر دل من نشسته و اگر مرگ تو را دریابد، گویی مرا دریافته است، پس دیدم کار تو همچون کار خود من در نظرم بزرگست و کار تو کار منست. از آن رو این نامه را به تو می نویسم، به این امید که - خواه من برای تو زنده مانم یا از این جهان در گذرم - به آن رفتار کنی و به آن پشتگرم باشی.

ای فرزند گرامی! به تو اندرز می دهم که از خدای بترسی و ملازم فرمان او باشی و دل به یاد او آبادان کنی و رشته پیوند او نگهداری، که اگر چنین کنی میان تو با خدای، کدام رشته از آن استوارتر! دل به پند زنده دار و با دل نبستن به دنیا بمیران و به باور نیرومند ساز و به خرد بیفروز و به یاد مرگ رام کن و به پذیرفتن فنا وادار و به رنجهای دنیا بیناساز و از صولت دهر بر حذر دار و از دگرگونیهای گردش روزان و شبان بیم ده و داستان گذشتگان بر او فروخوان و سرگذشت پیشینیانش یادآور و بر دیار و آثارشان بگذر. پس بنگر که چه کردند و از کجا بر شدند و به کجا فرود آمدند و در کجا جای گزیدند. آن گاه بینی که از دوستان جدا ماندند و به دیار تنهائی فرود آمدند. آنسان که تو نیز پس از اندک زمان یکی از آنان خواهی بود. پس سرای بپیرای و آخرت به دنیا مفروش و آنچه ندانی مگوی و از آنچه به آن وظیفه نداری سخن مران و راهی که از کجی آن بیمناکی، مپوی که باز ایستادن از بیم سرگردانی، بهتر که فرو افتادن در ورطه ترس و تباهی. به نیکی فرمان ده تا از نیکان باشی، مردمان را با دست و زبان از کار نکوهیده بازدار و بکوش تا از زشتکاران جدا باشی. در راه خدای آنسان که سزاوار اوست، پیکار جوی و از سرزنش مردمان باک مدار و به هیچ حال در راه حق از غرقه شدن در سختیها میندیش، دانش دین آموز و در ناگوارها خود را به شکیبائی خوگر ساز، چه نیکو خویی است شکیبایی در راه حق!

کار خویش همه به کردگار رها کن و در هر مهمی خود را به خدای بسپار که پناهگاهی است بس استوار و نگهبانی بس توانا و مدافعی شکست ناپذیر. در دعا و خواهش از پروردگار، اخلاص و رز که بخشش و محرومی به دست اوست. در طلب خیر و عافیت از خدای، پافشاری و رز. پند من نیک دریاب و جانب آن فرو مگذار و از آن روی مگردان که بهترین سخن آنست که سود بخشد. بدان در دانشی که سودی نباشد، خیری نیست و علمی ککه به حقیقت روی ندارد و به حق راه ننماید، در آموختن، آن فایدتی نیست.

هان ای پسر! چون دیدم روزهای زندگیم بالا گرفته و سستی تن فزونی یافته است، به وصیت تو شتافتم و از آن پیشی که مرگ تاختن آورد و زبان از گفتن سخن دل بازماند و اندیشه همچون کالبد بفرساید یا برخی از چیرگیهای هوس و خواهشهای نفسانی و فریبندگیهای دنیا بر دل تو از من پیشی گیرد و تو همچون شتری رمنده و سرکش رام نگردی، پاره ای از پندهای خویش بر تو فرو خواندم، چه، دل نوجوانان همانند زمینی است که تخمی در آن نیفشانده باشند، از این رو هر دانه در آن افکنند، پذیرای آن باشد و آن را نیک بپروراند، پس زان پیشتر که ترا دل سخت گردد و خرد در بند شود، به تادیب تو برخاستم تا پای استوار به عقیدتی روی آری که اهل تجربه ترا از طلب و آزمودن آن بی نیاز ساخته اند، پس تو از رنج طلب بی نیازی و از تلاش تجربت



رسته . اینک آنچه از طلب و تجربه با دشواری فراهم آورده ایم ، رایگان در دست تست و آنچه بسا که در نظر ما تاریک می نمود . بر تو روشن گردیده است .

ای فرزند گرامی ! چه روزگار به درازی عمر پیشینیان بر من نگذشته است ، اما چندان در کار ایشان نگریسته ام و در اخبارشان اندیشیده ام و در آثارشان سیر کرده ام که همچون یکی از آنان شده ام ، بلکه چندان بر امورشان آگاهی یافته ام که گویی با نخستینشان تا پسینشان زیسته ام . پس در این سیر و تامل ، کردار پاکیزه را از آلوده باز شناختم ، و سود را از زیان در یافتم ، آن گاه برای تو زنده هر کار را برگزیدم و زیبایی آن را جستیم ، و ناشایسته آن را یکسو نهادم و هر جا پدری مهربان را باید تا در کار فرزند نیکو بنگرد نیکو نگریستم و مانند همه پدران مهر اندیش که به کار فرزندان همت می گمارند ، در کار تو همت گماشتم و باری بر آن شدم تا ترا این چنین ادب آموزم ، چه تو روی به زندگی داری و جوانی نخواستی ای - با دلی پاک و نهادهای صافی - و قصد آن کردم که نخست ، کتاب خدای عزوجل به تو آموزم ، و تاویل آن کتاب و شرایع اسلام و احکام و حلال و حرام آن به تو باز گویم ، و جز این نیاموزم ، اما از آن ترسیدم که عقاید و آرا - که مورد اختلاف و اشتباه مردم شده است - ترا نیز مشتبه سازد ، پس ، با همه کراهت که از گفتن آن داشتم دیدم که نزد من یادآوری آن ، پسندیده تر از آنست که ترا در حالی رها کنم که از فرو افتادن در ورطه هلاک بر تو ایمن نباشم . امیدوارم خدای ترا در راه صواب توفیق فرماید و به راه میانه رهنمونی کند . اینک ترا به پیروی از این اندرزها سفارش می کنم .

هان ای فرزند! بدان که بهترین چیز که از پند من باید فراگیری ، پرهیزگاری در راه خدای است ، و بس کردن به آنچه بر تو واجب گردانیده است ، و فرا گرفتن آنچه نیاکان نخستین تو و نیاکان خاندانت بر آن بوده اند . همانا که آنان نیز مانند تو از اندیشه در کار و درستکاری خویش فروگذار نکردند و از معارف دین هر چه را در اثر تفکر و ژرف اندیشی باز شناختند به کار بستند ، و از فرا گرفتن هر چه بیرون از وظیفه بود خودداری کردند .

پس اکنون اگر دل تو ، به آنچه ایشان به آن عارف شده بودند ، بس تکند و در جستجوی حقیقت افزون طلب باشد ، باید که به نیروی تفکر درست و تامل و نیک آموزی در پس کسب آن برآیی ، نه که با فرو افتادن در گرداب شبه ها و غرقه گشتن در ورطه مجادله ها . پس اگر رای تو بر این شد ، نخست از خدای مددخواه و برای کسب توفیق به او روی آور ، و آشفتگیهای تردید زای که شخص را به ناباوری و شبهه در اندازد یا گمراه سازد ، رها کن . پس آن هنگام که بیقین دانستی دل صفا یافته و فرمانبردار گشته ، و رای کمال پذیرفته و از تفرقه باز آمده ، و خاطر در این کار جمع گردیده و فکر در نقطه مقصود تمرکز یافته است ، بنگر که در این پندنامه که به توضیح بر تو نوشته ام چه می گویم . اما اگر از آنچه به دل خواهی ، فراهم نیامد و فراغ خاطر و فکر جمع میسر نشد ، هشدار که همچون شتری که پیش روی نبیند به سر در نیایی ، و در ورطه ظلمات که رهایی از آن بسی دشوار است گرفتار نگردی . آن کس که راه بروشنی نبیند و امور را در هم آمیزد ، در طلب دین نیست ، و در چنین حال ، درنگ بهتر تا که رفتن .

ای فرزند ارجمند! در سخنان من نیکو بیندیش ، و بدان که خداوند مرگ ، خداوند زندگی است و آن که می آفریند، هم اوست که می میراند، و آن که نابود می سازد، هم اوست که زندگی باز می گرداند و آن که به بلا می آرماید، هم اوست که از بلا می رها کند. این جهان پای نگرمت جز به نعمتها و محرومی ها و رنجها و پاداشها و کیفرها به روز رستاخیز، و به دیگر مشیتهای خدا که بر آن آگاه نیستی ، پس اگر از رویدادهای این جهان دانستن نکته ای بر تو دشوار نماید، از نادانی خویش دان ، که نخستین بار که آفریده شدی ، چیزی از اینهمه بر تو معلوم نبود، سپس بر آن آگاه گردیدی . بسا چیزها که نمی دانستی و رایت در آن حیران بود و چشم سرگشته ، اما سرانجام به آن عارف شدی ، پس به او پناه بر و در پیشگاه او بندگی کن ، و به سوی او بگری ، و از او بیم دار که ترا آفرید و روزی داد و اندامت موزون ساخت .

ای فرزند! بدان که هیچ رسول صلی الله علیه و آله از خدای خبر نداد، پس رستگاری خویش را به رهبری او دلخوش باش . اینک نکته ای از اندرز به تو فرو نگذاشتم و تو چندان که بکوشی انسان که من به تو بینایم ، به خویش بینا نخواهی شد. ای فرزند! بدان که اگر پروردگار را شریک بودی ، آن شریک رسولان خود به سوی تو می فرستادی ، و نشانه های قدرت و چیرگی او می دیدی ، و افعال و صفاتش می شناختی ، اما پروردگار چنان که ذات خویش را توصیف کرده است ، یکتاست و هیچ کس در ملک با او مخالفت نتواند کرد. او جاویدان است و زوال ناپذیر، اول است پیش از همه کائنات ، بی آنکه او را آغاز و بدایت باشد، و آخر است پس از همه موجودات ، بی آنکه او را پایان و نهایت باشد، برتر از آن است که احاطه دل و دیده ، ربوبیت وی را در یابد. اکنون که اینها دانستی ، پس ، انسان که چون تویی را با آن مایه اندک و ناچیزی جایگاهت و ناتوانی بسیار و نیاز فراوان به پروردگار، سزد که کنی ، در پی طاعت او باش و از کیفرش بترس و از خشمش بیم دار که او جز به کار نیکویت فرمان نداد و جز از کردار زشت بازت نداشت .

ای فرزند! همانا که ترا از دنیا و از حال و زوال و انتقال آن آگاه کردم و از آن جهان و از آنچه برای اهل آن در آنجا آماده شده است ، خبر دادم ، و داستانهای بر تو فرو خواندم تا عبرت گیری و به آن رفتار کنی . داستان آنان که دنیا را چنانکه باید بیازمودند، داستان مسافرانی است که فروکش کردن در منزلی بی برگ و نوا را خوش نداشته باشند و بر آن شوند تا در سرزمینی پر نعمت و ناحیتی سرسبز فرود آیند، پس دشواری راه و دوری یار و سختی سفر و ناگواری خوراک بر خود هموار سازند تا به سرای فراخ و نشستگاه خود در آیند، از این رو ناسازیهای راه را رنجی نمی شمارند و انفاق مال را در آن راه زبانی نمی بینند و چیزی را دوستر از آن ندارند که آنان را به سر منزل نزدیک سازد و راه قرار گاهشان کوتاه کند.

و مثل آنان که به دنیا فریفته شدند، بر مثال گروهی است در منزلی پر نعمت نشسته ، که نخواهند به وادی بی برکت و قحطی زده مقام گیرند. پس چیزی را ناخوشتتر و دشوارتر از آن نمی دانند که رامشسرای خویش رها کنند و ناگهان به آن پایگاه تهی از نعمت فرود آیند.

ای فرزند عزیز! خود را و دگران را با یک ترازو بسنج . پس ، بردگران آن پسند که بر خود می پسندی و چیزی را که بر خود ناروا می دانی ، بر دگران نیز ناروا دان ، و آنسان که نمی خواهی بر تو ستم کنند، بر کسی ستم مکن ، و چنانکه از مردمان چشم نیکی داری نیکی کن ، کاری را که از دیگران زشت می دانی ، از خود نیز زشت دان و رفتاری که چون با دیگران کنی ، خشنود گردی ، چون با تو کنند. به آن خشنود باش . آنچه ندانی - هر چند اندک دانی - مگوی (۳)

آنچه نمی پسندی که درباره تو چنان گویند، درباره دیگران بر زبان میاور. بدان که خودپسندی خلاف صوابست و آفت خرد. سختکوش باش (۴)

و گنجوری دگران مکن (۵) و چون به حقیقت رهنمون شدی - چندان که می توان - در پیشگاه پروردگار فروتنی ورز. آگاه باش که راهی در پیش داری به مسافت دور و به سختی دشوار، و در پیمودن آن راه از کردار پسندیده و توشه ای چندان ، که ترا سبکبار به منزل رساند، بی نیاز نیستی ، پس خویشتن را گرانبار مساز که آن ، مایه گرانی و ناسازی سرانجام تو گردد، و اگر از تنگدستان کسی یافتی به تو بازگرداند، غنیمت شمار و آن بار بر پشت او نه ، و اگر توانی بر آن بیفزای که بسا او را بجوئی و نیابی . اگر کسی از تو وام خواست توانگری بودی ، غنیمت دان ، تا در روزگار تنگدستی آن وام به تو باز گرداند.

هشدار که فرازی دشوار نورد در پیش داری ، که آنجا سبکبار را حال خوشتر از گرانبار، و دیر جنبنده را حال زشتتر از شتابنده . در نشیب آن فراز همانا که یا به بهشت فرود آیی یا به دوزخ ، پس پیش از فرود آمدن ، با کردار پسندیده ، مایه آسایش و برگ عیش آنجا فرست و سرای ، آماده و دلنشین ساز، چه ، پس از مرگ نه می توانی خشنودی خدای فراهم آورد، نه می توانی به دنیا بازگشت .

آگاه باش آن که گنجینه های آسمانها و زمین در دست اوست ، به تو رخصت دعا داد و اجابت آن را کفالت کرد و ترا بفرمود که دست نیاز به سوی او برداری تا نیازت بر آورد، و از وی طلب رحمت کنی تا بر تو رحمت کند، و میان تو با خویشت هیچ کس را حجاب نکرد و ترا به کسی وا نگذاشت تا نزد او از تو شفاعت کند، از ینت باز نداشت که اگر بد کردی ، در توبه کوبی ، و در خشم بر تو شتاب نورزید، و از بازگشت تو به سوی خود سرزشت نکرد، و از آنجا که سزاوار رسوائی بودی ، رسوات نساخت و قبول توبه بر تو سخت نگرفت ، و به سبب گناه با تو مناقشه نکرد و از رحمت خویش نومیدت نفرمود، و در توبه بر تو نیست ، بلکه توبه ات را کاری نیکو دانست ، و گناهت را یک ، و کار نیکوت را ده به شمار آورد. در توبه و باب طلب خشنودی خویش بر تو گشود.

هنگامی که او را بخوانی ندای تو می شنود و چون با او به نهان راز گویی ، گفتگوی نهانت می داند. نیاز خود بر او عرضه می داری و از حال دل پرده بر می گیری و درد دل با او در میان می نهی و از غمها شکوه می کنی و ازو غمزدایی می طلبی و در کارها مدد می جویی و از گنجینه های رحمت او، از فزونی زندگی و سلامت تن و فراخی روزی ، آن می خواهی که هیچ کس جز او به بخشیدن آن توانا نیست . آن گاه کلید خزانه های خود از آنچه طلب آن را رخصت فرموده است ، به تو سپرده ، تا هرگاه اراده کنی

به نیایش درهای نعمت او بر خویشتن بگشایی و باران احسان او پیایی بر خود ببارانی . پس مباد که درنگ در اجابت دعا، ترا از رحمت او ناامید گرداند که همانا عطیه به میزان نیت است . بسا که درنگ در اجابت دعا، خواهنده را پاداشی بزرگتر، و آرزومند را بخششی بیشتر باشد. بسا چیزی که بخواهی و به آن دست نیابی ، اما دیر یا زود، بهتر از آن نصیب افتد یا بلائی از تو بگرداند، و بسا که چیزی طلب کنی که اگر به آن رسی دینت تباه گردد، پس در پی آن باش که جمال باقی دارد و گرفتاری آن گریبانت نگردد. مال ترا نپاید و تو مال را نپایی .

ای فرزند دلبنده! بدان که ترا بهر آن جهان آفریده اند نه این جهان ، و برای گذشتن آورده اند نه نشستن ، و برای مرگ و نه جاوید زیستن . تو در سرایی هستی که خانه کوچ است و توشه اندوزی و جای ناکامی و گذرگاه آن جهنمی . همانا که مرگ در پی تست و تو طعمه مرگی ، و هیچ گریزنده از آن به سلامت نرست و و از دست هیچ جوینده به در نرفت و جوینده ناچار به آن رسید. پس برحذر باش که مرگ ، آن گاه که سرگرم گناهی و به خود می گویی توبه خواهم کرد، به سراغت آید، و میان تو با توبه جدایی افکند که خویشتن به دست خود تباه ساخته باشی .

#### بیان مرگ

ای فرزند نازنین! بسیار به یاد مرگ باش و به یاد ناگهان تاختن آن ، و به یاد آنچه پس از مرگ به آن در می رسی ، تا چون بر تو در آید با همه نیرو آماده باشی ، و چنان که باید کمر بسته ، نه که ناگهان فرا رسد و بر تو چیره گردد. مباد که از آرامش و دلبستگی اهل دنیا به دنیا، و از ددمنشی آنان به یکدیگر در برابر مردار این جهان فریفته گردی ، که خدای ترا بر فریب دنیا آگاه گردانیده ، دنیا نیز حال فنای خویش بر تو فرو خوانده و ناسازیهای خود بر تو آشکار ساخته است . دنیا پرستان سگانی خروشانند، و درندگانی با شره جوشان . گروهی بر گروهی دیگر - بی موجهی - زوزه خشم آلود می کشند، و توانمندان ، ناتوان را در هم می شکنند و بزرگان بر خردگان چیرگی می کنند. دسته ای چون شترانی در بند (۶)، و دسته ای دیگر رها (۷)، با خردی گمراه ، رهسپار راه بی نشان ، بسان شترانی چالاک و بی مهار در سنگلاخی آواره نه چوپانی که از بیراهه بازشان دارد، نه چراننده ای که به چراشان گمارد. دنیا در کوره راه رهنوردشان ساخته و چشمشان از نور رستگاری پوشانیده است ، از این رو، در شوریدگیهای این جهان سرگشته اند و در نعمتهای آن غرقه ، دنیا آنان را به بازی گرفته و شیفته خود ساخته و با آنان به لعبت بازی پرداخته است ، و از آن لعبتگان نیز دنیا را بازیچه خود ساخته اند و فرای دنیا، همه چیز از یاد سترده اند.

#### توفیق طلب

باش تا تیرگی یکسو شود و پرده ظلمت بدرد، گویی هودجها فرا می رسند (۸)، زودا که شتابندگان گرم رو به آن پیوندند!

ای پسر گرامی! بدان آن کس که بر راهوار شب و روز سوار است، رهنورد است، اگر چه بر جای ایستاده، و در راه است، اگر چه به فراغ رهنورد است، اگر چه بر جای ایستاده، و در راه است، اگر چه بی گمان هرگز به آرزو نرسی و از مرگ نرهی، اگر که پوینده راه پیشینیان باشی، پس در طلب دنیا مدارا کن و در کسب روزی، پاکیزه باش و آن بر خود آسان گیر (۹) بساط طلب که به تنگدستی پیوست. نه چنین است که هر سختکوش، روزی فراوان یابد و هر که راه اعتدال پوید، از آن محروم ماند. خود را به هیچ فرومایگی میالای - اگر چه ترا به دلخواه رساند، که آنچه از جان کاستی، آن را بدل نخواهی یافت. بنده کس مباش که خدای آزادت آفرید.

آن خیر که به شر انجامد، خیر نیست، و آن گشایش که به فروبستگی کشد، گشایش نیست. بهوش باش که توسن از هر سویت نکشاند و شتابان به آبخور هلاکت فرود نیارد.

اگر توانی که میان خدای و خویشتن، بخششگر دیگر ندانی، چنان باش، چه سمت (روزی) خویش خواهی یافت و سهم خود خواهی گرفت. همانا که روی اندک از جانب پروردگار سبحان، گرامی تر و برتر، که روزی بسیار از سوی آفریدگان، هر چند همه چیز از اوست.

پندهای گوناگون

آنچه به سبب خاموشی از دست دهی، تدارک آن آسانتر، تا آنچه به سبب سخن گفتن. نگاهداری آنچه در ظرف است، به استواری بند انست نزد من، نگاهداشتن چیزی که در دست داری، بهتر تا طلب چیزی که در دست دیگران است. شرنگ نومییدی، گواراتر تا خواهش از مردمان. روزی تنگ با پرهیزگاری، بهتر که بی نیازی با زشتکاری.

هر کس راز خویش بهتر از دگری نگاه می دارد. بسا آدمیان که در زیان خویش می کوشند. پر گو و یاوه سراسر است. هر که فکرت کند، بینا گردد. به نیکوکاران پیوند تا از آنان باشی، و از تبهکاران بگسل تا از آنان نباشی. لقمه حرام بد است. ستم بر ناتوان، زشتترین ستم است. آنجا که نرمی به درستی گرایاند، درستی نرمی است. بسا که دارو درد است و درد دارو. بسا کسی که او را بدخواه خود پنداری و به صلاح تو سخن گوید و آن را که عافیت اندیش خویش شماری، در پندگویی تو خیانت ورزد. زنهار بر آرزو تکیه مکن که آرزو، سرمایه گولان است. خرد، سود جویی از آزمایشهاست. بهترین تجربه آنست که پندگویی تو باشد، ترا از بدیهای باز دارد و به نیکی ها

کشاند فرصت غنیمت شمار، زان پیش که از دست دادن آن مایه اندوه تو گردد.

هر جوینده به مقصود نرسید و هر مسافر باز نیامد. هدر دادن مال در هوسها، و توشه نیدوختن از آن برای رستاخیز، تبهکاری است. هر کار را پایانی است، عاقبت اندیش باش. سوداگر بازیچه خطر است (۱۰) بسا مال اندک، از بسیار آن بارورتر. یار فرومایه و دوست بخیل را خیر نیست. تا توسن زمانه رام است، کام از روزگار آسان برگیر. به امید بیشی، خویشتن در خطر میفکن. زنهار

که مرکب ستیز با تو توسنی نکند. هنگامی که برادرت از تو پیوند برید، پیوستن او را بر خود هموار ساز، و چون دوری جست ، با او مهربان باش و به او نزدیک شو، چون بخل ورزید به او بخشش کن ، چون از تو گوشه گرفت . به او روی آور، در درشتی او نرم باش و چون گناه کرد، عذرش بپذیر، چنان که گویی تو بنده اوئی و او خداوندگار نعمت تست .

اما زنهار که این دستورها بی جا به کار نبندی و با مردم نااهل به جای نیاری .

با دشمن دوست ، دوستی مکن که با دوست دشمنی کرده باشی برادرت (۱۱) را با دل پاک اندرزگویی ، خواه او را دلپسند افتد یا دلگیر نماید. خشم سرکش فرو خور که من جرعه ای که به عاقبت نوشتن از آن و به سرانجام گواراتر از آن باشد، نچشیده ام . هر که با تو درشتی کند، با او نرمی کن که به زودی با تو نرم گردد. بر دشمن به بخشش برتری جوی که آن پیروزی شیرین تر، تا چیرگی به آزار. اگر بر سر آن باشی که پیوند از برادر بگسلی ، جای آشتی باقی گذار تا اگر روزی پشیمان گردد. به آن باز تواند گشت هر که بر تو گمان نیکو برد، گمان او را صورت واقعیت بخش . (۱۲)

حق برادر به اعتماد دوستی بین خویشان با او، ضایع مگردان ، چه ، آن کس که حق او تباه کنی برادر تو نباشد. نباید که خویشان تو، بی بهره ترین مردم از تو باشند. به آن کس که به دوستی تو نگراید، روی میاور. برادرت هر اندازه پیوند دوستی بیشتر بگسلد، تو در پیوستن بیشتر ستمگر را سنگین نشماری ، چه او به زیان خویش و سود تو می کوشد. و پاداش آن کس که ترا شاد سازد، آن نیست که با وی بدی کنی .

بدان کای فرزند که ، روزی بر دو گونه است : روزی که تو در پی آنی و روزی که آن در پی تست . پس اگر تو به سوی آن نیروی ، آن به سوی تو خواهد آمد. چه زشت است تن به ذلت دادن به هنگام نیاز، و درشتی در بی نیازی . ترا از دنیا آن سودمند است که بدان اقامتگاه خویش بیارایی . اگر بر آنچه از دست داده ای به خیره زاری کنی ، پس بر آنچه به دست نیآورده ای نیز زاری کن . نبوده ها را با بوده ها بسنج ، که امور جهان همه همانند است . از آن زمره مباش که تا در آزارشان نکوشی پند نپذیرند، چه ، خردمند به ادب پند گیرد. چارپایان ، مگر به ضربت چوب به راه نیابند. اندوه چون بر دل نشیند، آن را به نیروی شکیبایی و حسن یقین از دل بزدای . هر که اعتدال بگذاشت از راه صواب بگشت . دوستی نوعی خویشاوندی است . یار صادق آنست که دور از تو نیز صادق باشد. هوس ، شریک کوری است . بسا بیگانه که نزدیکتر از خویش است ، و بسا خویش که دورتر از بیگانه . کسی ککه دوستی ندارد، تنهاست . هر که به قدر خود بس کند، پاینده ماند.

رشته پیوند بین تو با خدای ، استوارترین رشته پیوند است که می توانی به دست آورد. آن که پروای تو ندارد دشمن تست . آنجا که از مایه هلاک است ، نومیدی گنج مقصود است . هر رخنه را نباید آشکار ساخت . (۱۳) هر فرصت به دست نیاید. بسا که بینای کار در قصد خود خطا کرد و بی وقوف به مقصود رسید. در کارناروا، درنگ بهتر، چه ، هر دم که بخواهی ، در آن شتاب توانی کرد.

بریدن از نادان ، برابر است با پیوستن به خردمند. هر که زمانه را امین دانست ، زمانه به او خیانت ورزید و هر که آن را بزرگ داشت ، به او خوار گشت . نه هر که تیر انداخت ، نشانه زد.

اگر سلطان را حال بگردد، زمانه بگردد. پیش از سفر، از یار راه پرس و پیش از خرید خانه ، از همسایه .زنها که سخنان خنده آور نگویی ، گرچه از زبان دیگری باشد. زنها با زنان کنکاش نکنی که رایشان را کاستی ، و عزمشان را سستی است . بین زنان با فساد، پرده افکن که هر چه این پرده استوارتر، آراستگی شان به عفاف پاینده تر. بیرون رفتن زنان از خانه نه چنان زشت است که تو کسی را به خانه در آوری که اعتماد را نشاید. اگر توانی چنان کن که جز ترا نشناسند. زن را در کاری که با مقام وی ورزیدگی و دلبستگی به او اندازه نگهدار و چندان امیدوارش مکن که درکاری که به او مربوط نیست ، دخالت کند یا به شفاعت از دگران برخیزد. زنها که بیجا به زن بدگمان نگردی ، که این کار ، زن تندرست را به بیماری کشاند و زن پاکدامن را به اندیشه گناهکاری . هر یک از خدمتگزاران را کاری معین کن تا در برابر تو جوابگوی آن باشند و انجام دادن خدمت ترا به یکدیگر تکیه نکنند.

خویشاوندان را گرامی دار که ترا پرو بال پروازند و ریشه سرافرازی و دست پیکار اینک ، دین و دنیای تو به خدای می سپارم ، و در حال آینده و در این جهان و آن جهان ، نیکوترین سرنوشت برای تو از او مسالت دارم والسلام .

۲ : دستور العملی از حضرت امام صادق (ع) ( ۱۴ )

در حدیث ( عنوان بصری ) که مورد توجه علمای اخلاق است ، دستورهایی از حضرت امام صادق علیه السلام برای سالکان الی الله آمده است که ما ترجمه روایت را ذکر می کنیم .

( عنوان بصری ) پیرمردی بود که هفتاد و چهار سال از عمرش می گذشت ، او می گوید.

(من سالها با ( مالک بن انس ) رفت و آمد داشتم . هنگامی که جعفر بن محمد الصادق علیه السلام به مدینه آمد، من رفت و آمد با او را نیز شروع کردم و دوست داشتم همان گونه که از (مالک ) درس می گیرم . از آن حضرت نیز درس بگیرم ، تا اینکه روزی حضرت به من فرمود: ( من شخص بدهکاری هستم )یعنی خدای تعالی وظایفی را از من به گونه وجوب خواسته که باید انجام دهم ) و علاوه بر این در هر ساعی از ساعات شبانه روز اوراد و اذکاری دارم ، مرا از ورد و ذکرم باز ندار و از مالک درس بگیر و با او در رفت و آمد باش ، هم چنان که تا حال بودی .) من از این سخن امام غمناک شدم و از حضورش بیرون رفتم و در دل گفتم : اگر امام در من خیری را به فراست در می یافت . مرا از رفت و آمد به نزدش و فرا گرفتن علمش باز نمی داشت . از آنجا به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و به آن حضرت سلام کردم سپس - فردای آن روز - به روضه مطهره بازگشتم و در آنجا دو رکعت نماز خواندم و عرض کردم : ( یاالله ! یا الله ! از تو مسالت دارم که دل جعفر را بر من مهربان سازی و از عملش آنچه را که به صراط مستقیم راه یابم ، روزی ام گردانی ) و غمناک به خانه ام بازگشتم و دیگر به نزد مالک نرفتم . دلم از محبت جعفر علیه

السلام سیر شده بود و به جز برای نماز واجب از خانه بیرون نمی رفتم تا اینکه دلم تنگ شد، پس نعلین به پا کرده و عبا بر دوش گرفته و قصد محضر جعفر علیه السلام را کردم و این پس از آن بود که نماز عصر را خوانده بودم .

چون به خانه آن حضرت رسیدم ، اجازه ورود خواستم خدمتگزار حضرت بیرون آمد و گفت : ( چه می خواهی ؟ گفتم : ) برای عرض سلام بر شریف (به فرزندان رسول الله صلی الله علیه و آله ) آمده ام . ) گفت : ( به نماز ایستاده است . ) من در مقابل خانه نشستم ، اندکی گذشت و خادم بیرون آمد و گفت : ( ادخل علی برکه الله ) من داخل شدم و بر آن حضرت سلام کردم ، او جواب داد و فرمود: (بنشین ، خدایت بیامرزد) نشستم . پس اندکی امام سر به زیر انداخت و سپس سر برداشت و فرمود: (کنیه ات چیست ؟) گفتم : (ابو عبدالله .) فرمود: ( خدا کنیه ات را ثابت کند و موفقیت بدارد! ای ابو عبدالله ! سوالی داشتی ؟) در دلم گفتم : اگر در زیارت حضرت و عرض سلام بر او هیچ فایده ای نداشت جز همین دعا، بی شک زیاد بود، امام فرمود: (سوالی داشتی ؟) عرض کردم : (از خدای تعالی خواستم که دل شما را با من مهربان کند و از دانش ات بهره مندم فرماید، امیدوارم خدای تعالی درخواست مرا درباره شریف اجابت فرموده باشد.) فرمود: (ای ابا عبدالله ! دانشی که مخصوص ماست ، آموختنی نیست ، بلکه نوری است که خدا بر دل کسی که می خواهد راهنمایش کند، می افکند. پس اگر خواستی از چنین دانشی بهره مند گردی ، در آغاز باید حقیقت بندگی را در جان خود پیگیری کنی و با به کار گرفتن دانش در طلب علم باشی و از خدا درخواست فهم کنی تا خداوند به تو بفهماند.)

گفتم : ( یا شریف !... ) فرمود: (بگو یا ابا عبدالله ) عرض کردم : ( یا ابا عبدالله ! حقیقت بندگی چیست ؟ فرمود ( سه چیز است : اول ، آنکه بنده خدا در تمام آنچه خدای تعالی در اختیار او قرار داده است ، ملکیتی برای خود نبیند، زیرا بندگان حقیقی هیچ چیز نمی شوند و اموال را مال خدا می بینند و هر جا که خدای تعالی دستور فرموده ، آن را قرار می دهند. دوم آنکه بنده برای خودش تدبیر نداشته باشد. و سوم همه اشتغال و کارش در دستورات و امر و نهی الهی باشد.

پس هنگامی که بنده ای در نعمتهای الهی مالکیتی برای خود ندید، انفاق کردن در موردی که خدا دستور داده ، بر او آسان می شود و هرگاه بنده تدبیر امور خود را به مدبرش واگذار کرد، مصیبتهای دنیا بر او آسان می شود و هرگاه بنده ای به آنچه خدای تعالی امر و نهی فرموده ، مشغول شد، فراغتی به او دست نمی دهد تا به مجادله و مباحثات با مردم بپردازد و اگر خدای تعالی بنده ای را گرامی داشت و به این سه صفت موفق فرمود، دنیا و

شیطان و خلق همگی در نظر او خوار می شوند، و او از روی زیاده طلبی و یا فخر فروشی دنیا را نمی طلبد و آنچه را که در نزد مردم است به خاطر عزت یافتن و برتری جستن طلب نمی کند و روزگار خود را به بطالت نمی گذراند و این اولین درجه تقوی است ، خدای تعالی می فرماید: این خانه آخرت را ما برای کسانی قرار خواهیم داد که در زمین برتری و فساد نخواهند، و عاقبت نیکو از برای افراد با تقواست .)



گفتم: ( یا ابا عبدالله! مرا وصیتی بفرما.) فرمود: (نه چیز وصیت می کنم، این نه چیز وصیت من به کسانی است که بخواهند در راه خدا قدم بردارند، از خدا می خواهیم که تو را موفق بدارد تا آنها را به کار بندی. سه چیز از آن نه چیز درباره ریاضت نفس است، و سه چیز درباره بردباری، و سه چیز در دانش آموزی است، پس نیکو به خاطرم بسپار، مبدا به آنها با دیده حقارت بنگری.)

(عنوان) می گوید: (کاملاً توجه کردم بینم حضرت چه دستور می دهد؟)

امام فرمود: ( اما آنکه درباره ریاضت است :

۱. مبدا چیزی را که اشتها نداری، بخوری، که حماقت و ابهلی می آورد. جز به هنگام گرسنگی چیزی نخور.

۲. چون خواستی بخوری، از حلال بخور و نام خدا را ببر.

۳. به یاد حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله باش که فرمود: آدمی ظرفی را پر نکرد که شرش از شکم بیشتر باشد، و چون ناچار باید بخوری، یک سوم شکم را برای غذا و یک سوم را برای نوشیدن و یک سوم دیگر را برای نفس کشیدن بگذار.

و اما آنکه درباره بردباری است :

۱. کسی که به تو گفت: اگر یکی بگویی، ده جواب خواهی شنید، به او بگو: اگر ده هم بگویی، یک پاسخ از من نخواهی شنید!

۲. کسی که تو را ناسزا گفت، بگو: اگر در آنچه میگویی راستگویی از خدا می خواهیم که مرا بیامرزد و اگر در آنچه می گویی، دروغگویی از خدا می خواهیم که تو را بیامرزد.

۳. هر کس تو را تهدید به جور و غدر کرد، تو او را وعده نصیحت و دعابده .

و اما آنکه در بار دانش است :

۱. هر چه نمی دانی، از دانشمندان بپرس، و مبدا پرسش، و مبدا پرسش تو به آن منظور باشد که آنان را در تنگنای جواب قرار دهی و یا آزمایش کرده باشی .

۲. و مبدا که به رای خود عمل کنی، تا می توانی راه احتیاط را از دست مده .

۳. از فتوا دادن بگریز، هم چنان که از شیر می گریزی، و گردنت را پل پیروزی دیگران مکن .

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ( یا ابا عبدالله! از نزد من برخیز که نصیحت لازم را به تو کردم و ورد مرا بر هم مزمن که من درباره خودم مرد بخیلی هستم (بسیار مواظب وقت خود هستم)..)

۳: وصیت علامه حلی قدس سره به فرزندش (۱۵)

بسم الله الرحمن الرحيم .

پسرکم! خداوند تعالی تو را بر انجام دادن فرمانشهایش استوار بدارد و بر عمل خیر و ملازمت آن توفیق ات دهد و به سوی آنچه دوست می دارد و راضی است، رهنمایت باشد و به آنچه از خیرها ارزش داری و خواهانی، برساند و در دنیا و آخرت سعادت مند کند

و هر چه که با آن ، چشم روشن می گردد، هدیه ات کند و عمر نیکو وزندگی آرام و خوش روزگارت را سپری سازد و مهر (صالح است) بر اعمالت بنهد و وسایل رسیدن به سعادت را روزی ات کند و از برکتها بزرگ و والایش بر تو بیارند و خداوند از هر بلا و سختی دورت بدارد و بدیها را از تو دفع کند!

بدان ! که من در این کتاب (قواعد الاحکام) چکیده و فشرده احکام را به گونه ای موجز آوردم و پایه های اسلام را با کلمات کوتاه و عبارتهایی روان روشن ساختم و راه رشد و طریق استوار را واضح کردم .

تالیف این کتاب به هنگامی است که پنجاه سال از عمر را گذرانده ام و وارد دهه شصت زندگی شده ام . دهه شصت زندگی آنی است که مهتر خلائق (جناب رسول الله صلی الله علیه و آله) فرموده : (ان ، آغازگاه هجوم مرگ است (۱۶))

حال اگر خداوند تعالی (در این دهه بر من مرگ را نوشته باشد و ان را با (قدر) ش حتمی کرده باشد، از آن جا که او فرمانش را بر بندگان حاضر و مسافر، جاری سازد، پس من هم - همان گونه که خداوند تعالی وصیت را بر من واجب و بخصوص هنگام احساس مرگ مرا مامور به آن کرده است - (تو را مخاطب ساخته) و برایت وصیت می کنم به :

اینکه همدوش با تقوی الهی باشی ، که آن - بیقین - سنت پایدار و واجب حتمی و سپر نگه دارنده توشه ماندگار است . و (آن) پر سودتر چیزی است که انسان برای روزی که چشمها از هیبت آن روز گشاده و خیره می ماند و یار و یاور نیست ، خواهد داشت .

التزام به پیروی اوامر خداوند تعالی و انجام دادن آنچه او می پسندد و پرهیز از آنچه او ناخوش دارد و دوری از نواهی خداوند تعالی . کسب فضایل علمی و عروج از پستی نقص به بالاترین نقطه کمال و اوج گیری در آسمان عرفان و نه سقوط به جایگاه جهال و (و) عمرت را (با) گرایش عاشقانه به پسندیده ها و یاری برادران دینی و پاسخ دشتخو را به سخن نیکوگفتن و نیکو رفتار را با چهره باز پذیرفتن بگذران !

پرهیز از رفاقت با انسانهای پست و همنشینی با افراد نادان ، زیرا رفاقت و همنشینی با آنان خلق و خوی ناپسند و باطن پست برجا می نهد.

التزام به همدوشی با عالمان و نشست و برخاست با فاضلان داشته باش که آن برای کسب کمالات زمینه کامل را فراهم می سازد و برایت ، توان و مهارت در یافتن پاسخ مجهولات را به دنبال دارد.

باید، امروزت از دیروزت بهتر باشد.

تو و التزام به صبر و توکل و رضا.

هر روز و شب ، محاسبه نفس کن !

از خداوند بسیار آمرزش بخواه !

از نفرین مظلوم بترس بخصوص از نفرین یتیم و پیرزن ، که خداوند در مورد شکستن دلشکسته ، گذشت نمی کند.

تو و التزام به نماز شب ، که رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن تشویق کرده و دعوت به اقامه آن کرده و فرموده است : ( من ختم له بقیام اللیل ، ثم مات ، فله الجنة (۱۸) ) : هر که آخرین عملش ، اقامه نماز شب باشد و بمیرد، بهشت برای او باشد. تو و التزام به صله رحم ، که بیقین ، به عمر آدمی می افزاید.

تو و التزام به خوشرویی . همانا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ( انکم لن تسعوا الناس باموالکم ، فسعوهم باخلاقکم ! ) : همانا شما را نرسد که با اموالتان ، تمامی افراد را در آسایش قرار دهید، لذا آنان را با اخلاقتان خشنود سازید.

تو و التزام به توجه و مراقبت از ذریه پیامبر، که همانا خداوند همانا در سفارش به آنان تاکید کرده و پادش رسالت و ارشاد مردم را دوستی و مهرورزی به آنان قرار داده است . خداوند تعالی فرموده است : ( قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی ... (۱۹) ) : بگو در ازای رسالت ، پاداشی از شما خواستار نیستم ، مگر دوستی در مورد خویشاوندان .

حضرت رسول الله فرموده : ( انی شافع یوم القیامه لاربعة اصناف - و لو جاووا بذنوب اهل الدنیا - : رجل نصر ذریتی و رجل بذل ماله لذریتی عند المضیق ، و رجل احب ذریتی باللسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا و شردوا. (۲۰) ) : بیقین من در قیامت شفاعتگر چهار گروه - هر چند گناهشان به اندازه تمام گناهان مردم باشد - خواهیم بود: مردی که ذریه مرا یاری کند، مردی که به هنگام تنگدستی ذریه ام ، از مالش به آنها ببخشد، مردی که به زبان و قلب ، ذریه مرا دوست داشته باشد و مردی که به هنگام بی سر و سامانی ذریه ام در رسیدگی به حاجاتشان کوشش کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

( اذا کان یوم القیامه نادى مناد: ایها الخلائق ! انصتوا، فان محمدا یکلمکم . فینصت الخلائق . فیقوم النبی صلی الله علیه و آله فیقول : یا معشر الخلائق ! من کانت له عندی ید او منه او معروف ، فلیقم حتی اکافئه .

فیقولون : بأبائنا و امهاتنا! و ای ید منه و ای معروف لنا؟! بل الید و المنه و المعروف لله و لرسول علی جمیع الخلائق .

فیقول : بلی . من آوی احدا من اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جائعهم ، فلیقم حتی اکافئه .

فیقوم اناس قد فعلوا ذلک . فیاتى النداء من عندالله : یا محمد! یا حبیبی ! قد جعلت مکافاتهم الیک ، فاسکنهم من الجنة حیث شئت . فیسکنهم فی ( الوسيله ) حیث یحبون عن محمد و اهل بینه علیه السلام (۲۱) )) : هنگامی که قیامت برپا شد، ندا دهنده ای می گوید: (ای آفریده ها! ساکت باشید تا حضرت محمد با شما سخن گوید).

مردم ساکت می شوند جناب نبی صلی الله علیه و آله برخاسته ، می فرماید: ( ای همه همه آفریده ها! هر کس که برای من کاری

انجام داده و منتی دارد و نیکی ای رسانده است ، برخیزد تا اینک ، جبران کنم .) همه آفریده ها گویند: ( پدر و مادرمان فدایت ! چه

کاری و چه منتی و چه نیکی ای ؟ خدمت و منت و نیکی ، بر همه خلائق ، از سوی خدا و رسول خداست .)

حضرت رسول الله می فرماید: (بلی . حال ، هر که ، کسی از اهل بیت مرا پناه داده ، یا نیکی ای رسانده ، یا با اهدای لباس ، آنها را از برهنگی نجات داده ، یا گرسنگانشان را سیر کرده است ، برخیزد تا اینک جبران کنم .)

در این لحظه مردمی که آن کارها را انجام داده اند، بر می خیزند، سپس از جانب خداوند ندا می آید: ( ای محمد! ای حبیبم ! همانا جبران کارهای آنان را بر عهده تو گذاشتم آنان را در هر کجای از بهشت که خواستی جای ده .)

حضرت رسول آنان را در مکانی به نام (وسيله ) جا می دهد تا نسبت به حضرت محمد و اهل بیتش علیه السلام در محرومیت و حجابی نباشد.

تو و التزام به بزرگداشت علما و احترام به آنان ، که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

( من اکرم فقیها مسلما، لقی الله تعالی يوم القیامه و هو عنه راض . و من اهان فقیها مسلما لقی الله تعالی يوم القیامه و هو علیه غضبان . (۲۲)) هر که ، مسلمان دین شناس را گرامی دارد تا در قیامت ، خدا را راضی و خوشحال از خود خواهد یافت و هر که مسلمان دین شناس را کوچک شمارد و اهانت کند، در قیامت خدا را ناراضی و خشمگین از خود، خواهد یافت .

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه به چهره عالمان را، از جمله عبادتها شمرده است و نگاه به در خانه عالمان را عبادت دانسته و رفت و آمد با دانشمندان را عبادت خوانده است .

تو و التزام به کوشش فراوان برای افزودن علمت و ژرف نگری در دین ، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش فرموده است: ( تفقه فی الدین ، فان الفقهاء ورثه الانبیاء . و ان طالب العلم یتستغفرله من فی السماوات و من فی الارض ، حتی الطیر فی جو السماء و الحوت فی البحر . و ان الملائکه لتضح اجنحتها لطالب العلم رضی به . (۲۳) ): در دین ژرف بنگر! زیرا دین شناسان ، جانشینان پیامبران هستند. برای طالب علم ، هر چه در آسمانها و هر چه در زمین هست - حتی پرنده در آسمان و ماهی در دریا - طلب آموزش می کنند و فرشتگان به دلیل خوشنودی از طالب علم بالهای خود را خاک فرش آنان می کنند.

بپرهیز از کتمان دانش و بازداشتن شایستگان از فراگیری علمت ، زیرا خداوند تعالی می فرماید:

( ان الذین یکتُمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون . (۲۴) ):

کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم ، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم . نهفته می دارند، آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنت شان می کنند.

و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

( اذا ظهرت البدع فی امتی ، فلیظهر العالم علمه . فمن لم یفعل ، فعلیه لعنه الله . (۲۵) . ) : هنگامی که در امتم ، بدعتها آشکار و

فراگیر شد، دین شناسان باید علمشان را آشکار کنند و در اختیار همه قرار دهند. کسی که چنین نکند، لعنت و نفرین الهی بر او

خواهد بود.

و نیز او صلی الله علیه و آله فرمود:

( و لا توتوا الحکمه غیر اهلها، فتظلموها. و لا تمنعوها اهلها فتظلموهم (۲۶))): حکمت را در اختیار ناهل قرار ندهید! که (اگر چنین

کنید) به حکمت ظلم کرده اید و از اهلش، منع مکنید! که (اگر چنین کنید) به اهل حکمت ظلم کرده اید.

تو و التزام به تلاوت قرآن عزیز و تفکر در معانی آن و رعایت اوامر و نواهی اش و تتبع در اخبار نبوی و آثار محمدی و جستجو (و فهم) معانی آن ها و تأمل کردن تام در آنها.

البته من، کتابهای زیادی در تمامی این زمینه ها برای نگاشته ام.

این، آنهایی بود که وظیفه تو بود. اما آنچه به من مربوط است و نفعش به من بر می گردد، (عبارت است از):

این که با طلب رحمت برابیم در بعضی از اوقات، مرا یاد کرده و مورد تفقد قرار دهی.

و این ثواب بعضی از طاعتها را برای من بفرستی.

و در یاد کردم، کم نگذار! که (اگر چنین کنی) اهل وفا تو را جفا کار خوانند، و در یاد کردم زیاده روی مکن! که (اگر چنین کنی)

آنان که اهل نیکی اند، تو را به کوتاهی در حق پدر به هنگام زندگانی نسبت می دهند. بلکه در خلوتها و پس نمازها و یادم کن

و آنچه از بدهکاری ها و تعهدات واجب بر عهده ام هست (و خود انجام نداده ام) تو قضا کن!

و در حد توانت، بر سر مزارم به زیارتم بیا و مقداری از قرآن تلاوت کن!

و هر کتابی که نوشته ام، ولی خداوند برای به پایان رساندنش، مهلتم نداده است، تکمیل کن! و هر چه از خلل و نقصان و خطا

و نسیان در آنی می یابی اصلاح کن!

این وصیت من است به تو. خداوند از جانب من بر تو ناظر است و السلام علیک و رحمه الله و برکاته. و الله اعلم بالصواب.

۴: دستور العملی از شیخ نجم الدین (۲۷)

شیخ نجم الدین رازی می نویسد: بدان که ذکر بی آداب و شرایط گفتن، زیادتی مفید نبود. اول به ترتیب و آداب و شرایط، قیام

باید نمود و مرید صادق را چون درد طلب، داعیه سلوک این راه پدید آید، نشان این است که با ذکر انس گیرد و از خلق وحشت،

تا از همه روی بگرداند و در پناه ذکر گریزد که (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) و چون بر ذکر مواظبت خواهد نمود، باید

که اساس بر توبه نصوح نهد از جمله معاصی، و به وقت ذکر گفتن اگر تواند غسل کند و الا وضو تمام کند، زیرا که ذکر کردن

درست، (بدرستی) مقاتله با دشمن است، بی سلاح (مبارزه) دشوار توان کرد که (الوضوء سلاح المومن)، و جامه پاک پوشد بر

سنت، و بر پاکی جامه چهار شرط است: اول پاکی از نجاست، دوم پاکی از مظلمت، سوم پاکی از حرمت - یعنی ابریشم نباشد -

چهارم پاکی از رعونت - یعنی کوتاه قد بود بر سنت، که (و ثیابک فطهر، ای قصر)، و خانه خالی و تاریک و نظیف راست کند و

اگر قدری بوی خوش بسوزاند، اولی تر (ببهرتر) و روی به قبله بنشیند، و مربع (چهارزانو) نشستن در همه اوقات منهی است، الا

در وقت ذکر گفتن که خواجه (:) پیامبر صلی الله علیه و آله ( علیه السلام چون نماز بامداد کردی ، در مقام خویش مربع به ذکر بنشستی تا آفتاب بر آمدی .

و در وقت ذکر گفتن دستها بر روی ران نهد و دل حاضر کند (:) حضور قلب داشته باشد) و چشم فراهم کند و به تعظیم تمام شروع کند در کلمه ( لا اله الا الله ) گفتن به قوت ، ما، اشد ذکرا چنان که (لا اله ) از بن ناف بر آورد و ( لا الله ) به دل فرو برد، بر وجهی که اثر ذکر و وقت آن به جمله اعضا برسد، ولکن آواز بلند نکند و تا تواند در اخفا و خفض صوت کوشد، چنان که فرمود: ( و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول ) و بر این وجه ، ذکر سخت و دمامد می گوید و در دل به معنای ذکر می اندیشد و نفی خاطر می کند، بدان معنا که هیچ چیز نمی خواهم و هیچ مقصود و محبوب ندارم ، الا الله ، جز خدای . جملگی خواطر به (لا الله ) نفی کند، حضرت عزت را به مقصودی و محبوبی و مطلوبی اثبات می کند به (لا الله )، و باید که در هر ذکر، دل در اول و آخر حاضر باشد به نفی و اثبات ، و هر وقت در اندرون دل نظر می کند، هر چیز که دل را با آن پیوند می بیند، آن چیز را در نظر نیاورد و دل با حضرت ، عزت می دهد.. و به نفی (لا اله ) ان پیوند باطل می کند و بیخ محبت آن چیز از دل بر می دارد، و به تصرف (الا الله ) محبت حق را قائم مقام آن محبت می گرداند.

هم بر این ترتیب مداومت نماید تا بتدریج دل را از جمله محبوبات و مالوفات فارغ و خالی کند، که اهتزاز در ذکر از مداومت خیزد. و اهتزاز آن باشد که به غلبات (:) تکرار) ذکر، هستی ذاکر در نوز ذکر مضمحل شود و ذکر، ذاکر را مفرد گرداند و علائق و عوائق از وجود او فرو نهد و او را از دنیای جسمانیات و آخر روحانیات سبکبار در آورد. چنان که فرمود: ( سیروا فقد سبق المفردون ) . بدان که دل خلوتگاه خاص حق است که (لا یسعی ارضی و لا سمائی و انما یسعی قلب عبدی المومن ) و تا زحمت اغیار دربارگاه دل یافته شود، غیرت عزت اقتضای تعزز کند از غیر. ولکن چون چاووش (لا اله ) بارگاه دل از زحمت اغیار خالی کرد، منتظر قدم تجلی سلطان (لا الله ) باید بود که ( اذا فرغت فانصب والی ربک فارغب ).

۵ : دستورالعملی از شهید اول(۲۸)

بسم الله الرحمن الرحیم

بر تو باد به تقوای الهی ، در پنهان و میان جمع ! خوبی را برای همه آفریدگان بخواه ، گرچه به تو بدی روا داشته باشند.

در برابر آزار دیگران ، بردباری ورز. اگر به تو اهانت شد، یا ناسزا شنیدی ، در پاسخ ، سخنی ناروا مگو.

هنگامی شعله ور شدن خشم ، از کلام ناپسند پرهیز، از جای بلند شو، در مکان دیگر بنشین و خود را به کاری دیگر مشغول کن

تا خشم فرو نشیند.

مدام در فکر بهسازی آخرت و سعادت دنیا باش .

در همه حال . به خدا توکل کن و در همه‌مهمات به او اطمینان (داشته باش) . بر تو باد پاسداری و شکر گذاری کسی که به تو خوبی می کن و تو را نعمت می دهد.

از قهقهه و خنده بپرهیز، زیرا غفلت آرد و دل را بمیراند.

به هر کاری مشغولی ، نماز اول وقت را ترک مکن . اگر - معاذالله - نمازت قضا شد، در اولین فرصت جبران کن .

در هر حال و مکان ، دانش آموز باش . پرگو مباش . بیشتر به شنیدن علاقه مند

باش تا گفتن . با استادت مشاجره مکن و گفته های او را بر مگردان . آنچه را فراگیری در شب مرور کن .

با قرآن مانوس باش . وردی از قرآن را برای خودت برگزین . اگر می توانی ، قرآن را حفظ کن و اگر ممکن نیست ، هر چند آیه ای

که در توانت هست ، از برکن .

کوشش کن امروزت بهتر از دیروزت باشد، و تلاش کن در هر روزی - گرچه اندک - تکامل پیدا کنی .

مبادا به گفته سخن چینیان گوش فرا داری ، زیرا بدبختی بی شمار به دنبال آرد و تاثیر شومی بر نفس می گذارد.

در زیارت مشاهده مشرفه یا خواندن زیارت آنها، از راه دور غفلت مکن .

به هنگام تعلیم و نشر دانش ، از پرگویی بپرهیز. غیر علمی و بدون مستند سخن مگو. تنها ناقل سخن دیگران مباش ، خودت

نسبت به مطالب و مسایل صاحب نظر شو.

در هر روز، بیست و پنج مرتبه ( اللهم اغفر للمومنین و المومنات و المسلمین و السلمات ) را بخوان و در این دعا، ثواب و مزدی

بسیار است .

پس از نماز عصر، هفتاد و هفت مرتبه ذکر استغفار را بخوان . نیز سوره قدر و توحید را بسیار قرائت کن .

۶ : دستورالعملی از ابن ابی جمهور احسایی (۲۹)

بسم الله الرحمن الرحيم .

بر تو باد به ارج نهادن علم و مدام در خدمت او بودن . مبادا زلال علم را با طمع و سهل انگاری ، آلوده سازی ، زیرا این حالات ،

گستاخی و بی حرمتی بر دانش است .

برخی عارفان گفته اند: ( العلم من شرطه لمن خدمه ان يجعل الناس كلهم خدمه و اوجب صونه عليه كما يصون من عاش ،

عرضه و دمه : ) از شرایط فراگیری و خدمت به دانش ، آن است که همه مردم را به نوکری علم دارد. صیانت علم را بر خویشتن

فرض شمارد همان طور که خون و آبروی معاشران و خانواده خویش را پاس می دارد.

پس ای برادر! با تمام توان علم را پاس دار و مکانتش را با به کارگیری آن در فهم دین ، حفظ کن . بر تو باد به تلاش بی امان در

فراگیری آن . در جهت تکمیل علم ، از پرسش - هیچ گاه - ملول مشو.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است : ( لو علم الناس بما فی العلم ، لطلبوه و بو بسفک المهج .): (اگر مردم به عقاید علم واقف شوند، با تن دادن به خونریزی آن را به دست آرند.)

یا: ( طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه .)

یا: ( طلبوا العلم ولو بالصین .) (طلب کنید دانش را، هر چند در چین (دوردست ترین مناطق ) باشد.)

یا: ( یا علی ! من لا یعلم خرج اذا سال عما لا یعلم .):

هان ای علی ! نادان وقتی در مقام پرسش برآید، از نادانی بیرون آید.

از کتمان علم و نگفتن آن به دانش پژوهان بپرهیز، چه خداوند متعال فرمود:

( و اذ اخذالله میثاق الذین اوتوا الكتاب لتبینه للناس و لا تکتمونه .)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ( اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه ، فمن لم یفعل ، فعلیه لعنه الله .):

وقتی بدعتها هویدا شد، بر دانشمرد است که علمش را آشکار سازد، کسی که چنین نکند لعنت خدا بر او باد.

یا: ( من کتم علما نافعاً الجمه الله بلجام من نار .): هر که علم سودمندی را کتمان کند، خدا بر او دهانه ای از آتش زند.

امام علی علیه السلام در بایستگی تشریح علم و تعلیم جاهلان فرمود: ( ما اخذالله علی الجهال ان یتعلموا، حتی اخذ علی العماء ان

یعملوا .)

مبادا علم را به هر کسی بیاموزی و بی ضابطه نشر کنی . این عمل نزد همه مردم ناپسند است . سید بشر صلی الله علیه و آله

فرمود:

( لا توتوا الحکمه غیر اهلها فتظلموها .): حکمت و دانش را به ناهل میاموز، چه این کار ستم بر اوست .

یا: ( لا تقلوا الدر بافواه الکلاب .): گوهر را در دهان سگ میفکن . برخی پژوهشیان و متبعان ، در قالب شعر چنین گفته اند.

و من منح الجهال علما اضاعه

و من منع المستوجبین فقد ظلم

آن که دانش را بر ناهلان ارزانی دارد، آن را ضایع کرده و کسی که علم را از تعلیم به شایستگان باز دارد، بر آن ستم کرده است .

بسیار بیاموز و مباحثه کن ، زیرا علم مرده است که آموختن آن را زنده کند. اندوخته های علمی نیز مرده اند، که با بحث و بررسی

شکوفایی و حیات پیدا می کنند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ( تلاقوا و تحادثوا و تذاکروا فان فی المذاکره احیاء امرنا . رحم الله امرءا احیا امرنا .): همدیگر را

دیدار کنید. بر یکدیگر احادیث ما را قرائت کنید و درباره مطالب آن مذاکره نمایید، زیرا بررسی و گفتگوی علمی ، (امر) ما را زنده

می کند. درود و رحمت خدا بر کسی که (امر) ما را احیا کند.



بر تو باد به از بر کردن مطالب علمی و مرور کردن و یادآوری آنها، زیرا بهترین علم آن است که در سینه جای گیرد.

برخی چنین گفته اند:

انی لاکره علما لایکون معی

اذا خلوت به فی جوف حمام

من دانش را که به هنگامی در حمام (و در اختیار نداشتن نوشته ها) با من نمی باشد، ناپسند دارم .

پس در همه حال ، پاسش بدار و با او دمخور باش ، زیرا آفت علم ، فراموشی است . تنها بر ثبت علوم در کتابها اطمینان مکن ،

زیرا کتاب پاسبانی تباه کننده است ، چنان که گفته اند.

لا تفرحن بجمع العلم فی کتب

فان للکتب آفات تفرقها

النار تحرقها و الماء یغرقها

واللبث یمزقها و اللص یسرقها

به گردآوری دانش در کتابها شادمان مباش ، زیرا کتاب را آفاتی است دانش بر باده ده ، آتش آن را می سوزاند، آب غرقش می

کند، گذشت زمان فرسوده و پاره اش می کند و دزد آن را می برد.

وقتی خداوند به تو این نعمت را عنایت کرد و به دستیابی این فضیلت و برتری انعام نمود، همراه این دانش تقوای او بدار و از

حرامهای او دوری کن ، زیرا آلوده شدن به گناهان ، نعمت را زایل سازد چه نیکو سروده است :

اذا ککنت فی نعمه فارعمها

فان المعاصی تزیل النعم

و داوم علیها بشکر الاله

فان الاله شدید النقم

هنگامی که نعمتی به تو روی آورد، پاسش دار، همانا گناهان و نافرمانیها آن را زایل می کند. آن نعمت را با شکر معبود جاودان

کن . البته خداوند تلافی کننده سختی است .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ( ادم الطهاره یدم علیک الرزق .) بر تهذیب و طهارت نفست مداومت کن ، تا روزیها مادی و

معنوی ات پایدار ماند.

سفارش می کنم تو را بر پاس داشتن حقوق استاد و معلمت . نخست باید بدانی او راهنما، هادی و مرشد و فرا خوانده تو به علم و

دانش است . بلکه او هدایت و سازندگی تو را هم خویش کرد. او کسی است که رنجهای تن فرسایی را برای راهنمایی تو به جان

خرید، تا تو از روی تحقیق و بصیرت، به راح حق رهنمون شدی و اهل هدایت و صاحب توفیق گشتی، پس او پدر حقیقی، استاد معنوی و نعمت بخش تو پس از خداست. بنابراین با تمام توان حق او را پاس بدار و از او به بزرگی بین مردم یاد کن. در احترام و ستایش او بکوش، تا از جرم عظیم عاق پدر معنوی و ناسپاسی اش در امان مانی. دستورات او را فرمان بر، زیرا سید عالمیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: (من علم شخصا مسأله ملک رقه).

فقیل له: (ایبیعه؟) قال: (لا و لکن یامرہ و ینہاہ). هر که شخصی را یک مطلب بیاموزد، در حقیقت مالک او می شود. (سائل می گوید:)

پرسیدم: (یعنی می تواند او را بفروشد؟) پاسخ داد: (نه! حق امر و نهی نسبت به او پیدا می کند).

باید از او حکم و دستور بخواهد، چون شاگرد، مامور به فرمان برادری استاد خویش است.

درباره مواظبت بر حقوق استاد و چگونگی آن آمده است.

وقتی وارد مجلسی که او حضور دارد، شادی سلام کن و از او احترام خاصی به عمل آور. در پای مجلس او بنشین و حضور او را بزرگ شمار. در حضور او با دیگری مشورت مکن. صدایت بلندتر از صدای او نباشد. مواظب باش در حضور تو، هیچ کس غیبت او نکند. وقتی پرسش مطرح می شود پیش از استاد پاسخ مگو. با تمام رو به او توجه کن. به حرفهایش نیک گوش بدار و به درستی گفته های او معتقد باش. در حضور مردم، سخنش را رد مکن و هنگام خستگی و بی حوصلگی زیاد سوال مکن. با دشمنان او همراه مشو و دوستان او را دشمن مدار. وقتی پرسشی می کنی و او پاسخ نمی دهد، کرار مکن. چون مرض شد، به عیادتش شتاب کن. هنگامی که غایب می شود، از حال او پرس و جو کن.

هنگامی که به دیدار یار شتافت، بر جنازه او حاضر شو.

چون چنین کردی، خداوند قصد تو را از استفاده از محضر او برای تقرب به خدا و جلب خوشنودی حق می داند، ولی اگر رفتارت با استاد چنین نبود، سزاوار آنی که خداوند دانش و شرف را از تو بگیرد.

این وصیت من به توست. به خدا می سپارم. او مرا بس است و بهترین وکیل می باشد. این مختصر را نیازمند درگاه خدای بی نیاز، محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور احسایی قلمی کرد.

۷: وصیتنامه فقیه پارسا ابراهیم بن سلیمان قطیفی (۳۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند تو و ما را بر آنچه مایه خرسندی اوست، توفیق دهد و بر انجام دستورات خود یاری کناد! بدان مواظب کتاب و سنت، گوش

نواز است و آثار و گفته های عالمان شایسته و صالحان، در این زمینه بس. بلکه آنچه در بعضی آثار و کتابها و یا حتی اندکی از

آنها آمده، پندگیران و وعظ پذیران را کفایت می کند. مانند آنچه در کتاب (الغیبه) محمد بن بابویه صدوق و کتابهای دیگر آمده

است (چه موعظ بسیار شنیدن و در حقیقت و معانی آنها تدبر نکردن ، اثر موعظه را کاهش می دهد.) در خبر قطعی السند آمده است :

وقتی آیه ای از قرآن تلاوت می شد، برخی از مسلمانان برای این که گوشه‌هایشان به مفاهیم اسلامی ، انس و عادت پیدا کرده بود و آیه های عظیمه ، مکرر به گوش آنان خورده بود و نفسشان به ظاهر و الفاظ آیات عادت کرده بود، آیه های ربوبی و کلمات وحی ، تاثیری در خور بر آنان ننهاده، زیرا بر اثر اشباع بی رویه نفس و دل بستگی به دنیا، حجابی غلیظ، فکر و چشم و دل آنان را پوشانیده بود.

با اینکه از این مواعظ الهی و آیات قرآنی تاثیر نمی پذیرند، خود را پیراسته از حجابها می دانند، بی آنکه بفهمند، خود را می فریبند. نگاه کنید به گاه نزول آیه ( و جی یومئذ بجهنم ) چگونه رسول الله آشفته شد - که هیچ کس را یارای سخن گفتن با او نبود، تا اینکه برادرش امام علی علیه السلام بلند شد، بوسه بر سر آن بزرگوار زد و از حادثه پیش آمده ، پرسش کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ( جبرائیل این آیه را آورد.)

با اینکه حبیب خدا، حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می دانست که خداوند پیامدهای اعمال او را بخشوده و او بزرگترین شفاعتگر خلق در بین انبیاء فرشتگان و رسولان در روز قیامت است . همان طور که در روایات تحریر بر توسل به محمد و آل او آمده است :

( همه در روز قیامت ، نیازمند عنایت و شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و وصی بزرگوار اویند، حتی فرشتگان مقرب الهی و پیامبران مرسل .)

با این همه ، شدت ترس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام از خداوند متعال مشهود است و بی نیاز از توصیف . به گونه ای که به گاه نماز از خود بی خود می شدند و مستغرق در حق . در موقفی ، علی علیه السلام را در سجده می یابند که ناله می کند و مناجات خداوند، تا از نفس می افتد. (ابودردا) می گوید: (بر بالینش آمدم و او را حرکت دادم ، بلند نشد. به نزد فاطمه (س) همسر علی علیه السلام رفتم و به او تسلیت گفتم . حضرت فاطمه (س) فرمود: هنوز اجل او فرا نرسیده است . بگو او را در چه وضعی دیدی . عرض کردم : در آل سجده ، جان به جانان تسلیم کرد. فاطمه (س) فرمود: برو این عادت همیشگی اوست . وقتی آنان چنین بیم و ترسی از خدا داشتند، حال و روزگار کسی که خدا را به دل زبان ، دست ، پا، شکم زیر شکم و همه اعضا به عصیان برخاسته چه خواهد شد بود!

سفارشهایی که برای خودم و برای تو ضروری (ی) می دانم ، دو گونه اند:

سفارشهای عمومی و سفارشهای خصوصی

۱. سفارشهای عمومی :

نخست ، تقوای الهی . معنی و حقیقت تقوا آن است که پرواگیری از خداوند، مثل کسی که یقین دارد به توجه خداوند بر نعمتهایی که در کف دارد از اوست ، و با مهروری از همان نعمتها اموری را که او را ناخوشایند می آید انجام می دهد، حال آنکه او قادر است که نعمتها را بگیرد و دیگری را بهره مند سازد.

بترس از خدا، بسان کسی که می داند همه اعمال اهل آسمانها و زمین توان شکر نعمتهای او را ندارد و نمی تواند با آنچه خداوند در بهشت برای بندگان مطیع و گوش به فرمان مهیا کرده ، برابری کند. اگر در خود چنین تقوایی را نمی بینی ، با عشق الهی ، به معالجه خود پرداز، زیرا طبیعت سالم بشر، به کسی که نسبت به او مهر ورزد - گرچه با لبخندی - علاقه مند می شود و دوستی او را در دل جای می دهد.

جان خویش را واری کن که ایا محبت و عشق به خدا وجودت را لبریز کرده است . اگر - معاذالله - جانب مشروب به عشق حق نیست ، در زمره مؤ منان راستین قرار نداری ، زیرا خدای تعالی درباره مشرکان فرمودن (یحیونهم کحب الله .) مشرکان با اینکه شیفته خدا بودند، بتها را واسطه می دانستند و در کنار خدا می پرستیدند. اما مؤ منان را کسانی می داند که شدت عشق الهی ، جایی در قلب آنان برای دلبستگی به غیر او باقی نگذاشته است و به مقام حق الیقین رسیده اند.

شگفتا! انسان آن را که پس از بدی به او شفقت می ورزد، به خاطر محبت او دوستش می دارد، چگونه است حال و وضعیت او نسبت به خدای مهربانی که جز احسان به خلق خویش نکند و همو مالک جان او و متعلقات اوست . تنها پناهگاه و چاره ساز است . خدایی که هیچ چیز و هیچ کس بی نیاز از او نیست و غیر او نمی تواند انسان را بی نیاز کند. هر کس هر چه را بخواهد باید از او بخواهد.

اگر این راه هم تو را بیدار نکرد، با داروی حیا به درمانش برخیز، زیرا او در همه حال به تو احسان می کند. و تو نیکیهای او را به بدی پاسخ می دهی ، و باز هم به تو مهر می ورزد. با اینکه بدی و نافرمانی او را می کنی ، زیرا سایه رحمت او هستی و در همه حال به تو احسان می ورزد و نیکی می کند و در همه این احوال زیر نظر او هستی و در محضر او گناه می کنی . با اینکه بی نیاز از توست ، ولی لطف و احسان به تو را سزاوار می داند. شاید که حیا کنی ، شرمساز شوی و بازگردی و اصلاح شوی .

واقعا در پیشگاه چنین کسی ، باید شرمسار و سرافکنده بود. در قرآن کریم فرمود:

(الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكرالله و ما نزل من الحق و لا یكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون .) (۳۱): آیا زمان آن نرسیده که مؤ منان دلهایشان به یاد خدا و در برابر حق خاشع شود و مانند کسانی نباشند که تورات و انجیل به آنان دادند، درنگ ایشان دراز شد، تا دلهایشان سخت شد و بیشتر آنان فاسق شدند. اگر نفس تو از این راه متحول نشد، از تمایل سودپرستی و تجارت پیشگی او بهره گیر، زیرا تجارت سود آور آن است که تاجر به دسیسه گرفتار

نشود. سود آن است که سوداگر زیان نبیند. امانتداری به آن است که از کالای به امانت گذاشته شده، کم نگردد. و کیل خوب آن است که بهره نیکوتری را برای موکلش به بار نشاند.

بنگر تلاش خویش را چقدر مصروف سود اندک دنیا کرده ای، چه اندازه اوقات با ارزش خویش را در راه آن بذل کرده ای، بی آنکه ذره ای در این کار تردید روا داری و خسته شوی. اگر از این راه هم سود نبردی و متنبه نشدی، بدان قلب تو در عذاب و درد جانکاهی گرفتار آمده که خداوند در کتاب خویش بدان اشارت کرده است:

( بل قلوبهم فی غمره من هذا و لهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون . ) : بلکه دل‌های ایشان از این سخن ما در غفلت است و ایشان را جز اینها. کارهایی است که انجام دادند و ناگزیر ایشان عامل آن کارهایند.

نیز خداوند پس از بیان سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام فرمود:

( و كذلك مکننا لیوسف فی الارض یتبوء منها حیث یشاء، نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع اجرالمحسنین و لاجر الاخره خیر

للذین آمنوا و کانوا یتقون . ) : این چنین، فرمانروایی در زمین را برای یوسف هموار کردیم که در هر جایی بخواهد، ماوا گیرد. ما هر که را بخواهیم مشمول رحمت خویش می‌کنیم. اجر و پاداش نیکوکاران به تمام و کمال می‌دهیم. بی شک مزد آخرت برای مؤمنان و با تقویان بهتر است.

و از سوی دیگر - در استان قارون - دو نگرش به دنیا را چنین ترسیم می‌فرماید:

( فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیاه الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم . و قال الذین اوتوا العلم

و الایمان و یلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقیها الا صابرون . ) : قارون با زینتهای بر خود آویخته بر قوم خویش

ظاهر شد. اهل دنیا گفتند کاش ما چونان قارون ناز و نعمتی داشتیم! او سرخوش و کامیاب است. مؤمنان خردمندی به آنان

گفتند: وای بر شما! مزد و پاداش الهی برای مؤمنان و شایسته کاران بهتر است، و این پاداش را ندهند، مگر به شکیبایان.

۲ - سفارشهای خصوصی

اوقات عمر را پاس مدار. مباد که لحظه‌های عمر خود را ضایع کنی و به خسران گرفتار آیی. هنگامی که کاری نداری و فراغت

حال پیدا می‌کنی، به ذکر خدا مشغول شو، زیرا یاد خدا در هر حال برابر اعمال صالح و شایسته است.

وقتی آماده نیاش با معبود شدی، درون سینه را از وسوسه‌ها و دل مشغولیهای دنیا بپیرای. شرم کن از پروردگار خود، هنگامی که

از بنده ای حاجت دنیوی را می‌طلبی و با تمام وجود به او روی می‌آوری، ولی به هنگام نیاز به پیشگاه بی‌نیاز، روی توبه سوی

حق است و دلت جایی دیگر. گر چنین باشی، سزاوار خشم و عذاب الهی هستی. در شب و روز از نفس خویش حساب بکش، زیرا

نفس را اگر رها کنی، مهار گسیخته می‌شود و اگر مقید کنی رامی می‌گردد. به دهانت لگام زن. کلماتی را که در روز قیامت تو را

مفید افتد و ثبت آنها در نامه اعمالت مایه خرسندی تو گردد. بگو. از سخنانی که شرمساری آن روز را در پی دارد، دامن گیر. روایت

شده است : مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات در رکاب آن بزرگوار شهید می شود، مادرش به قتلگاه می آید و بر بالین فرزندش می نشیند، می بیند که از گرسنگی او را با دست نوازش کرد. گفت : (فرزندم ! گوارایت باد!) پیامبر این کلمه را شنید، فرمود، (بس کن ای مادر! او بیهوده گوی بوده است .)

بر خواندن ادعیه مواظبت کن و با زاری و تضرع دعا بخوان ، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ( ما فتح لا حد باب دعا الا فتح الله له فیه باب اجابه .):

خداوند باب دعا را بر روی بندگان نگشود، مگر اینکه راه و باب اجابت آن دعا را نیز گشود.

در دعا برای برادران دینی خود بکوش ، زیرا آنچه را برای آنان بخواهی ، صد هزار برابر آن را خدا به تو می دهد. ولی تضمینی در اجابت دعای برای خود نیست . هنگامی که عقیده فردی را درست یافتی ، کینه او را به دل مگیر، زیرا گناهان او برای خدا سنگین و عظیم است . روایت شده :

( آن رجلا قال : والله لا یغفر الله لفلان ، فقال تعالی : قد غفرت ذنوبه و حبطت عمل الذی تابى علی آن اغفر لعبدی ): مردی گفت : خدا فلان کس را نیامرزد! خداوند فرمود: من گناهان مرد نفرین شده را آمرزیدم و عمل آن را که آمرزش مرا به بنده ام روا نداشت ، تباه شد.

نباید نقص و عیب یکی از برادران دینی باعث انکار مراتب و کمالات دیگر او شود. چنان باش که کسی را پایین تر از خویش ندانی ، زیرا به گناهان خویش واقفی و بی پایگی توجیهات خود را می شناسی ، ولی از درون باطن دیگری آگاه نیستی و فرجام کار بندگان بر تو پوشیده است . چه بسا گناهکاری ، نیک فرجام شود و مطیعی بد عاقبت .

مباد و صد مباد که به ریاست بر دیگران دل بندی ، گرچه این ریاست بجا و بحق باشد، چه حب ریاست از بزرگترین گناهان است زیرا خداوند وقتی به پاسخگوی نسبت به رفتار خودت بسنده می کند، چه ضرورتی دارد و زر و بال دیگران را بر عهده گیری؟! او نیازی ندارد که تو متولی اداره بندگان باشی ، بویژه اگر این تولیت از حب ریاست سرچشمه گیرد.

مواظب باش خود را به اینکه این کار برای خداست و تکلیف نفریبی! زیرا مکروه شمردن و ناخوش داشتن ریاست که به تو روی آورد، اگر برای خدا باشد، سیره صالحان بلکه معصومان علیه السلام است ، آنان که همه سکنت ، حرکات و نیاتشان خدایی بوده .

گر ریاست به تو روی آورد و تو از رویکرد آن شادمان شدی ، دل از آن برگیر و از پذیرش آن واهمه داشته باش و بر این امر پابفشار. مباد، این ریاست را حق خویش بنگاری و از این راه عملت را تباه سازی . اگر این ریاست زیننده تو بوده است ، تو غیر از وظیفه انجام نداده ای . اگر واقعا حق تو نباشد و تو مجبور به پذیرش آن شدی ، عمل تو مزد و پاداش دارد.

بپرهیز و بترس از تلاش برای فتوا دادن و دوستی مقام افتا و مرجعیت ، زیرا در روایت آمده :

( آن اسرع الناس الی افتتاح جراثم جهنم اسرعهم الی الفتوی . ): فردی سریعتر از همه جذب جهنم می شود و به سوی آن سرازیر می گردد، که در فتوا شتاب کند.

بس است تو را فرموده و خطاب خدا، حبیبش رسول الله را:

( و لو تقول بعض الاقویل لاخذناهم منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین . ): اگر پیامبر، جز گفته ما سخنی می گفت ، دست او را به سختی می بستیم ، سپس رگ دل او را می بریدیم .

و گهر گفته دیگر خدا:

( و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب . آن الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون . ): آنچه پسند شماست و از توجیهاات واهی سرچشمه می گیرد، به دین نسبت ندهید. این بهتان بر خداست . بی شک آنانی که به خدا دروغ می بندند، رستگار نخواهند شد.

و قول دیگر خدا در کتاب کریم :

( قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون . ): ایا خدا به شما چنین اجازه ای داده یا از پیش خود و بدون دلیل آن را به خدا نسبت می دهید؟!

ذکری برای خویش برگزین و در شب آن را زمزمه کن ، تا در زمره غافلان قرار نگیری

این وصیت من است ، نخست به خودم ، سپس به برادران دینی ام ، بویژه به تو خدا تو، ما و دیگر مؤمنان را از این وصیت و دیگر مواعظ سود دهد!

به حق و عظمت محمد، علی ، فاطمه ، حسن و حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی ، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی الرضا، محمد بن علی ، علی بن محمد الجواد، حسن بن علی العسگری ، قائم آل محمد و حجت خدا بر خلق . درود پیاپی خدا بر همه آنها باد! فرجام ما و شما را به آنچه رضا و خوشنودی او در آن است بدارد، چه او شایسته این تفضلها و عنایتهاست سعی کن این مواعظ را هر روز با توجه بخوانی . اگر امکان نداشت لااقل در هر هفته یک بار بر آنها مواظبت داشته باش ، زیرا تکرار این مواعظ قلب را صیقل میدهد، زنگار دل را می زداید و یاد آخرت را در دلت زنده می کند.

بر تو باد به کتاب خدا، سنت پیامبر و پیوند و مودت با ذریه رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین !

و این مکتوب را نیازمند عنایت خدای منان ، ابراهیم بن سلیمان به تاریخ ششم عاشورای هفتصد و پانزده در نجف اشرف نوشت .

سبحان ربک رب العزه عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین .

عالم بزرگ و عارف ربانی ملا محمد تقی مجلسی رضوان الله تعالی علیه می نویسد: آنچه این بنده از دوران ریاضت و خودسازی دریافته ام، مربوط است به زمانی که به مطالعه تفسیر اشتغال داشتم. شبی در بین خواب و بیداری حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم، با خود گفتم: شایسته است در کمالات و اخلاق آن حضرت خوب دقت کنم. هر چه بیشتر دقت کردم عظمت و نورانیت آن جناب گسترده تر می شد، به طوری که نورش همه جا را فرا گرفت. در این هنگام بیدار شدم، به من الهام شد که خلق رسول خدا قرآن می باشد، باید در قرآن بیندیشم. پس هر چه بیشتر در آیه ای دقت می کردم، حقایق بیشتری نصیب می شد، تا اینکه یکدفعه حقایق و معارف فراوانی بر قلبم فرود آمد. پس در هر آیه ای که تدبر می کردم چنین موهبتی بر من عطا می شد. البته تصدیق این مطلب برای کسی که به چنین توفیقی دست نیافته دشوار بلکه عادتاً غیر ممکن است، ولیکن مقصود من راهنمایی و ارشاد برادران فی الله می باشد.

دستور ریاضت و خودسازی عبارت از این است که: سخنان بی فایده بلکه از غیر ذکر خدا خودداری کند. استفاده از ماکولات و مشروبات و لباسهای لذتبخش و منکوحات و منازل زیبا و راحت را ترک کند. از معاشرت با غیر اولیای خدا دوری جوید. از خواب زیاد اجتناب نماید و ذکر خدا را با مراقبت کامل ادامه دهد. اولیای خدا، تداوم بر ذکر (یا حی یا قیوم! یا من لا اله الا انت) را تجربه کرده و نتیجه گرفته اند. مننیز همین ذکر را تجربه نمودم، ولیکن ذکر من غالباً (یا الله) است، با خارج ساختن غیر خدا از قلب و با توجه کامل به جناب خدای متعال.

البته آنچه بسیار مهم است ذکر خدا با مراقبت کامل می باشد، و سایر امور به پای ذکر نمی رسد. اگر این عمل تا مدت چهل شبانه روز ادامه یابد، درهایی از انوار حکمت و معرفت و محبت بر سالک گشوده می شود آن گاه به مقام فناء فی الله و بقاء الله ترقی می کند.

۹: دستور العملی از میر محمد حسین خاتون آبادی (۳۳)

... اما سفارشهایی که استادان عادت دارند (اجازه) های خود - به شاگردانشان - را با آن به پایان رسانند، از (شاگرد) بر عمل به آن، تعهد گیرند، همان گونه که خودشان ملزم شده اند (برایت بر می شمارم) هر چند آن دانشمند سر آمد، بالاتر از آن است که مثل من، او را پند دهد:

نخستین سفارش

نخستین آن سفارشها، همواره پروای الهی داشتن و مراقب - اوامر و نواهی الهی - در نهان و آشکار بودن و یاد خدا در تمامی زمانهاست.

مقصودم از (یاد خدا بودن) مشغول بودن زبان به گفتن (ذکر) نیست، هر چند این از اقسام (ذکر الهی) است، بلکه نظرم به ظهور و تجلی ذکرهای ربانی، بر سایر اعضای آدمی است. البته حقیقت این مطلب، با تدبر در اخبار این موضوع روشن می شود.



اینجا، دو خبر را که کاملتر و پرفایده تر از بقیه است، می آورم. اولین آن، روایتی است که شیخ صدوق - طاب ثراه - در کتاب خصال اش نقل کرده است.

او می گوید:

(ذکر، بر هفت عضو از اعضای انسان تقسیم شده است :

زبان، روح، نفس، عقل، معرفت، سر، قلب. هر کدام از اینها، احتیاج به پایداری و ایستادگی دارد، ایستادگی زبان، راستی در اقرار (گفتار) است. ایستادگی روح، راستی در استغفار است. ایستادگی نفس راستی در اعتذار (توبه) است. ایستادگی عقل، در عبرت گرفتن است. ایستادگی معرفت راستی در افتخار (به دین) است. ایستادگی سر، خوشنودی به جهان اسرار (غیب) است. ایستادگی قلب، راستی در یقین و شناخت خداوند جبار است.

پس، ذکر زبان حمد و ثنای الهی است و ذکر نفس، جهاد و تلاش است و ذکر روح، بیم و امید داشتن است و ذکر قلب، صادق و یک رنگ بودن است و ذکر عقل، تعظیم الهی و حیا و ورزیدن است. ذکر معرفت، تسلیم و رضاست. ذکر سر، بر دیدار و لقای الهی است.

این حدیث را (ابو محمد عبدالله بن حامد) به صورت مرفوع از برخی از افراد صالح آورده است.

آن که در این خبر تدبیر کند، حقایق غیر قابل شمارش و اسرار فراوانی، بر او ظاهر می شود، پس تدبیر کن و بصیرت بروز! اما خبر دوم، که در مصباح الشریعه آمده است.

(امام صادق علیه السلام فرموده: (آن کسی که بحقیقت یاد خداست، مطیع است و آن که از او غافل است، عصیانگر است.

اطاعت کردن، علامت هدایت است و سرکشی، نشانه گمراهی. ریشه هدایت یا گمراهی، در ذکر و غفلت است. دل خود را، قبله زبانت قرار ده! آن را به سخن وامدار، مگر آنچه قلبت گوید و عقلت موافق باشد و ایمانت رضایت دهد، که خداوند، دانا به نهان و آشکار توست.

مانند محتضر، یا فرد ایستاده در حسابگاه بزرگ (عرض اکبر) باش! و به جز اجرای اوامر الهی و دوری از نواهی او و توجه به وعد و وعیدهایش، مشغول مباش! و از آنچه به کار آخرت نمی آید و به اجرای آن مکلف نیستی دوری کن! قلبت را با آن اندوه بشوی! (خدا را یاد کردن) باید به خاطر این باشد که او تو را یاد کرده است. (۳۴) او، تو را یاد می کند، با اینکه از تو بی نیاز است، و به

یاد تو بودنش، بزرگتر و مرغوبتر و ستوده تر و پیشتر از به یاد او بودن از جانب توست. اینکه بدانی، او به یاد توست، خضوع، حیا و خرد دیدن خودت را، برایت به ارمغان می آورد، در نتیجه، کرم و فضل قدیم او را درک می کنی و عبادتهایت را - هر چند زیاد باشد - در کنار نعمتهایش ناچیز می شماری و به آن توجه نخواهی داشت. این، خلوص در عبادت می آورد.

اما اگر عبادت‌های را به حساب آوری ، و به آن غره شوی ، جزریا و عجب و حماقت و درشتخویی و فراموشی فضل و کرمش ، برایت نخواهد ماند. با این پندار بی پایه ، زیاد نمی شود مگر دوری از خدا، و به دست نمی آید از گذشت عمر تلف شده ، جز وحشت .

ذکر دو قسم است : ذکر خالص - با هماهنگی و موافقت دل - و دیگر، ذکر صادق - با نفی یاد غیر او.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: (خداوند! ما را توانایی احصای حمد و ثنای تو نیست ، تو آنچنانی که خود، حمد و ثنای خویش کرده ای .)

(در این فرمایش گهربار) حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای ذکر گویی اش - و خدا را ستایش کردن - به آگاهی اش بر این حقیقت که خداوند قبل از او، خود را ستوده ، ارزش و مقداری قائل نیست ، حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده ، دیگران به طریق اولی باید، چنین باشند و چنین بیندیشند. پس آن که می خواهد خدا را یاد کند، باید بداند اگر خداوند توفیق (یاد خدا بودن ) را به بنده ای ندهد، هرگز (یاد خدا بودن ) از بنده سر نزنند.

در این حدیث نیز تامل کن و از آن و از حدیث اول غافل مباش ! این دو حدیث باید همواره در یادت باشد، زیرا آن دو، دو دریای پر از جواهر اسرارند.

اما ذکرهای زبانی ، بعضی از مهمترین و کاملترین آن عبادت است

O مداومت بر کلمه توحید ( لا اله الا الله ).

از (اصبغ بن نباته ) روایت شده است :

(با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم . گذرمان به گورستان افتاد. حضرت در آنجا فرمود:

السلام علی اهل لا اله الا الله ! من اهل لا اله الا الله . کیف وجدتم کلمه لا اله الا الله ؟ یا لا اله الا الله ؟ بحق لا اله الا الله ،

اغفر لمن قال لا اله الا الله و احشرنا فی زمره من قال لا اله الا الله !

پس از آن فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت : هر وقت کسی به گورستان آید و این ذکر را بگوید، گناه

پنجاه سال بر او بخشوده می شود. به حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض شد: اگر کسی پنجاه سال گناه نداشت ، حضرت

فرمود: گناهان پدر، مادر، برادران یا مسلمانان دیگر بخشود می شود.)

کمترین مقدار ذکر ( لا اله الا الله ) صد مرتبه در روز است . از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است .

(هر کس در هر روز صد بار ( لا اله الا الله ) بگوید، برترین مردم در آن روز است ، مگر فردی که بیش از او، این ذکر را بگوید.)

از طرف زیادتی ، این ذکر را حدی نیست . (ابن قداح ) از امام صادق روایت کرده است که آن حضرت فرمود: (چیزی نیست ، مگر

اینکه آن را حدی است ، نماز را خدا واجب کرده و حد آن به پاداشتن همان مقدار پنچگانه - است روزه واجب ، حدش ، روزه داشتن

ماه مبارک رمضان است ، حج ، حدش ، حج گزاردن - در ایام ویژه - است . اما ذکر را، حدی نیست و خداوند به کم آن راضی نیست و نهایتی را هم برایش ننهاده است .

حضرت ، آن گاه ، این آیه را خواند: (ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را یاد کنید، یادی بسیار و صبح و شام او را به پاکی بستایید و فرمود: (پدرم ، بسیار ذکر می گفت ، با او راه می رفتم ، او ذکر گو بود. با او می خوردم ، او ذکر گو بود. اگر مردم با او سخن می گفتند، آن ، بازدارنده از ذکر گویی پدرم نبود. می دیدم زبانش به سقف دهانش می خورد و مدام ( لا اله الا الله ) می گفت . پدرم ما را جمع می کرد، هر کس قرآن می خواند، غیر از آن از او چیزی طلب نمی کرد، اما آن کس را که به خواندن قرآن مشغول نبود، امر می کرد که ذکر بگوید.)

خانه ای که در آن قرآن خوانده شود، و ذکر الهی گفته شود، برکتش زیاد می شود و ملائکه نزد اهل خانه می آیند و شیاطین آنها را ترک می کنند. آن خانه برای اهل آسمان می درخشد، همانگونه که ستارگان برای انسانها می درخشند. اما آن خانه ای که در آن ، نه تلاوت قرآن می شود و نه خدا یاد می گردد، برکت اهل خانه کم می شود و ملائکه آنها را ترک می کنند و شیاطین به نزد آنها می شتابند.

حضرت فرمود: (مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: بهترین اهل مسجد کیست ، فرمود: آن کس که (ذکر) بیشتر باشد.)

زینها از غفلت از معنا و مفهوم این روایت شریف ! بلکه آن را - همیشه وجهه همت و تلاش خود قرار بده و قبله راهت کن ! و خوردن و آشامیدن و دیگر فعالیت‌های ضروری دنیایی را، مانعی برای ذکر گویی تو نباشد! وابستگانت را - نیز - به آن امر کن ! بخصوص کسانی را که خواندن نمی توانند.

این گونه باش ، تا بر سعادت دو جهان ، دست یابی ! و امید که آخرین کلامت در دنیا، ذکر ( لا اله الا الله ) باشد و به واسطه آن ، توفیق ورود به بهشت یابی .

در خبر مستفیض است : هر کس ، آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می شود.

یعنی آن که سخنش را در این دنیا با کلمه طیبه توحید ختم کند، داخل بهشت می شود. البته این احتمال به ذهن می رسد که مقصود روایت ، این باشد که : (آن که در دنیا ختم سخنش در هر مجلس ، آن کلمه طیبه است وارد بهشت می شود.) هر کدام از این دو معنا باشد، شایسته نیست که از آن - در هر حالتی - غفلت شود.

O دیگر از اذکار مهم ، تسبیحات اربعه ( مسمی به باقیات صالحات ) است .

از (ضریس ) روایت شده است :

(حضرت امام باقر علیه السلام به نقل از پدرانش فرمود:

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گذرش بر مردی که درختی در باغش می کاشت ، افتاد. رو به او فرمود: آیا راهنمایت باشم در مورد کاشتنی ای که ریشه اش استوارتر و ثمردهی اش زودتر و میوه هایش گواراتر و انفاقش پایدارتر است ، آن مرد گفت : آری ، پدر و مادرم فدای تو! پس حضرت فرمود: صبحگاه و شامگاه بگو: ( سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. ) اگر این ذکر را بگویی ، با هر تسبیحی برای تو ده درخت از انواع میوه دارها، در بهشت کاشته می شود. آن ، برای تو (باقیات صالحات) است .

آن مرد گفت : ای رسول خدا! تو را شاهد می گیرم بر اینکه ، این بستان را برای اهل صفا برای فقرا مسلمان صدقه قرار دادم در این هنگام ، خداوند تبارک و تعالی ، این آیه های قران را نازل کرد: (اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت .

بهتر این است که روزانه ، این سی یا صد مرتبه خوانده شود و یا پس از هر نماز واجب ، سی مرتبه گفته شود. از معصوم علیه السلام روایت شده است : (حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود:

سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ، سرور و سالار، تمامی تسبیحهاست . هر کس ، در هر روز، سی مرتبه آن را بگوید، از آزاد کردن یک برده و از راهی کردن ده هزار اسب برای جهاد در راه خدا برای او بهتر است . او از جایش برنخیزد، مگر آنکه گناهانش ریخته باشد و عوض هر حرف از آن ، خدای تعالی ، شهری را - در بهشت - عطايش کند.)  
حضرت امام باقر علیه السلام فرمود:

(هر که صد بار ( سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ) بگوید، اسم او در (دفتر صدیقان) نوشته (می) شود، که او را ثواب فرد صدیق باشد هر حرف - از آن (نوری بر روی صراط است . این کس ، در بهشت ، رفیق حضرت خضر علیه السلام خواهد بود.)

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است :

(روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: پاسخ این سوالم را بدهید: اگر تمامی لباسها و ظرفهای خود را در یک جا جمع کنید و بعضی را روی دیگری نهدید، آیا معتقدید که به آسمان خواهید رسید، گفتند: نه ، ای رسول خدا! حضرت فرمود: آیا راهنمایتان باشم بر چیزی که ریشه اش در زمینی و شاخه هایش در آسمان است ، گفتند بلی ای رسول خدا!  
آن گاه حضرت فرمود:

هر کدام از شما، هنگامی که از نماز واجب فارغ شد، سی بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ، زیرا، ریشه این - درخت - ذکر در زمین و شاخه هایش در آسمان است . این ذکر، در آن روز، از گوینده اش خرابی - خانه - و غرق شدن و

در آتش سوختن و سقوط در چاه و دریده شدن به دست درندگان و بدمردگی و بلای آسمانی را دفع می کند. این ذکر، باقیات صالحات است .

O استغفار، از مهمترین ذکرهاست ، آن ، گرد آورنده خیر دنیا و آخرت است

امام رضا علیه السلام به واسطه پدران از حضرت علی علیه السلام روایت می کند:

حضرت امیر علیه السلام فرمود: با استغفار، معطر شوید! - مبدا - که بوی گناهان ، شما را رسوا کند!

نیز از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است : استغفار، روزی را زیاد می کند.

از حضرت رسول علیه السلام روایت است :

هر که ، بسیار طلب غفران کند، خداوند راه نجات از هر اندوهی را نشانش می دهد و گریزگاه هر سختی ای را بر او معلوم می

سازد و از جایی که گمانش نمی رود، روزیش می رسد.

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است :

(وجود مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و استغفار، دو قلعه استوار برای حفظ شما از عذاب الهی است . اما دیگر آن قلعه

بزرگتر و مستحکمتر نیست و فقط قلعه استغفار مانده است ، پس زیاد طلب مغفرت کنید، زیرا آن ، محو کننده گناهان است ،

خداوند فرمود:

تا تو در میان آنان هستی ، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان

نخواهد بود. (۳۶)

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت است :

هر کس پس از نماز صبح ، هفتاد مرتبه طلب غفران کند، خداوند بر او می بخشد، اگر چه در آن روز، هفتاد هزار گناه

انجام دهد. و هر که بیش از هفتاد هزار گناه در یک روز انجام دهد، خیری در او نیست .

بدان که برای توسعه در روزی ، شایسته است فرد مسلمان ، روزانه ، صد بار لا حول و لا قوه الا بالله گوید، زیرا از معصوم علیه

السلام روایت شده است : هر که ، روزانه صد بار لا حول و لا قوه الا بالله گوید، هیچ گاه او را فقری نمی رسد.

O از آن کلمات چهارگانه - که خواهم گفت - غافل مباش ! از امام صادق علیه السلام وارد شده است :

در تعجبم از فردی که چهار ناراحتی و اندوه را دارد، ولی به این چهار تدبیرپناه نمی برد: - اول - حیرانم از کسی که می ترسد، ولی

به گفتن این قول خداوند حسبنا الله و نعم پناه نمی برد، زیرا خودم از خداوند عزوجل شنیدم که پس از آن می گوید: پس ، با نعمت

و بخششی از جانب خدا (از میدان نبرد بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود. (۳۷)

- دوم - حیرانم از کسی که محزون است ، ولی به گفتن این قول خداوند لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین پناه نمی برد، زیرا خودم از خداوند عزوجل شنیدم که پس از آن می گوید:

پس (دعای ) او را بر آورده کردیم و او را از اندوه رهنانیدیم و مؤ منان را (نیز) چنین نجات می دهیم (۳۸)

- سوم - حیرانم از کسی که در دام خدعه و نیرنگ گرفتار آمده ، ولی به گفتن این قول خداوند افوض امری الی الله ، ان الله بصیر بالعباد پناه نمی برد، زیرا، خودم از خداوند عزوجل شنیدم که پس از آن می گوید: پس خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می کردند، حمایت فرمود:

- چهارم - حیرانم از کسی که خواهان دنیا و زینتهای آن است ، ولی به گفتن این قول خداوند ماشاء الله و لا قوه الا بالله پناه نمی برد، زیرا خودم از خداوند عزوجل شنیدم که پس از آن می گوید... اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می بینی امید است که پروردگرم ، بهتر از باغ تو به من عطا فرماید... (۳۹)

(آن گاه امام افزود) عسی در اینجا موجهه است . (یعنی پروردگرم بیقین این کار را خواهد کرد).

O از ذکرهای مهم - آن طور که در روایات فراوان آمده و ما، به خاطر ترس از زیاده نویسی ، آنها را نمی آوریم ، بسم الله الرحمن الرحیم ، لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم است که پس از دو نماز صبح و مغرب ، سه یا هفت یا ده یا صد مرتبه باید گفته شود.

O از اذکاری که شایسته نیست - به هنگام بر آمدن خورشید و غروب - ترک شود و چه بسا، برخی از فقهای شیعه به وجوب گفتن آن فتوا دهد ده بار خواندن ذکر ( لا اله الا الله وحده لا شریک له ، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ، بیده الخیر و هو علی کل شی قدیر و ده بار خواندن اعوذ بالله السميع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرین ، ان الله هو السميع العلیم است .

در روایات ، امر شده است اگر آن دو ذکر ترک شده اند، قضای آن دو گفته شود. از بزرگان شیعه ، کسی هست که قضای چند سال این دو ذکر را - که نگفته بود - به جا آورد.

اینجا، باید اکتفا کنیم به همین مقدار از ذکرهای زبانی ، هر که خواهان جستجو و تتبع اذکار زبانی است ، باید به کتابهای دعا - که بزرگان شیعه نوشته اند - مراجعه کند، که در آنها برای تمامی حاجتهای دنیوی و اخروی ، دعای مناسبی وجود دارد.

به جانم سوگند، اگر (در این کتابها) جستجو کنی و (آنها را) ورق زنی ، به یقین برای هر مطلبی ، دعاهای مجربی خواهی یافت ،

که در پناه آن از رنجهای دنیا می رهی . بعلاوه توکیل کامل و توسل تمامی به خداوند، برای تو حاصل می شود.

این خود موجب می شود که در طول زندگی تو فرصتهای انسان ساز - که از جانب خدا هدیه می شود - در برابرت نهاده شود و

قلبت در جهان ملکوت به پرواز آید و تیرگیهای دنیایی از تو دور گردد، زیرا اوست موفق و معین .

سفارش دوم ، مداومت بر فراگیری علوم دینی و دقت در آن علوم و تلاش در آموزش آن به اهلس و گذرانیدن عمر در نشر اخبار و آثار اهل بیت علیه السلام و نابود کردن بدعتها و ارشاد مردم است ، که اگر شرایط آن حاصل شود، مطلبی مهمتر از آن نیست .  
از حضرت علی علیه السلام روایت شده است :

هر که از شیعه ما دانا به شریعت ما باشد و ضعیفان از شیعه راه، از ظلمت جهل ، خارج و به نورانیت علمی که ما آن را عطا کرده ایم ، داخل کند، در روز قیامت ، با تاجی از نور - که بر تمامی توقفگاههای آن روز، نور می افشاند - و با پوششی از جواهر - که تمامی دنیا با نخی از آن برابری نمی کند - وارد می شود. در این هنگام نداگری ، ندا در دهد: این دانایی از بعضی شاگردان دانایان آل محمد صلی الله علیه و آله است ، بدانید هر که بر دست او، در دنیا از جهل رها شده است ، الان دست به دامن او گردد، تا از تاریکیهای این مواقف گذر کند و به بهشت پاک در آید!

در این هنگام هر که را او، در دنیا مطالب نیکویی یاد داده یا قفل جهلی از قلبش گشوده ، یا شبهه ای را از او دور ساخته - همراه او از آن تاریکیها خارج می شود.

این نمونه ای بود از احادیث بسیاری که در این باره وارد شده است . اما این کار - آموزش و ارشاد - باید با احتیاط تمام در نقل و فتوا، همراه باشد، که فتوا دهنده ، بر لب جهنم است . و - باید بدانید - پرهیز از شبهات ، بهتر از ورود به مهلکه هاست .

#### آخرین نصیحت

اما آخرین سفارشم این است که من و استادانم راه از دعای نیک خود بویژه در زمانهای شریف و گاه احتمال پذیرفته شدن دعا، فراموش نکنند.

او راه، به خدای بلند مرتبه و بزرگ قسم می دهم که در این باره کوتاهی نکند، بلکه در خلوتهایش - با خدا - و پس از هر نماز و وقت اجابت ، بویژه پس از مرگم ، مرا یاد کند، زیرا، بعد از فوت ، مرده را عمل و کار - صالح - نیست و او را جز دعا و هدایای دوستان نفع رسانی نیست . پس ، آنچه از او - ادام الله تاییده - امید می رود، اهتمام و تلاش در این باره است ، امید که خداوند از خطاها و گناهان من بگذرد و بر اثر قبول دعای او، آن را تبدیل به حسنه ها کند. این همه علاوه بر اجر و طلب رحمت فرشتگان برای او و قبولی حتمی دعای وی است .

کلینی ، از علی بن ابراهیم ، از پدرش - ابراهیم بن هاشم - روایت کرده است که او گفت : من ، عبدالله بن جنبد را در موقف (عرفات ) در حالتی نیکو دیدم که بهتر از آن متصور نیست ، دستهایش به سوی آسمان بلند بود و پایین نمی آورد، اشکهایش پیوسته برگونه اش می لغزید و بر زمین می چکید.وقتی مردم آنجا را ترک کردند، به او گفتم : ای ابو محمد! ندیدم تو را در حالتی بهتر از این حالت ! چه می خواستی ؟ گفت : به خدا قسم که دعا نمی کردم جز برای برادران دینی ام و سبب آن ، این است که

امام کاظم علیه السلام مرا فرمود: هر که برای برادر دینی اش در نبود او، دعا کند، از عرش ندا داده می شود، برای تو صد هزار برابر آن! و مرا خوش نیامد که آن صد هزار برابر را به خاطر یکی ای - که نمی دانم آیا پذیرفته می شود یا نه رها کنم .  
در این باره ، اخبار زیاد است ، اما آنچه از او - دام توفیقه - توقع می رود این است که این خبرها را مطمح خود قرار دهد و مرا و اساتیدم را و بویژه پدرم و جدم - قدس الله روحهما - را در خلوتهای ارزشمندش - با خدا - فراموش نکند و ما را در دعاهای پذیرفته شده اش داخل کند.

خداوند توفیق دهنده است و بس .

۱۰ : دستورالعملی از آخوند ملا حسینقلی همدانی (۴۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و آله الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين .

مخفی نماناد بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنتات و تکلمات و لحظات و غیرها، راهی به قرب حضرت ملک الملوک جل جلاله نیست ، و به خرافات ذوقیه - اگر چه ذوق در غیر این مقام خوب است - کما هو داب الجهال و الصوفیه خذلهم الله جل جلاله (:: چنان که روش نادانان و صوفیان - که خداوند خوارشان سازد است ) راه یافتن لا یوجب الا بعدا (:: به جز دوری از خدا حاصلی ندارد). حتی شخص هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد - اگر ایمان به عصمت ائمه اطهار صلوات الله علیهم نیاورده باشد - باید بفهمد که از حضرت احدیت دور خواهد شد، و هکذا (::اگر) در کیفیت ذکر بغیر ما ورد عن السادات المعصومین علیه السلام (:: به جز آنچه که از ائمه معصوم روایت شده است ) عمل نماید. بناء علیهذا باید مقید بدارد شرع شریف را و اهتمام نماید هر چه در شرع شریف اهتمام به آن شده ، و آنچه این ضعیف از عقل و نقل استفاده نموده ام ، این است که اهم اشیاء از برای طالب قرب ، جد و سعی تمام در ترک معصیت است . تا این خدمت را انجام ندهی ، نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فایده نخواهد بخشید، چرا که پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در عصیان و انکار است ، بی فایده خواهد بود. نمی دانم کدام سلطان از این سلطان عظیم الشانتر است ، و کدام نقار (ستیزه کردن ) اقبح از نقار با اوست ، فافهم مما ذکرت ان طلبک المحبه الالهيه مع کونک مرتکبا للمعصيه امر فاسد جدا و کیف یخفی علیک کون المعصيه سببا للنفره و کون نفره مانعه الجمع معه المحبه و اذا تحقق عندک ان ترک المعصيه اول الدین و آخره و ظاهره و باطنه فبادر الی المجاهده ، و اشتغل بتمام الجد الی المراقبه من اول قیامک من نومک فی جمیع آناتک الی نومک و الزم الادب فی مقدس حضرت و اعلم انک بجمیع اجزاء وجودک ذره ذره اسیر قدرته و راع حرمة شرف حضوره و اعبد ککانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک و التفت دائما الی عظمته و حقارتک و رفعته و دناتتک و عزته و ذلتک و غناه و حاجتک و لا تغفل شناعه غفلتک عنه جل جلاله مع التفاته الیک دائما و قم بین یدیه مقام العبد الذلیل الضعیف و تبصّب تحت قدمیه بصبه الکلب النحیف اولا یکفیک شرفا و فخرا انه اذن لک





قدری از قرآن شریف تلاوت نماید و دعای معروف صباح ، اعنی : یا من دلج لسان الصباح الی آخر البته خوانده شود و دائما با وضو باشد، و اگر بعد از هر وضو دو رکعت نماز بکند، بسیار خوب است . ملتفت باشد به هیچ وجه اذیتش به غیر نرسد. و در قضای حوائج مسلمین لا سیما علماء و لا سیما اتقیائهم

(به خصوص علما و به ویژه پرهیزکاران ایشان ) سعی بلیغ نماید، و در هر مجلس که مظنه وقوع در معصیت است البته البته البته اجتناب نماید، بلکه مجالست با اهل غفلت به غیر شغل ضرورت مضر است - اگر چه از معصیت خالی بوده باشد کثرت اشتغال به مباحات و شوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش به اراجیف دادن قلب را می میراند، اگر بی مراقبت مشغول به ذکر و فکر بشود، بی فایده خواهد بود - اگر چه در حال هم بیاورد - چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد، گول حالی که ذکر بیاورد بی مراقبه ، نباید خورد.

زیاده طاقت ندارم ، بسیار التماس دعا از همه شماها دارم ، این حقیر کثیر التقصیر و المعاصی را فراموش ننمایید و در شب جمعه صد مرتبه و در عصر روز جمعه صد مرتبه سوره قدر را بخوانید.

و از جمله ابواب عظیمه ایمان ، حب فی الله جل جلاله و بغض فی الله جل جلاله می باشد:

و قد عقدله فی الوسایل و غیرها من کتب الاخبار بابا مستقلا فارجع الیها لعلک تعرف عظمته و تاخذ لنفسک نصیبا منه (:: بی شک برای - (دوستی در راه خدا) و (دشمنی در راه خدا) در کتاب (وسایل ) و دیگر کتابهای اخبار باب جداگانه ای ترتیب یافته است ، به آن کتاب مراجعه کن تا عظمت آن را بشناسی و بهره خود را از آن برگیری )

شکی نیست که محبوب اول ، ذات کبریایی جل جلاله می باشد بل و کل محبه لا ترجع الی محبته فلیس بشی (:: هر محبتی که بازگشت به خدا نکند ارزش ندارد)، ثم بعده . باید هر کس این سلطان عظیم الشان را بیشتر دوست داشته باشد، پس اول (:: اولین ) محبوب بعد از واجب الوجود، وجود مقدس ختمی ماب صلوات الله علیه و آله می باشد، ثم بعده امیرالمؤمنین علیه السلام ثم الائمة المعصومین علیه السلام ثم الانبیاء و الملائکه ثم الاوصیاء ثم العلماء و الاولیاء . و در زمان خودش اتقیای زمانش را لا سیما اگر عالم باشد، ترجیح بدهد در محبت بر کسانی که بعد از اویند در درجه و هکذا یتنزل (:: همین طور درجات پایینتر)

و لیکن سعی نماید صادق باشد در این محبت ، مرتبه آسانی نیست ، اگر متفکر باشید خواهید فهمید که اگر آثار محبت در حرکات و سکنات ظاهر شد، شخص مدعی این محبت صادق است ، و الا فلا (وگرنه چنین نیست ). لیکن گمان ندارم که به کنه و

لوازمش بررسی ، و حقیر هم بیش از این در وسعم نیست . (:: خلاصه اینکه هیچ راه قربی به خداوند نیست ، مگر با عمل به شرع شریف در هر امر کلی و جزئی آن ) والسلام .

بدان فرزند عزیزم - خدای عزوجل به تو توفیق اطاعت و دوری از مخالفتش را عنایت فرماید - که خداوند سبحان خیلی زیاد همه مخلوقاتش را دوست دارد، همان گونه که هر سازنده و صانعی نسبت به مصنوع خود چنین است و برآستی که خداوند عزوجل واجبات را واجب و مستحبات را مستحب و محرمات را حرام و مکروهات را مکروه قرار داد و این همه به خاطر به دست آوردن مصالح بندگان و دفع ضررها از آنان است، در غیر این صورت نه گناه گنهکار به زیان اوست و نه طاعت اطاعت کننده سودی برایش دارد و چه خوب گفته است شاعر به زبان فارسی!

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریا نشیند گرد

فرزند عزیزم! بر تو باد دوری از سرکشی بر خدا! چرا که آن سبب خواری دنیا و عذاب آخرت می شود، آیا به حال جد ما آدم علیه السلام توجه نمی کنی که چگونه به خاطر یک گناه از بهشت رانده شد؟ فرزند عزیزم! بر تو باد که دوری کنی از کسالت (:: تنبلی) و بطالت (:: بیهوده گذراندن عمر) و از چیزهایی که سبب ایجاد آن دو می شود، زیرا گفته شده است شیطان و نفس اماره هنگامی که از زینت بخشیدن زشتی و زشت جلوه دادن خوبی اعمال عاجز می ماند، متوجه کارهایی می شوند که سبب پیدایش کسالت و بطالت می شوند که آنها همان خوردن آشامیدن و خوابیدن و استراحت کردن و جمع کردن مال و گذراندن وقت در خوشگذرانی ها و تفریح نمودن ها و همنشینی و رفت و آمدهای زیاد با مردم و غیر اینهاست - البته در صورتی که خارج از حد ضروری باشند - که شیطان و نفس اماره هر یک از کارهای ذکر شده را آن چنان زینت می بخشند که انسان مرتکب آنها شده و بدین وسیله برایش کسالت و بطالت حاصل می شود.

و بر تو باد فرزند عزیزم! که دوری کنی از صرف عمر در چیزی که سزاوار نبوده و نفعی برای دنیای دیگر تو ندارد. چرا که هر لحظه از لحظه های عمر تو یک گوهر گرانبه است - بلکه از گوهر هم ارجمندتر است - چرا که گوهر با کوشش و زحمت و عرق ریختن قابل تحصیل است، ولی عمر این گونه نیست که با آمدن اجل یک لحظه به تاخیر نمی افتد، پس فرزند عزیزم! بر تو باد که پرهیز کنی از بر هدر دادن و ضایع کردن این گوهر!

و غنیمت بشمار فرزند عزیزم! جوانی را قبل از پیری و سلامت را قبل از مریضی و توانایی بدن را قبل از ناتوانی و توانگری را قبل از فقر و تهیدستی و فراغت را قبل از مشغول شدن و زندگی ات را قبل از آمدن مرگ.

پس ای فرزندم و ای نور چشمم و ای پاره جگرم! قدر عمرت را بدان آن را در جایی که سبب نجات تو نمی شود، فنا مکن و از دست مده و همانند و از دست مده و همانند کرم ابریشم مباش که در هلاکت خود کوشش می نماید.

سپس سفارش می کنم تو را فرزند عزیزم - خدای تعالی به هر کار خیری موفقیت گرداند و از هر شری دورت گرداند - به مکارم

اخلاق و صفات پسندیده که آنها چند امرند:

یکی از آنها حفظ زبان است ،

حفظ زبان از چیزی که سبب رسیدن نفعی به تو نمی شود، پس براستی که بیشتر گناهان فرزند آدم از زبان اوست و هیچ عضوی از اعضای او نیست که مثل زبان او سبب گناهان متعدد گردد. و براستی که سکوت دری از درهای حکمت است ، پس زبانت را حفظ نمای مگر از خیری که تو را به بهشت بکشاند. و در اخبار آمده است که : بنده مؤ من مادامی که ساکت است جز نیکوکاران نوشته می شود و هر کس که سلامت دو دنیا را خواهد باید زبانش را حفظ نماید و ایا چیزی باعث افتادن با صورت مردم در آتش جهنم خواهد شد جز محصول زبانهای آنها؟ و هرگاه خداوند اراده خیری به بنده ای داشته باشد او را در حفظ زبانش یاری می دهد و با مشغول نمودن او به عیبهای خودش از پرداختن به عیوب دیگران باز می دارد و کی که کمتر سخن بگوید عقلش کامل است و قلبش با صفاست و کسی که بیشتر سخن بگوید عقلش کم بوده و قلبش قساوت خواهد داشت . و البته که ایمان بنده ای به حد اعتدال نمی رسد مگر اینکه قلبش به حد اعتدال برسد و قلبش چنین نمی شود مگر اینکه زبانش به حد اعتدال برسد، چرا که زبان مؤ من پشت سر عقل اوست ، پس هرگاه سخن بگوید در آن اندیشه می نماید، چنان که خیر بود آن را اظهار می کند و اگر شر بود، پوشیده می دارد. در صورتی که منافق قلبش پشت سر زبانش قرار دارد و تکلم می کند به آنچه بر زبانش جاری می شود و مبالغاتی به آنچه به ضرر و یا نفع اوست ندارد.

و براستی که سکوت به دنبال خود پشیمانی ندارد، در حالی که چه بسا سخنی که در دنیا و آخرت باعث پشیمانی گردد و البته که شخصیت انسان زیرا زبان او پنهان است .

پس بسنج فرزند عزیزم ! کلامت را قبل از اینکه سخن بگویی و آن را عرضه بر عقل و معرفت کن ، که اگر برای رضای خدا و در راه خدا بود سخن بگویی و در غیر این صورت سکوت را اختیار نما...

و یکی دیگر از آن امور محاسبه نفس است ،

به حساب نفس رسیدن در هر شب . پس بر تو باد فرزند عزیزم - خدای خیر دو دنیا را نصیبت کند - به اینکه به حساب خویش بررسی قبل از آنکه به حسابت رسیدگی گردد، پس همان گونه که تاجر با کارگرش برای رسیدگی به کارهای روزانه اش به حساب می نشیند، تو نیز هر شب قبل از خواب به حساب خود رسیدگی کن ، تا اینکه از کارهای روز گذشته ات باخبر شوی ، تا در صورت مشاهده تقصیر و کوتاهی در اثر ارتکاب معصیتی یا ترک طاعتی ، استغفار نموده و توبه کنی و برای اینکه مورد بخشش قرارگیری ، به سوی خدا تضرع نما و اعمال فوت شده را با قضا نمودن و طلب مغفرت از خدای بزرگ جبران نما. اگر در نفس ، سستی و بطالت و غفلت و ضایع شدن سرمایه را مشاهده کردی پس آن را با شلاق نصیحت و موعظه ادب کرده و ملزم و مجبور به طاعت نمای و آن گاه همانند تاجر مراقب او باش تا اینکه اوقاتش با غفلت ضایع نگردد و عمرش به قیمت ناچیز یا با ضرر فروخته نشود. اگر از

نفس معامله خوبی را مشاهده کردی و اینکه در صرف وقتها دقت کافی دارد، خدای را بر این نعمت سپاس گوی و از او بخواه که بر

توفیق و هدایت تو بیفزاید و در اخبار ائمه علیه السلام آمده که فرموده اند: نیست از شیعه ما کسی که هر روز به حساب خویش نرسد و اگر گناهی مرتکب شده است از خدا طلب بخشش کرده و توبه نماید.

و یکی دیگر از آن امور مراقب بودن خویش است .

پس بر تو باد فرزند عزیزم ! به مراقبه نفس با توجه به اینکه خداوند حاضر است و بر تمام حالتها و حرکتها و کرها و سخنان و نفسها و هر چه در قلبت خطور نماید و بر تصمیمهایت و لحظه های تو مطلع است ، پس مقدم کن آنچه را که خدا مقدم کرده است ، و اختیار نمای آنچه را که اختیار نموده است . و حکایت شده است که لقمان به فرزندش گفت :

فرزندم ! هرگاه خدای تعالی را مراقب خود دیدی هرگز اقدام به معصیتی نمی کنی ، زیرا به مجرد توجه پیدا کردن به اینکه او تو را می بیند و آگاه بر تو است ، حیا باعث جلوگیری مخالفت تو از خدا می گردد.

و یکی دیگر از آن امور فکر کردن است ،

پس فرزندم ! تو را به آن سفارش می نمایم . براستی که تفکر از بزرگترین و سایل و اسباب بیداری نفس و صفای قلب است و تفکر نقش بزرگی در برطرف نمودن کدورتها و شکستن شهوتها و دور شدن از خانه غرور (:: دنیا) و متوجه شدن به سرای جاودانی و خوشحالی (:: آخرت ) دارد. و تفکر راس و رئیس همه عبادتها بوده و خلاصه طاعتها و بلکه روح آنهاست به طوری که در اخبار آمده است که برترین عبادت ، فکر کردن درباره خدای تعالی و در قدرت اوست .

و در برتری تفکر بر عبادت این گونه تعلیل شده است که : تفکر بنده را به خدای سبحان می رساند، ولی عبادت او را به ثواب و جزای خداوند می رساند. پس بر تو باد فکر کردن ! گاهی در حال گذشتگان و در اینکه آنان از کجا آمدند و به کجا رفتند و همدم چه چیزی بودند و اموال خویش را برای چه کسانی ترک کردن و به چه چیزهایی مشغول بودند و چگونه از دنیای خود بریدند و از نعمتهای آن محروم شدند و کسی که با پا روی خاک راه نمی رفت و بر پارچه گرانبیاض و ابریشم می خوابید و با تکبر روی زمین حرکت می کرد، چگونه از مال جدا شد و چگونه خانواده و فرزندان و کاخها و شهر خدمتکاران و جلالت خویش را ترک کرد و کفن پوشیده و صورت نازک و لطیف و تمیزش را روی خاک قرار داده و همدم کرها و مارها گردیده و در قبر تاریک تنها و بی کس مسکن گزید.

و گاهی فکر کن در این جهت که مرگ به صورت ناگهانی می آید و برای آن ، وقت معینی است که هرگاه برسد، مرگ مردم یک لحظه هم به تاخیر نمی افتد و با آمدنش یک دقیقه هم به مردم مهلت داده نمی شود، پس همیشه از مرگ در حذر باش و خودت را برایش آماده کن

- قبل از اینکه اختیار از دستت خارج گردد - و هیچ گاه از مرگ غافل مباش .

و سوم: فکر کن در این جهت که این دنیا (چیزی) نیست مگر خانه زحمت و درد و مشقت و محنت و رنج، و صفای دنیا ممزوج به کدورت و تیرگی است و راحتی آن مقرون و همدم زحمت است و خداوند در دنیا راحتی و آسایش خلق نکرده است، همان طور که خدای تعالی در حدیث قدسی فرموده است: بندگان من چیزی از من میخواهند که آن را نیافریده ام و آن آسایش و راحتی در دنیاست.

و چهارم: فکر نمای در عوالمی که بزودی با آنها روبرو خواهی شد، همان عوالم بعد از مرگ، از قبر و برزخ و حشر و نشر و پرواز کتب و مجسم شدن اعمال و عقاید و حساب و صراط و میزان، آنچه که خدا به پرهیزکاران و مجرمین وعده فرموده، از بهشت و انواع نعمتهایش و جهنم و اقسام عذابهایش.

و پنجم: فکر کن در این جهت که مالت هیچ فایده ای برایت ندارد مگر آن مقداری از آن که در راه خدا به مصرف رسانده ای، و برآستی که چیزی از آن مال و دارایی تو مصاحب و همدم تو نمی شود مگر به مقدار کفنت.

و هر کس از یاد مرگ غافل گردد، عمرش را در جای که فایده ای برایش ندارد صرف کرده است و کسی که همیشه به یاد مرگ باشد، عمرش را در جایی که به نفع اوست صرف نموده است.

و یکی دیگر از آن امور صبر است،

یکی از آن امور صبر در مقابل بلا و شکر در برابر نعمتها و راضی به مقدرات الهی است.

فرزند عزیزم! تو را به اینها سفارش می کنم، چرا که صبر از بزرگترین اسباب فرج و گشایش است، و برآستی به سبب همین صبر بندگان به درجات عالی در دو دنیا رسیده اند و این مطلب بر کسی که به حال گذشتگان رجوع کند، مخفی نمی ماند.

فرزند عزیزم! همان گونه که در برابر نعمتهای خدا طیب نفس و رضایت داری، در برابر بلایا و صدمات نیز چنین باش و هر چیزی که خدا اختیار کرده برای تو - از سلامتی و مریضی و عافیت و بلا و جوانی و پیری و قوت و ضعف و بی نیازی و فقر و مانند اینها

را - محبوب خویش قرار ده، زیرا اینها چیزهایی هستند که خداوند حکیم و عالم به پایان امور برای تو اختیار کرده است - در حالی که تو را دوست می دارد و نسبت به تو از پدر و مادر و حتی خودت مهربان تر است - پس اینها عین صلاح و خیر توست.

پس فرزندم! خودداری کن از بی تابی کردن و اظهار ناراحتی به هنگام مصیبت و نزول امر ناخوشایندی، و راضی باش به آنچه که خداوند حکیم و مهربان و بلند مرتبه انجام می دهد و شکایت نمودن و خبر دادن از بدی آنچه به تو رسیده را ترک نما.

و یکی دیگر از آن امور توکل است،

پس بر تو باد فرزند عزیزم - خدای تعالی به خیر دو دنیا موفقیت گرداند - که در تمام امورت به خدا متوکل بوده و اطمینان به او داشته باشی، چرا که مجاری امور همه به دست خدا و تحت حکم و تقدیر و اندازه گیری خداست، پس فرزند عزیزم! در کارهایت

بر خداوند لطیف و خبیر و صاحب قضا و قدر توکل کن.

و بر تو باد که عنایت به دعای سیزدهم از دعاهای صحیفه سجادیه برای طلب حوائج از خدای عزوجل داشته باشی و همچنین آن را قرائت کرده و در آن تفکر نمایی تا صحت آنچه گفتم برایت روشن گردد.

یکی دیگر از آن امور (خوش خلقی) است ،

پس فرزند عزیزم ! خدای تعالی به تو احسان کند! (تو را توصیه می کنم) به خوش خلقی ، زیرا آن دارای فایده های زیادی در دو دنیاست و در فضل و شرافت آن همین بس که خداوند اشرف پیامبران را به خوش خلقی مدح کرده است .

فرزندم ! من از حسن خلق عجیب و دور از انتظاری دیده ام ، درود بر رسول گرامی صلی الله علیه و آله که با کلام زیبایی خود فرمود: مال شما به همه مردم نمی رسد، پس با اخلاق خود همه را خرسند کنید

و بر تو باد فرزندم ! که از بدخلقی دوری کنی - مخصوصا با اهل منزل و فرزندان و در روایات وارد شده (که) بدخلقی ایمان را فاسد می نماید همان گونه که سرکه باعث فساد عسل می گردد.

یکی دیگر از آن امور (بردباری و بخشش) است .

فرزند عزیزم ! بر تو باد به آن دو! براستی که اهل حلم و عفو بدون حساب وارد بهشت می گردند، و در شرافت آن دو همان بس که خداوند خود را به آن دو توصیه کرده است و در روایات وارد شده که انسان ، عابد به شمار نمی آید مگر اینکه بردبار باشد و البته که داوند بردبار را دوست دارد و حلم و بردباری از صفات مؤمن است .

و بر تو باد فرزند عزیزم ! به عفو و بخشش از کسی که در حق تو ظلم کرده است تا اینکه مشمول عفو خداوند بلند مرتبه بشوی که با مخالفت با او در حقش ظلم کرده ای .

پس بر تو باد فرزند عزیزم ! به اینکه دوری کنی از غضب ، براستی که غضب کاشف از ضعف عقیده غضب کننده است ، و در اخبار وارد شده است که غضب ایمان را فاسد می کند همان طوری که سرکه باعث فساد عسل می گردد و اینکه غضب یکی از ارکان کفر است چرا که کفر چهار رکن دارد: میل پیدا کردن ، ترسیدن ، ناراحتی و سخط و غضب ، و براستی که غضب کلید هر شری است .

یکی دیگر از آن امور انصاف و مروت (مردانگی) است .

پس بر تو باد فرزند عزیزم ! به رعایت کردن آن دو و اینکه آنها را ترک نکنی ، چرا که آنها از منجیات (:: نجات دهندگان) هستند و ترک آنها از مهلکات ، و در اخبار آمده اس که : کسی که مروت ندارد در حقیقت دین ندارد، و واجب ترین چیزی را که خدا بر مردم واجب کرده است رعایت نمودن انصاف نسبت به مردم است ، و انصاف اینست که بپسندی و دوست داشته باشی برای مردم آن را که برای خودت می پسندی و دوست داری و مکروه و بد بدانی برای آنان چیزی را برای خود مکروه می دانی .

یکی دیگر از آن امور وفا نمودن به وعده و پیمان است .

پس بر تو باد فرزند عزیزم - خدای تعالی به عهد خویش درباره تو وفا کند - زمانی که به چیزی وعده دادی ، به آن وفا نمایی ،

برای اینکه در مورد وفای به عهد در قران و سنت پیامبر دستورات محکمی داده شده است ، در قرآن آمده است : به پیمان وفا

کنید، براستی که از پیمان سوال می شود.و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که کسی که به خدا و روز قیامت اعتقاد دارد باید به وعده ای که داده است وفا نماید

پسرم ! بر تو باد که دوری نمایی از اینکه به چیزی که نمی دانی ایا قدرت وفا به آن را داری یا نه ، وعده ندهی چرا که خلف وعده باعث زشتی انسان می گردد.

و یکی دیگر از آن امور سخا و بخشش است .

پس بر تو باد فرزند عزیزم به بخشش نمودن ، زیرا نتیجه آن در دنیا و آخرت پسندیده است ، و براستی که سخی عزیز است - در دو دنیا - و بخیل در هر دو دنیا خوار و ذلیل است و برای تو در شرافت سخا و بخشش همین بس که حاتم طایی با اینکه در جهنم هست ولی به خاطر سخا آتش در او تاثیری ندارد.

سفارش می کنم تو را فرزند عزیزم - خدای تو را موفق به هر خیری بگرداند و از هر شر و بدی (دور) گرداند - به اینکه علاقه به دنیا را از قلبت خارج گردانی ، چرا که حب دنیا سمی است کشنده و دردی است هلاک کننده و کشاننده تو به آتش و دور کننده تو از رسیدن به الطاف پروردگار خواهد بود.

و راه خارج کردن علاقه و دوستی دنیا از قلبت به این است که فکر کنی که اگر دنیا خوب و نیکو بود کاملترین عقلا که همانا انبیا- که درود خدا بر آنها باد - و ائمه - که سلام بر آنان باد - هستند، آن را اختیار می کردند و از آن فرار نمی کردند و از آن فرار نمی کردند - چنان که ما از شیر فرار می کنیم - و همچنین سفارش موکد در فرار و گریز از دنیا نمی نمودند.

فرزند عزیزم ! پس بر تو باد به بی میلی نسبت به دنیا به وسیله ترک نمودن حرام آن از ترس مجازات شدن ، و ترک نمودن مشتبهات آن به خاطر پرهیز کردن از سرزنش ، بلکه به قدر ممکن ترک نمودن حلال دنیا به خاطر فرار کردن از حساب و ترک نمودن خواسته های نفس - مگر آن مقداری از خواسته ها همانند ازدواج که برتری آن ثابت است ، و خود را قانع قرار ده به مقداری از غذا که براحتی به دست می آید و مقداری از لباس که به آسانی تهیه می گردد، و تمام کوشش خود را برای آخرت خویش قرار ده ، زیرا اگر نسبت به دنیا بی میلی نشان دادی و خود را از قید و بند آن رهانیدی به راحتی دنیا ولذت آخرت نائل شده ای .

و زهد نسبت به دنیا به این نیست که ملتزم به نخوردن و نیاشامیدن و نپوشیدن باشی ، بلکه زهد به این است که راضی به تقسیم خدا باشی و میانه روی را رعایت کرده و به هنگام دار بودن اسراف نکنی .

فرزند عزیزم ! بر تو باد به متوسل شدن به پیامبر و آل او صلی الله علیهم اجمعین !



و بر تو باد فرزند عزیزم به برپاداشتن مجالس عزای حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام در هر روز و شب به قدر امکان ولو مخارج آن را هم نداشته باشی باز آن را اقامه نما.

و بر تو باد فرزند عزیزم به زیارت آن حضرت علیه السلام از راه دور در هر روز یک بار، و رفتن به کنار قبر آن حضرت یک بار در هر ماه و لااقل زیارت نمایی آن حضرت را موقوفهای هفتگانه .

و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه نهایت اکرام را در حق پدر و مادر انجام دهی و به آنها نیکی نمایی ، چرا که نیکی به والدین بزرگترین دستوراتی است که قرآن و سنت آن را تاکید کرده اند.

و بر تو باد فرزند عزیزم اکرام نمودن آن دسته از فقهایی که عامل به گفتارشان هستند، چرا که آنان نشانه های دین بوده و امینان شرع مبین هستند و آنان نایبان حضرت ولی عصر - خدا فرجش را تعجیل نماید و در هر مکروهی ما را فدای او کند - بوده و هدایت کنندگان مردمند. و اما از آن دسته از فقهایی که به علم خویش عمل نمی کنند، فرار کن همان گونه که از شیر می گریزی و بر تو باد فرزند عزیزم ، اکرام نمودن و بزرگداشت نسل پاک حضرت علی و فاطمه صلوات الله علیهما! همانا دوستی آنها از واجبات قطعی است ، چرا که دوستی آنها به تصریح قرآن مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده شده است ، پس در حد امکان به آنها اکرام نما و بدین وسیله رضایت خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله را به دست آور و خیر دنیا و آخرت را کسب کن .

و بر تو فرزند عزیزم به صله رحم چرا که آن باعث طولانی شدن عمر شده و سبب گشایش در روزی می گردد و موجب رضایت پروردگار است و در دنیا و آخرت نافع خواهد بود و بر تو است که دوری کنی و دوری کنی از قطع رحم . و بر تو باد فرزند عزیزم - خدا توفیقت دهد - به میانه روی در همه کارهایت ، چرا که میانه روی پایش ستایش شده و نتیجه اش پسندیده شده است . و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه ترک کنی رفت و آمد و ارتباط زیاد با مردم را - البته به مقدار ممکن - زیرا این کار تو را از حق باز می دارد و نسبت به مرگ تو را به فراموشی می اندازد و مانع فراغت برای عبادت و تفرقه در دین و ذکر خدا و تفکر می گردد و موجب می شود نظرت جلب شود به آنچه که در دست مردم است و به آن طمع نمایی و تو را وادار و مبتلا به شنیدن غیبت و بهتان و تهمت می نماید و باعث کشیده شدن تو به مجلس مذموم و همنشینی با بیکاران و منجر به فتنه و دشمنی می گردد که در این صورت پشیمان خواهی شد - در روزی که پشیمانی فایده ای ندارد.

و بر تو باد فرزند عزیزم به مخالفت کردن هوی (:: خواسته نفس ) و مخالفت کردن نفسی که به بدی امر کننده است ، چرا که پیروی آن دو، سمی کشنده و مرضی هلاک کننده است .

و بر تو باد فرزند عزیزم به زیاد یاد کردن خدای تعالی ، زیرا یاد خدا قلب را زنده می کند و انسان را به خدا نزدیک کرده و برکت را زیاد می کند و از هلاکت و نابودی نجات می بخشد و از شیطان دور گردانیده و ملائکه خدا را نزدیک کرده و رحمت و آرامش را

نائل می گرداند. و بر تو باد که هیچ مجلسی را خالی از یاد خدا قرار ندهی . و منظور از ذکر و یاد خدا تنها لقلقه زبان نیست ، به طوری که توجه قلب به همراه نداشته باشد، بلکه مراد ذکر زبانی است که مقدمه ای برای ذکر قلبی است ، پس ذکر زبانی مانند جسم است و ذکر قلبی همانند روح ، پس در نتیجه ، تنها ذکر قلبی است که مفید است نه ذکر زبانی .

و بر تو باد فرزند عزیزم به طلب بخشش کردن زیاد به هنگام سحرگاهان ، و به مداومت کردن در هر صبح به گفتن صد مرتبه ذکر ماشاء الله لا حول و لا قوه الا بالله استغفرالله و ده مرتبه سبحان الله و الحمدلله و لا اله الا الله والله اكبر و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه مستحبات را در ملح خلوتی به جا آوری ، چرا که خلوت دورتر از ریاست .

فرزند عزیزم ! در نزد مردم از بین ذکرها ذکر لا اله الا الله را انتخاب کن ، زیرا این ذکر گذشته از اینکه در اخبار وارد شده از بهترین ذکرهاست ، امکان مخفی کاری در او وجود دارد، چرا که از حروف شنوی خالی است و به همین جهت است که از این ذکر تعبیر به ذکر خفی (:: پوشیده ) کرده اند، پس برتری ذکر خفی هفتاد برابر ذکر ظاهر است . و بر تو باد فرزند عزیزم به زیاد گفتن ذکر لا اله الا الله لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین چرا که این ذکر تاثیر و نقش بزرگی در راندن و نابود کردن شیطانها دارد. و بر تو باد فرزند عزیزم به خواندن هر دعایی ولو اینکه یک بار در طول عمر باشد. و به جا آوردن هر عملی که وارد شده ولو برای یک بار، چرا که هر عملی اجر و مزد مخصوصی دارد. و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه هر روز مقداری از قرآن را تلاوت کنی - مخصوصا به هنگام سحرگاهان - البته با تفکر کردن در معانی آن و پذیرفتن آدابی که در آن است ، و در موردی که در فهم قرآن با مشکل روبرو شدی ، به روایات ائمه که در تفسیر قرآن وارد شده است مراجعه کنی .

و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه با طهارت باشی - در حد امکان - چرا که طهارت ، اسلحه مؤمن برای راندن شیطان است و مانع عذاب قبر بوده و سبب بر آمدن حاجت شده و موجب زیادی عمر و روزی میگردد

و بر تو باد فرزند عزیزم به هنگام وسوسه شیطان به اینکه از کید او به خدا پناه ببری و بسم الله را گفته و سپس با اعتقاد قلبی ذکر آمنت بالله و رسوله مخلصا له الدین را بگویی .

و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه ملتزم بر همه نافله های شب و روز باشی ولو اینکه به صورت مختصر باشد. چرا که نوافل کامل کننده نمازهای واجبند، گذشته از اینکه تجربه ثابت کرده که نوافل شب در سعه روزی نقش دارند و نوافل ظهر در توفیق . و بر تو باد که ملتزم باشی که بعد از نمازهای واجب تسبیحات حضرت زهرا صلی الله علیه و آله را ذکر کنی .

و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه در هر شبانه روز - سه مرتبه - سوره توحید را بخوانی ، زیرا که آن مساوی ختم قرآن است .

و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه در هسر روزو شبی یک ساعت به اخبار و موعظه مراجعه کنی ، پس برآستی که برای آن تاثیر فوق العاده ای است در زنده کردن قلب و حفظ نفس اماره از سرکشی .

و بر تو باد فرزند عزیزم - حفاظت خدای تعالی تو را از شرور - از اینکه دروی نمایی از زیاده روی در خوردن ، چرا که آن باعث کسالت شده و قساوت قلب (می آورد)، و در روایت آمده است که : نزدیکترین زمانی که انسان به شیطان نزدیک است هنگامی است که شکمش را پر می کند. بر تو باد به اینکه دوری کنی از زیاد خوابیدن ، چرا که آن فنا کردن عمر عزیز است بدون اینکه نتیجه ای به دست آمده باشد.

و بر تو باد فرزند عزیزم به اینکه دوری کنی از خنده زیاد، چرا که روایات به حد استفاضه رسیده به اینکه خنده زیاد قلب را می میراند، و در روایات وارد شده که آبرو را می برد و سبب دگرگونی ایمان می گردد. و البته دواى خنده زیاد، نگاه کردن به ناخن است ، بله خنده ککم که از شوون خوش خلقی است ، خوب و پسندیده است و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم می فرمودند.

و بر تو باد از اینکه دوری کنی از غیبت و بهتان زدن ، چرا که این دو، نامعملت را از خیر خالی نموده و با شر انباشته می سازند. و بر تو باد به دوری جستن از حسد، زیرا که عمل کسی که حد می ورزد به آسمان ششم نمی رسد، بلکه او را به صورت صاحبش می زنند.

بر تو باد به اینکه اعتراض نکنی خداوند در مورد افعال و کارهایش - حتی در چگونگی هوا، در گرمی و سردی .  
و بر تو باد دوری جستن از دروغ ، چرا که خداون مجازات می کند دروغگو را و او را بین مردم خوار می گرداند و اعتبار دروغگو نزد مردم ساقط است و اطمینانی به گفتار او نیست .

و بر تو باد به دوری جستن از شماتت و سرزنش ، چرا که عمل سرزنش کننده به صورت صاحبش زده می شود.  
و بر تو باد که دوری کنی از انجام دادن چیزی که باعث سنگدلی و قساوت قلب گردد، چرا که سنگدلی حقیقتاً مذمت شده است .  
و بر تو باد فرزند عزیزم به تواضع و فروتنی ! تا اینکه بدین وسیله به خیر دنیا و آخرت برسی و در اخبار آمده است که تواضع به مقام و مرتبه صاحبش می افزاید.

و بر تو باد فرزند عزیزم که دوری کنی از اینکه چیزی از مخلوقات را پست به حساب آوری ، چرا که این کار توهینی به پروردگار است ، پس فرزند عزیزم ! خود را از دیگران حتی از سگ گر - بهتر مشمار و حکایت شده از بعضی از عرفا که گفته است : مادامی که انسان گمان کند که در بین مخلوقات کسی بدتر از او وجود دارد: هنوز متکبر است .

و بر تو باد فرزندم که دوری کنی از تکبر، چرا که تکبر آفت دین و نابوده کننده عمل است و تو را به هلاکت می افکند.  
و بر تو باد فرزندم که دوری نمایی از ریا، چرا که ریا شرک به خداوند بزرگ است ، هم چنان که در روایات مستفیض چنین آمده و عقل هم موید آنست و در اخبار آمده است که : کسی که برای غیر خدا عملی را انجام بدهد، خدا او را در قیامت به عملش واگذار می کند و براستی که ریا کننده در روز قیامت با چهار اسم خوانده خواهد شد که عبارتند از: فاجر، کافر، غادر، - (::حلیه گر) و خاسر

(:: زیانکار) و به او گفته می شود که : عمل تو حبط و نابود شد و اجرت از بین رفت و امروز رهایی نخواهی داشت ، پس اجر خود را از کسی که عمل را برایش انجام داده ای طلب کن .

پس بر تو باد فرزندی! به توبه و پافشاری کردن بر آن و انجام سریع آن قبل از اینکه اختیار از دستت خارج گردد و آن گاه به بدی عملت مواخذه شوی .

نو بدان پسرم که توبه سبب طولانی شدن عمر و وسعت روزی گشته و سبب خوبی حال توبه کننده می شود، پس بر تو باد که توبه کنی و مبادا که نسبت به آن تنبلی نمایی .

سفارش مس کنم تو را فرزند عزیزم - خدای تعالی به آنچه که رضایش هست به تو توفیق دهد و آینده تو را بهتر از گذشته قرار دهد - به طلب نمودن دانش .

و بر تو باد فرزند - خدای تعالی خیر دو دنیا را نصیب تو گرداند - که نیت را در طلب دانش و علم درست کنی و خلوص در نیت داشته باشی و قلب را از غرضهای دنیوی پاک گردانی و نیروی نفس را در عمل کردن ، به کمال برسانی و آن را با دوری از پلیدیها و انجام فضائل اخلاقی و شکستن دو نیروی شهوت و غضب تزکیه نمایی .

فرزند عزیزم ! مبادا بعد از دانش ، سرکشی و گناه انجام دهی ، چرا که حجت بر عالم تمامتر و کارش مشکلتر است .

و بر تو باد فرزند عزیزم - خدای تو را از علمای عمل کننده قرار دهد - به عمل کردن آنچه را که می دانی و چرا که خوبی علم و دانش فقط از این جهت است که مقدمه ای برای عمل است و از همین جهت است که عالم بی عمل تشبیه به درخت بی ثمره شده است .

و بر تو باد فرزند عزیزم که قبل از احاطه و تسلط به همه ابواب فقه فتوا ندهی ، چرا که ابواب فقه بعضی مربوط به بعضی دیگر است .

و بر تو باد فرزند عزیزم - خداوند بهترین دوست و همنشین را روزی تو گرداند - هرگاه که تصمیم گرفتی همنشین کسی گردی دقت کنی که با چه کسی همنشینی می نمایی ، چرا که انسان با همنشین خود شناخته می شود.

و بر تو باد فرزند م تا به اینکه فرزندان دختر و پسر را از همان ایام کودکی به آداب شرعی و عقلی تربیت نمایی ، و نگو آنها بچه هستند و تکلیف ندارند، چرا که طفل در کودکی و طفولیت تربیت نشود، وقتی بزرگ شد تربیت او ممکن نخواهد شد.

و خلاصه گفتار و اساس آن در سفارشهای من این است که فکرت را همیشه متوجه کرهای دنیای دیگر (:: آخرت ) و زندگی دنیا نمایی و هر کدام که در نظر عقل و شرع برتری دارد را اختیار کنی ، البته باید به نتیجه آنه نیز توجه داشته باشی . خداوند تعالی به آنچه که مورد خوشنودی و رضای اوست تو را موفق گرداند و آینده ات را بهتر از گذشته ات قرار دهد.

سیدی و سندی و مولای و معتمدی ! اطال الله بفاک و من کل سوء و قاک و رزقنی لفاک !

مدتها بود از مجاری حالات سعادت آیات اطلاعی نداشت و از آنجا هم کسی اطلاع نداده بود، تا آنکه چند یوم (:::روز) قبل به زیارت رقیمه محترمه شرفیاب گردیده ، از صدمات وارده بر وجود محترم خیلی متأثر، ولی بحمدالله که متضمن بشارت رفع نقاهت بود، شاکر و از مراجع و تفقذات حضرتعالی متشکر.

بنده بر حسب وظیفه لازمه همواره به سلامتی و دعاگویی متذکر بوده و خود هم فعلا چندی است مبتلا به نوبه خفیفی هستم ، حال تحریز دواى ملین خورده ام و گاهی هم درس شب یا روز ترک شده .

باری - الحمد لله على كل حال - از ذکر سوال شده بود. اگر چه زیاد است ولی مناسب حال و مقام که در قرآن ، منصوص و در کلمات معصومین علیه السلام ماثور است ، ذکر یونسیه است : لا اله الا انت سبحانک انى کنت من الظالمین ، که در نتیجه آن در خود قرآن منصوص است : فنجیناه من الغم و کذلک ننجى المومنین و چون غم سالک خلاصی از سجن (:: زندان ) طبیعت است ، باید این مقصد بزرگ منظور بوده باشد که نتیجه نجات از سجن طبیعت ، ارتقا به عالم قدس است . و بدیهی است که این قسم (:::

گونه ) از نتایج ، تابع لقلقه لسان نیست ، توجه مخصوص به مذکور لازم دارد، و فنا در مذکور، نتیجه نجات او سجن طبیعت و ملازم با بقاء الله است و مشایخ می فرمودند که اقلا چهارصد مرتبه ذاکر در سجده باشد، که اشرف حالات عبودیت است ، خیلی خوب است خرده خرده باید زیاد شود. شاید بعضی که می شناسید، دو ساعت یا زیادتر این سجده را ادامه داده اند. بهترین اوقات ، وقت سحر یا بعد از نماز عشا که وقت انحدار غذاست - که نه معده پر و نه چندان خالی و ضعیف است - و البته توجه به مذکور على الاتصال (:: پیوسته ) لازم است ، تا غلبه حال دست دهد و روزنه به عالم ملکوت باز شود و نفس مجرد مشهود گردد: من عرف نفسه فقد عرف الله و آنچه مشایخ طریقتی در ذکر قلبی اصرار دارند، برای همین است که در ذکر لفظی توجه تام غالبا دیر دست می دهد، ولی نقش در قلب بی توجه ، یک مرتبه آن متصور نیست ، پس اگر مستدام شود البته زودتر غلبه حال رخ می دهد، و این مطلبی که عرض شد، فقط برای همین ذکر لفظی که موافق شرع است و همچنین نماز دعا و زیارت - هر کدام که با توجه باشد - موثر است . دیگر آنکه هر کس خداخواه است ، باید همیشه حاضر مع الله باشد و لسان او از ذکر او، و قلب او از یاد او خالی نباشد و لو در بیت الخلاء کما اینکه از دستور شارع و اذکاری که در بیت التخلیه وارد شده ، انسان می فهمد اهمیت یاد حق و ذکر او را و امثال جنابعالی که بحمد الله موفق به ارشاد خلق و سوق آنه الی الله هستید، اگر این مطلب محض حفظ مقام ربوبیت و نگاهداری نتایج زحمات انبیا و ائمه طاهرین علیه السلام است ، منافی با آنچه عرض شد، نیست ، ولی مع هذا، اوقات خلوات را

متمحض برای حق قرار داده ، و در توجه بکوش تا خرمنها گل برداری . زیاده زحمت است ، بنده زاده عرض دستبوسی دارد، آقا زاده معظم و مکرم - دامت تاییداته العالیه - را عرض خلوص دارم و السلام علیکم و علی من یلوذ بکم .

حرره الجانی محمد حسین الغروی الاصفحانی

۱۳ : وصیت نامه شیخ محمد بهاری همدانی به شاگرد خود (۴۳)

آنچه برای جناب آقا شیخ احمد لازم است ، این است که تامل درستی نماید، ببیند بنده است یا آزاده ، اگر دید آزاد است ، خودش می داند - که هر کاری بخواهد بکند - و اگر دانست بنده است و مولا دارد، سر خود نیست هر کاری بکند ولو دستی حرکت دهد تا زوی جهت آن سوال خواهد شد، جواب درستی باید بگوید، پس بنا بر این باید سعیش در تحصیل رضای مولایش باشد، اگر چه دیگران راضی بر آن کار نباشند ادا و و تحصیل رضای مولای حقیقی جل شانہ نیست مگر در تحصیل تقوا. غرض اصلی از خلقت حاصل نخواهد شد، به جز اینکه معرفت و محبت میان عبد و مولا باشد، و تحصیل تقوا محتاج به چند چیز است که چاره ندارد از آنها، یکی ، پرهیز از معاصی است ، باید معاصی را تفصیلا یاد بگیرد، هر یک را در مقام خود ترک نماید، که از جمله معاصی است ، ترک واجبات . پس باید واجبات خود را هم به مقدار وسع و ابتلا به آنها یاد گرفته ، عمل نماید، و این واضح است که با معصیت کاری اسباب محبت و معرفت نخواهد شد - اگر اسباب عداوت نباشد- اگر شیخ احمد بگوید: من نمی توانم ترک معصیت بالمره (:: یکباره ) بکنم ، لابد واقع می شوم ، جواب این است که : بعد المعصیه می توانی که توبه کنی . کسی که توبه کرد از گناه ، مثل کسی است که نکرده ، پس مایوس از این در خانه نباید شد، اگر چه هفتاد پیغمبر را سر بریده باشد. باز توبه اش ممکن است قبول باشد، مولای او قادر است که خصمای (:: دشمنان ) او را راضی کند از معدن جود خودش جلت قدرته .

دوم اینکه : مهما ممکن پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، به مستحبات بپردازد. حتی المقدور چیز مکروه به نظرش حقیر نیاید، بگوید: کل مکروه جائز. بسا می شود یک ترک مکروهی پیش مولا از همه چیز مقربتر واقع خواهد بود، یا اتیان مستحب کوچکی ، و این به تامل در عرفیات ظاهر خواهد شد.

سوم : تر مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت ، اگر چه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیا، اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد از امورات دنیویه ، و لذا خوب است بنده به نظرا به میل مولا این مزخرفات را تماما یا بعضیها (:: بعضی را) ترک نماید - اگر چه حرام نباشد ارتکاب به آنها - اقتداء بالنیین علیه السلام و تاسیا بالائمہ الطیبین الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین .

چهارم : ترک کند ما سوی الله را، که در دل خود غیر او را راه ندهد، چطور گفته خواجه :

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار

چکنم حرف دگر یاد ندادم استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید: با این ابتلا به معاش و زن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترک ماسوی الله بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد، این فرض به حسب متعارف بعید است و شدنی نیست ، می گوییم : آن مقداری که تو باید ترک کنی ، آن هر کسی است که تو را از یاد او جل شانہ نگاه دارد، با آن شخص باید به مقدار واجب و ضرورت بیشتر محشور نباشی ، و اما هر کس که خدا را به یاد تو بیاندازد، ترک مجالست او صحیح نیست .

حضرت عبسی علی نبینا و آله و علیه السلام فرمودند: معاشرت کنید کبا کسانی که رویت آنها خدا را به یاد شما می اندازدالحاصل طالب خدا اگر صادق باشد، انس خود را یواش یواش از همه چیز ببرد، و همواره در یاد او باشد مگر اشخاصی را که در این جهت مطلوب به کارش بیاید و آن هم به مقدار لازمه آن کار، پس با آنها بودن منافاتی با یاد خدا بودن ندارد، و محبت این اشخاص هم از فروع محبت الهی است - جل شانہ - منافات با محبت الهی ندارد.

اگر شیخ احمد بگوید: اینها حق است ، ولیکن من با این حال نمی توانم به جا بیاورم ، زیرا که شیاطین انس و جن به دور ما احاطه کرده ، متصل و سوسه می کنند، همیشه مانعند و ما هم کناره بالمره نمی توانیم بکشیم ، امر معاش اختلال پیدا می کند، از عهد خودمان هم بر نمی آییم تا کار به کار کسی نداشته ، مشغول خودمان باشیم ، ما کجا، این حرفها کجا! جواب می گوییم : اگر امورات ، آئی (:: یکباره ) باشد همین طور است که می گویی ، از این هم بزرگتر مثل کوه بدوا (:: در آغاز) به نظر آدم می آید کوچک نیست ، لیکن اشکال در این است که تکلیف شاق نکرده اند، امورات تدریجی است ، پس همین قدر که تدریجی شد، دیگر کار درست می شود، مردم بتدریج باز و شاهین و سایر مرغهای صیدی را رام کرده ، به دست گرفته اند.

پس کلام اینکه : در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری ، آن قدر را که به سهولت می توانی به عمل آوری ، اگر در آن مسامحه نکردی ، آن را به جا آوردی ، یک چنین هم بر قوت تو می افزاید، بلکه زیاده ، زیرا که فرمود: تو یک وجب بیا، من یک زراع و اگر نه ، مسامحه کردی ، آن مقدار قوه هم در معرض زوال است ، مثلا شب را تا صبح خوابیدی ، بنای بیداری داشتی ، نشد، حالا که اول صبح است ، تا ملتفت شدی ، پاشو، بین الطلوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علیحده و توفیقی است از جانب حضرت اله جل جلاله ، این را به مسامحه بر خودت تقویت مکن ، به شیطان گوش مده که می گوید: حالا به وقت نماز صبح زیاد است ، قدری بخواب ، غرض او معلوم است .

و همچنین در مجلسی نشستنی ، خیلی لغو و بیهوده گفتی ، دلت سیاه شد، اما می توانی نیم ساعت زودتر پاشوی ، به تدبیر و حیل (:: چاره اندیشی )، پس این نیم ساعت را از دست مده ، پاشو برو، و مگو چه فایده ای دارد، من از صبح به خرابی مشغولم ، باز می توان به این جزئی خیلی از کارها (را) پیش ببری آن شاء الله تعالی .

پس بر شیخ احمد لازم آمد، عمل کردن (به) این ترتیب که می نویسم :

اولا هر کاری دارد باید اوقات خود را ضایع نکنی (تا) بعضی از وقت او مهمل در برود، باید برای هر چیزی وقتی قرار دهد، اوقات او (باید) منقسم گردد، وقتی را باید وقت عبادت قرار دهد، هیچ کاری در آن وقت غیر از عبادت نکند، وقتی را وقت کسب و تحصیل معاش خود قرار دهد، و وقتی را رسیدگی به امور اهل و عیال خود، و وقتی را برای خود و خواب خود قرارداد، ترتیب اینها را به هم نزند، تا همه اوقات او ضایع گردد، مهما امکن اول شب را وقت خواب قرار دهد، بیخود نشیند، آخر شب از او فوت شود، و متذکرا (:: در حال گفتن ذکر) او را خواب ببرد، با طهارت بخوابد، ادعیه ماثوره را بخواند، خصوص تسبیح حضرت صدیقه طاره علیه السلام را، و در سیری شکم هیچ وقت خود را جنب نکند، و پیش از صبح بیدار شود، تا بیدار شد سجده شکری به جا آورد، اگر خودش هم بیدار نمی شود اسباب بیداری فراهم بیاورد. بعد از بیدار شدن به اطراف آسمان نگاه کرده ، به تامل چند آیه مبارکه که اول آنها آن فی خلق السموات و الارض است ، تا انک لا تخلف الميعاد (۴۴) (را) بخواند، بعد تطهیر کرده ، وضو گرفته ، مسواک نموده و عطری استعمال کرده ، سر سجاده خود بنشیند، دعای الهی غارت نجوم سماءک (۴۵) را بخواند. پس شروع به نماز نماید به آن ترتیب که فقها رضوان الله علیهم نوشته اند. مثل شیخ بهاءالدین علیه الرحمه در مفتاح الفلاح ، و دیگران در مصابیح و غیرها نوشته اند، به مقدار وقتش ملاحظه عمل و تفصیل و اختصار آن را بنماید.

الحاصل تا اول آفتاب وقت عبادت قرار دهد، هیچ شغلی به جای نیاورد غیر از عبادت ، کارهای دیگر را به آن وقت نیاندازد همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد، اگر هنوز اهل فکر نشده باشد، و اما اگر مرورش به ساحت فکر افتاده ، هر رشته فکری که در دست داشته ، در خلال این اوقات اعمال نماید، اگر دید به سهولت فکر جاری است ، پی فکر برود - عوض آوراد و تعقیبات - و اگر دید فکر جامد است ، آن را ول کرده ، پی ذکر برود. و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر در وی تاثیر دارد، آن را بر همه اوراد مقدم دارد، چه قرائت قرآن ، چه مناجات ، چه دعا، چه ذکر، چه نماز، چه سجده

باری بعد از آن ، ترتیبات امور خانه را دستور داده ، به مقدار ضرورت با اهل خانه محشور شده ، به بازار برود و هر کس را که دید، غیر از اسلام چیزی نگوید. مشغول ذکر خودش باشد تا وارد بازار شود، ذکر مخصوصی در ورود به بازار وارد شده ، آن را بخواند، بساط خود را پهن نماید، متذکرا (:: در حالی که ذکر می گوید) به کار خود مشغول باشد، ذکر کردن در بازار ثواب خیلی دارد.

شخص ذاکر در بازار به منزله چراغی است در خانه ظلمانی ، خود را بی خود در امور دنیویه مردم داخل نکند، مردم را دور خود جمع نکند، حتی موعظه هم نکند. بلی اگر منکری دید از کسی ، به طریق خوش اگر بتواند آن را رفع نماید، و اما اگر دید تاثیر نخواهد کرد، یا گفتم بدتر می کنند، نباید دست بزند، کار نداشته باشد. و اوقات مخصوصه نمازها را مراعات نماید، و مهما امکن (:: تا اندازه ای که ممکن است ) غالبا با طهارت باشد، بعد از نماز صبح صد مرتبه استغفار صد مرتبه کلمه توحید و یازده مرتبه سوره توحید و

صد مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم را ترک نکند، و استغفارات خاصه بعد از نماز عصر را بخواند با ده مرتبه سوره قدر، و مهما امکن روزه را ترک نکند، خصوص سه روز از هر ماه را که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه



است ، اگر مزاج او مساعد باشد، و الا مراعات مزاج اولیا است . زیرا که بدن مرکب انسان است ، اگر صدمه ای خورد از پا می افتد، لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد تا اینکه یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند.

خیر الامور اوسطها در همه چیز جاری است ، افراط و تفریط، هیچ کدام صحیح نیست ، این است که فرموده اند: علیکم بالحسنه بین السیئتين . ( :: بر شما باد به انجام حسنه و نیکوکاری بین دو بدی ) و در هروقت از شب که بتواند خوب است که یک سجده طولانی هم به جا بیاورد، به قدری که بدن خسته شود و ذکر مبارک آن را هم سبحان ربی الاعلی و بحمدہ قرار دهد، و مهمما امکن هر چه می خواند باید با قلب حاضر باشد، حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم بکند - (تا) عمل ، ملکه و عادت او شود، تا اینکه ترک نگردد.

فعلا محل بیش از این گنجایش ندارد، این چون کلمه علی سبیل الاختصار قلمی گردید و اگر مطلبی دیگر هم لازم شد، شاید بعد نوشته شود آن شاء الله تعالی .

حرره محمد البهاری الهمدانی

۱۴ : دستورالعملی از سید صدرالدین محمد موسوی کاشف دزفولی (۴۶)

در بیان چیزهایی که سالک حق باید آن ها را عمل نماید

فصل اول : در عمل کردن به طاعات واجبه و بیان آنها برسبیل اجمال ، و این مشتمل است بر چند مطلب :

(آداب باطنی نماز)

مطلب اول : در ذکر نمازهای واجب

بدان ! بدرستی که از جمله نمازهای واجب ، هفده رکعت نماز یومیه است که در شبانه روز باید به جا آورد، با آداب و شروطی که در کتب فقها مذکور است . باید از اول ، ظاهر نماز را درست بکنند. بعد از آن سعی نمایند در اصلاح باطن او، که نماز را ظاهری هست و باطنی . ظاهر او همین صورتی است که به ارکان و آداب به جای آورند و باطن او حضور دل است در وقت فعل آن ، از اول تا آخر، یعنی متوجه حق باشد در وقت نماز، به حیثی که خیالی به غیر حق در دل او نگذرد. و این حاصل نمی شود مگر به ترک شهوات و گوشه گرفتن از بنای دنیا و رفض تعلقات و مداومت کردن در خلوت به ذکر و فکر. تا نفس محجوب است به حجاب شهوات ، التفات تمامی برای او رو نمی دهد به خدا.

بدان ! بدرستی که نماز را صورت باطنی هست و آن را شش خصال یافت می شود: حضور قلب و تفهیم و تعظیم و هیبت و رجا و حیا. و این شش خصلت حالات نیکویی هستند که یافت نمی شوند تمامی اینها مگر در مومنی که امتحان کرده باشد خدا دل او را به نور معرفت و ایمان . اما بین این خصال :

حضور قلب

مقصود آن است که فارغ سازد دل را از غیر آنچه مشغول به فعل آن است . پس باید فکر او جاری نباشد در غیر آن امر، و هرگاه گردانید فکر خود را از غیر چیزی که دل در پی اوست و ثابت ماند در دل ذکر چیزی که او در پی آن است ، پس بتحقیق در این صورت حاصل شده است برای او حضور قلب .

## تفهم

یعنی فهمیدن معنای کلام ، و این امری است ورای حضور قلب ، پس گاه باشد که دل حاضر است با لفظ، و حال آنکه حاضر نمی شود با معنای آن . و رسیدن دل ، به علم به معنای لفظ، همان چیزی است که ما اراده کرده ایم از تفهم ، و این مقامی است که تفاوت دارند مردم در اینجا

## تعظیم

و او، امری است ورای حضور قلب و فهمیدن ، به جهت آنکه مرد گاهی گفتگو می کند با غلام خود و آن بنده دلش حاضر است نزد مخاطبه آقا و می فهمد معانی حرفهای او را، و حال آنکه تعظیم کننده از برای او نمی باشد. پس ، تعظیم ، غیر حضور قلب و فهم است .

## هیبت

و او نیز غیر تعظیم است ، به جهت آنکه کسی که نترسد، نمی گویند او هایب است ، پس هیبت خوفی است که مصدر آن جلال است . حضرت زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین علیه السلام نماز می کرد در هر شبانه روزی هزار رکعت و هر گاه وضو می ساخت رنگ مبارک او زرد می شد پس هر گاه بر می خاست به نماز عارض می شد او را لرزه ای . پس سؤال کردند آن حضرت را از این حال ، فرمود: نمی دانید که در برابر چه کسی من ایستاده ام ! (۴۷)

## رجا

شکی نیست که رجا غیر از آنهاست ، چه ، بسیار کسی که نگاه می دارد تعظیم پادشاهی را و هیبت او را در نظر دارد به جهت آنکه می ترسد از سطوت او، و حال آنکه امید ندارد انعام او را، و بنده باید امید داشته باشد به نماز کردن خود، ثواب را از خدا، چنان که می ترسد به سبب تقصیر خود، از عقاب او.

## حیا

و این زاید است بر تمامی آن خصال ، به جهت آنکه سبب حیا مشهود است به تقصیر خود و توهم گناه کردن و گاه هست که تصور می شود تعظیم و خوف و رجا از غیر حیایی ،، در وقتی که تصور نمی کنند تقصیر خود را،

و بدان ! که از برای این امور مذکور اسباب و بواعثی چند هست :

اما سبب حضور قلب

پس او قصد است ، به جهت آنکه دل انسان تابع قصد اوست ، پس حاضر نمی شود مگر در چیزی که قصد می کند آن را. دل هرگز معطل نمی ماند، اگر حاضر در نماز نباشد، در امور دنیا حاضر خواهد بود. پس چاره ای در احضار قلب نیست مگر به گردانیدن قصد به سوی نماز.

و قصد نمی گردد به سوی نماز، مادامی که ظاهر نشود اینکه غرض و مطلوب منوط است به قصد، و او ایمان و تصدیق کردن است به اینکه آخرت ، بهتر و باقی تر است از دنیا، و نماز وسیله رسیدن است به آخرت . پس هرگاه اضافه شد این به سوی حقیقت علم به حقارت دنیا و مهمات آن ، حاصل می شود از مجموع اینها حضور قلب در نماز.

و اما سبب تفهم

پس بعد از حضور قلب ، روانه کردن فکر و گردانیدن ذهن است به سوی ادراک معنا. و علاج این ، مثل علاج حضور قلب به اقبال نفس بر فکر کردن و سعی نمودن و در دفع اموری است که شاغلند در فکر. و علاج دفع کردن خاطری که شاغلند، قطع مواد آنهاست ، و دفع اسباب خواطر یعنی کندن دل از آنها، و مادام که بریده نشوند آن موادی که خواطر از آنها پیدا می شوند، بر نمی گردد فکر از آنها به سوی ذکر خدا و تامل کردن در عظمت و جلال او.

پس کسی که دوست می دارد چیزی را، ذکر او بسیار می کند و ذکر چیزی که محبوب است ، غالب می شود بر دل و مشغول می سازد او را از ذکر غیر محبوب . و به این جهت است که می بینی دوستداران دنیا هرگز نمازی نمی کنند که صاف باشد از این خطوراتی که مشوش می کند مصلی را.

و اما سبب تعظیم

و او حالتی است که پیدا می شود از دو معرفت : یکی ، معرفت جلال و عظمت خدا - و این از کمال ایمان است - دوم ، معرفت حقارت و خست نفس و بودن او بند ذلیلی در نهایت ذلت و مسکنت ، پس پیدا می شود از این دو معرفت استکانت (::آرامش ) و انکسار (::خضوع) و خشوع از برای حضرت ذوالجلال . پس تعبیر می شود از این به تعظیم .

و اما هیبت و خوف

پس حالتی است از برای نفس که پیدا می شود از معرفت به قدرت خدا و سطوت (::توانایی و شکوه ) و بطش (::چیرگی ) او و نفاذ (::نفوذ) امرش و اینکه حق تعالی چنان است که اگر هلاک نماید خلق اولین و آخرین را، یک ذره از پادشاهی او مک نمی گردد و با وجود این ملاحظه کند بلاهایی که به انبیا و اولیا نازل شده . پس معرفت اینها منشا حصول هیبت است در دل و هر قدر که زیاد می شود علم به خدا و کبریایی او، زیاد می شود هیبت و خشیت .

و اما سبب رجا

پس او، معرفت لطف خدا و کرم او و توسعه رحمت و فضل و احسان و انعام اوست و معرفت لطایف صنع او و معرفت صدق او در وعده ثواب و بهشت بر گزاردن نماز. و هرگاه حاصل شد یقین به وعده او و معرفت لطف او پیدا می شود از مجموع اینها رجا. و اما سبب حیا

پس آن شعور است به تقصیر نفس در عبادت، و علم است به عجز از قیام به تعظیم خدا - چنان که می باید. مطلع شدن به بسیاری عیوب نفس و آفات او و کمی اخلاص نفس و میل او به سوی لذات دنیای فانی در همه افعالش. همچنین علم داشتن به اینکه حق تعالی بیناست و مطلع است بر باطن امور و بر چیزهایی که در دل می گذرد، هر چند در کمال پنهانی باشد. و هرگاه این معارف از روی یقین حاصل شدند، از آنها حالتی پیدا می شود که او را حیامی نامند

پس، بعد از آن بدان! بدرستی که نماز کامل مثل انسان کاملی است که مشتمل هست بر روحی و جسدی، منقسم است به ظاهری و باطنی، و از برای روح و باطن او، اخلاق و صفاتی چند هست و از برای جسد و ظاهر او، اعضا و جوارحی چند است. پس، روح نماز معرفت حق اول است و معرفت عبودیت از برای او، از روی اخلاص، و اخلاق و صفا باطنه او معانی است که مذکور است و اما اعضا و جوارح او، پس آن قیام است و قرائت و رکوع و سجود. مطلب دوم، در ذکر صوم و زکات و حج است.

بدان! که بدرستی که صوم به معنای منع است و بازداشتن نفس از چیزی، و صوم ماه رمضان واجب است به نص قرآن و صوم را سه مرتبه است:

اول، مرتبه عام و آن منع نفس است از خوردن و آشامیدن و از دیگر مبطلات.

دوم، مرتبه خاص است و آن منع کردن نفس است از آنچه مذکور شد با اینکه اعضا و جوارح را نیز منع کند از معصیت. مثلاً چشم را منع نماید از نظر به نامحرم و گوش را نیز منع کند از شنیدن غنا و غیبت و زبان را از فحش دادن و غیبت کردن و همچنین باقی جوارح را.

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرگاه روزه داری، می باید که روزه باشد گوش تو و چشم تو و موی تو و پوست تو و جمیع اعضای تو از محرّمات بلکه از مکروهات. و فرمود که: روزه تو مانند روز افطار تو نباشد. (۴۸)

سوم، مرتبه خاص الخاص است و آن منع نفس و جوارح است از آنچه مذکور شد با اینکه دل را پاک نماید از تعلق به غیر خدا و منع کند دل را از التفات به غیر حق. و این مرتبه انبیا و ائمه معصومین و قلیلی از اولیاء الله که به سبب متابعت انبیا و ائمه علیه السلام به این مرتبه رسیده اند.

(خواص روزه کامل)

روزه ای که واقع شود به شروط و آداب از روی کمال، او را هفت خاصیت است:

اول آنکه ، شبیه به ملائکه شوند به سبب خالی کردن شکم از طعام و حفظ جوارح از معاصی ، دوم آنکه ، به سبب گرسنگی و تشنگی خاطر خود آورند تشنگی و گرسنگی روز قیامت را، سوم آنکه ، به درد دل فقیران واقف شوند که درد گرسنگی چون است ، چهارم آنکه ، قدر نعمت خدا را بدانند، چه انسان تا گرسنه و تشنه نشود، قدر نان و آب نداند، پنجم آنکه ، از گرسنگی ، صفای دل حاصل شود و صفای دل سبب قرب حق گردد، ششم آنکه ، آسان می شود بر او بذل کردن طعام و شراب در راه حق ، هفتم آنکه ، راه گذر شیطان را تنگ می کند و دماغ او را به خاک مالیده می شود. و اشاره به این شده است در حدیث که فرموده اند: روزه سپری است از آتش . (۴۹) چه ، شهوات نفسانی به منزله آتشند، بلکه عین آند و چون انسان گرسنه شود و تشنه ، آتش شهوت فرو می نشیند و در فرو نشستن او آتش جهنم از این کس دور می گردد، پس روزه سبب نجات اوست از آتش جهنم ، و به سبب علو درجه صاحب روزه است که حق تعالی می فرماید: روزه از برای من است و من جزای او را می دهم . (۵۰)

و اما زکات

پس بر سه قسم است : اول ، زکات مال و آن تعلق می گیرد به نه چیز، دوم ، زکات بدن است و آن نیز دو قسم است ، اول ، زکاتی است که شرکت با مال دارد، که به سبب دادن آن ، بدن حفظ می شود از آفات ، و آن زکات فطره است ، دوم ، زکاتی است که حاصل می شود از رسیدن آزارها و ناخوشیها به انسان .

سوم ، زکات جاه است و او این است که سعی کند در استخلاص مظلومی از دست ظالم و کوتاهی نکند کسی که قادر باشد بر آن .

و اما حج

پس واجب است بر هر که مستطیع باشد و باید ظاهر را با باطن موافق گرداند، یعنی چنان که ظاهر او متوجه خانه خدا باشد، باطن او نیز متوجه صاحب خانه باشد، و احتراز کند از اینکه در راه کعبه خود را بر مردم بیندازد یا از مال حرام و شبهه ، زاد راه خود را بردارد یا معرفتی به صاحبخانه مطلقا نداشته باشد. خلاصه ، سعی باید نمود که تعب خود را در این راه ضایع نسازد.

مطلب سوم ، در ذکر جهاد است

و آن بر دو قسم است ، یکی جهاد اصغر و آن جهاد است با کفار، و یکی جهاد اکبر است و آن جهاد با نفس اماره و از اعظم آداب راه سلوک است . پس واجب و متحتم است بر سالک ، جهاد با نفس ، چنان که در کلام مجید می فرماید: (الذین جاهدوا فینا لنهیدینم (۵۱))

یعنی جمعی که در راه محبت ما با نفس خود جهاد نموده اند و او را از مشتهیات خود باز آورده به طاعات و عبادات و اجتناب منهیات و اکتساب فضایل و کمالات اخروی باز داشته اند، هر آینه هدایت می کنیم ما ایشان را و می رسانیم به راههای خود که به سلوک در آن از ضلالت و گمراهی ایمن بوده و بی شایبه شبهه و شک به مقصد رسند.

پس ، بر هر کس واجب است که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همیشه نفس خود را در معرض محاسبه و مراقبه داشته ، از لذات دنیه فانیه باز دارد و در همه حال متوجه احوال او بوده ، از حرکات و سکنات و خطرهایی که او را در آنها هست ، غافل نباشد. و بدان ! که هر نفسی که از او بر می آید دری است بی بها و جوهری است گرانبمایه که هیچ شیئی از اشیا را قابلیت آن نیست که قائم مقام آن توان بود یا عوض آن تواند شد، بلکه نقدی است که به آن می تواند گنجی از کنوز رحمت الهی خرید که ابدالاباد از روایح فیض آن بهره مند تواند بود و نفع آن را وصمت فنا و زوال ایمن و مصون باشد و ضایع گذاشتن و یا صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادت نبوده باشد، نقصانی است بس عظیم و خسروانی است بس بزرگ که هیچ عاقل پیرامون آن نگردد که به ضعف عقل منسوب نشود و هیچ زیرکی و دانایی آن را بر خود روا ندارد که نزد ارباب درک و تمیز، نادان و بی تمیز ننماید. پس ، چون مرغ سحری به خروش سبوح قدوس در آید و موذن ندای حی علی الصلاه در دهد، به ادای دو گانه واجب قیام باید نمود و بعد از فراغ از آن نفس را محراب مخاطبه خود ساخته ، به او خطاب باید کرد که : ای نفس ! مرا بضاعت و سرمایه ای که توانم وسیله نجات و رستگاری خود ساخت سوای این چند روزه عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته است در معرض فنا و زوال در آمده ، در حقیقت نقصانی است که به راس المال و سرمایه من راه یافته است و این روز نوی است که از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت ، زندگانی در آن را به تو ارزانی داشته تا به عبادت او قیام نمایی و فایده ای که وسیله نجات و رستگاری تو باشد، در آن به دست آری و اگر احیانا از اجل مهلت آن نمی یافتی و امروز در سلک اموات ، منتظم می بودی ، هر آینه از خدای خود درخواست می کردی که حیات امروز دیگر را به تو ارزانی دارد که تدارک ایام گذشته نموده و عملی در آن به جای آوری که متضمن روسفیدی و رفع خجالت تو بوده باشد، همان پندار که امروز آن روز است که آرزوی حیات آن کرده ای و آرزوی تو را بر آورده اند و حیات در آن را برای تو ارزانی داشته و به عمل آر آنچه در انروز به عمل خواهی آورد. بر تو باد که حیات این روز را غنیمت شماری و ساعات او را ضایع نسازی و باطل نگذرانی !

فصل دوم : در ذکر مجملی از آداب و سنن و بیان ریاضت نفس و ارکان آن و این در چندمطلب تحقیق خواهد شد

مطلب اول : در بیان مجملی از نوافل یومیه

بدان ! بدرستی که از جمله سننی که مواظبت بر آن لازم است از برای طلب حق ، نوافل یومیه اند و متمم فرایضند و سالک تا می تواند باید ترک آنها نکند. اگر به سبب عذری ترک شدند، قضای آنها را به جا آورد، و به طریق اختصار اشاره به آنها می رود. چون زوال شمس معلوم می شود، شروع به نافله ظهر نماید و آنها هشت رکعتند. و اما نافله عصر، پس از فراغ از نماز ظهر و تعقیبات آن مشغول می شود به نافله عصر و آن نیز هشت رکعت است مثل نوافل ظهر، که هر دو رکعت به یک سلام . و اما نافله مغرب ، پس اول وقت آن ، بعد از فراغ از نماز مغرب و آخر آن بنابر مشهور میان علما بر طرف شدن حمره مغربیه است ، و آن چهار رکعت است ، و بعد از آن دو رکعت غفیله به جا آورد.

و اما نافله عشا، پس آن دو رکعت است بعد از عشا که آن را وتیره می گویند و مشهور میان علما آنست که نشسته بگذرانند.

و اما نوافل شب ، پس تاکید بر آنه بیش از سایر نوافل می باشد و ثواب آنها بسیار است و طالب حق را نزدیک به وجوب است کردن آنها، پس البته سعی بنماید که ترک نکند و اگر ترک بشود البته قضای آنها را به جا آورد. وقت نوافل شب ، نصف شب شدن شب است ، اما هر قدر که به صبح نزدیکتر باشد، بهتر است ، چه ، هر قدر از شب که بیشتر می رود حضور از برای این کس بهتر حاصل می شود. یکی به سبب خلو معده از طعام و شراب و دیگر به جهت نسیان ، یعنی از خیالاتی که در اول شب کرده . و عدد آنها با نافله صبح سیزده رکعت است .

مطلب دوم ، در ذکر چیزهایی (است ) که از آداب و سننند، که در راه سلوک لازم است اتیان به آنها از برای طالب حق و اهم آنها چهارده اند:

اول ، مواظبت کردن و حاضر شدن به نماز جماعت که از سنن موكده است و بسیار در احادیث تاکید آن وارد شده است و باید طالب حق بی سبب و عذری ترک آن ننماید.

دوم ، تصدق نمودن در راه خدا به آنچه میسر شود، بلکه هر چه بیشتر بدهد بهتر است - هرگاه ضرر به نفس خود یا عیال خود نرساند، که در این صورت ، اولی نفس و عیال است .

سوم ، روزه سنت گرفتن است ، خصوص روز ایام بیض از هر ماهی و روزه ماه رجب و شعبان و همچنین ایام متبرکه که دیگر از میان سال که ترغیب و تاکید در روزه آنها وارد شده و طالب حق باید ترک روزه سه روز از هر ماه نکند که آن پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه می باشد که از سنتهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله است ، و به اعتقاد این حقیر همیشه روزه گرفتن خوب است هرگاه میسر شود، مگر اینکه باعث عجب و ریا گردد که آن وقت افطار کردن بهتر است از چنین روزه ای .

چهارم . زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قبور ائمه معصومین علیه السلام و سایر قبور انبیا و اولیاء الله است ، (به ) خصوص زیارت قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام که تاکید بسیار در آن وارد شده است و همچنین سنت موكد است زیارت قبر والدین و استادان .

پنجم ، ادای حقوق اخوان دینی و قضای حاجت ایشان چه ، تاکید بسیار در آن وارد شده است . سعی نمودن در کار ایشان و ادخال سرور در مؤمن و حفظ الغیب . بلکه طالب حق آن است که حاجت برادر مؤمن را بر حاجت خود اختیار کند و در فکر ساختن کار او بیشتر باشد از کار خود.

ششم . تدارک نمودن هر چه از مذکورات فوت شده باشد از نوافل و قضای حاجت مؤمن و غیر اینها در هر وقت که بینا و هوشیار گردد. هفتم ، خواندن قرآن در هر روز، هر قدر که مقدور شود و احتیاط آن است که در هر روزی کمتر از پنجاه آیه نخواند و اگر

بیشتر بخواند بهتر است ، بلکه اولی آن است که در غیر ماه رمضان روزی یک جزو بخواند که در یک ماه یک قرآن تمام خوانده باشد و در ماه رمضان هر سه روز یک قرآن بخواند.

هشتم ، زیارت و دیدن علما ربانی و برادران دینی و صحبت داشتن با صلحا و عباد، هرگاه بشناسد و بداند ایشان را. نهم ، ذکر کردن است و هر روزی از ادعیه و اذکار مداومت نمودن از اهم مطالب سالک است ، خصوص در تعقیب فرایض یومیه که بیشتر تاکید در آن وارد است ، و دوام فکر از اعظم شرایط ریاضت و سلوک راه حق است و بهترین اذکار ذکر لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین (۵۲)

دهم ، (از) بسیار خوردن و بسیار آشامیدن و بسیار گفتن و بسیار خوابیدن و بسیار جمع مال کردن (بپرهیزد) که اینها طالب را از حق باز می دارد و سبب حجاب او می شود.

یازدهم ، ضایع نساختن اوقات عمر در اموری که به کار آخرت او نیاید، هر چند آن امور مباح باشند، چه عمر سرمایه انسان است ، باید به این ، تحصیل ربح آخرت و درجات قرب حق نماید.

دوازدهم ، به حسن خلق با مردم مدارا کردن و حسن بشره معاشرت نمودن و رورا ترش نکردن به کسی ، هر چند نسبت به بدان باشد، مگر هرگاه حسن بشره نسبت به شخص عاصی سبب جرات او گردد در معصیت ، که آن وقت رو ترش کردن اولی است . سیزدهم ، احتزاز از سوء ظن به مردم .

چهاردم ، اوقات را ضبط نمودن ، به این معنی که شبانه روز را قسمت نماید و هر قدری از آن صرف چیزی که ضرور است ، بنماید، مثلا شب در اول آن بخوابد قدری و در آخر آن برخیزد به نوافل ، نه اینکه شب را تمام بخوابد یا تمام بیدار باشد، مگر در لیالی متبرکه که احیای تمام شب سنت است ، و روز را نیز تقسیم نماید، قدری برای کسب معیشت ، چه ، تحصیل قوت از وجه حلال برای خود و عیال واجب است ، بلکه بهترین عبادتهاست .

مطلب سوم ، در ریاضت نفس

در این مقام مراد از ریاضت ، منع نفس حیوانی است از انقیاد و مطاوعت قوای شهوی و غضبی و آنچه به این دو تعلق دارد و منع ناطقه از متابعت قوای حیوانی در رذایل اخلاقی و اعمالی مانند حرص بر جمع مال و طلب جاه و توابع آن ، از مکر و حيله و خدعه و غلبه و تعصب و حقد و حسد و فجور و انهماک (::پافشاری) در شرور و غیر آن ، که از او حادث می شود و ملکه گردانیدن نفس در اطاعت عقل و عمل ، بر وجهی که رساننده او باشد به کمالی که او ممکن باشد.



(و چنین نفسی را نفس) مهلمه گویند. و نفسی که متابعت قوای شهوی کند، او را بهیمی خوانند، و آن نفسی که متابعت قوای شهوی کند، او را بهیمی خوانند، و آن نفس که متابعت قوای غضبی کند او را سبعی گویند. و آن نفسی که رذایل او را ملکه شود، شیطانی گویند. و در کلام مجید حضرت حق این جمله را اماره خوانده است .

وقتی که (نفس) میل به خیر کند، از شر پشیمان شود و خویشان را ملامت کند، او را لوامه خوانند و هرگاه منقاد (:::پیرو) عقل باشد و طلب خیر او را ملکه شده باشد، او را نفس مطمئنه خوانند.

و غرض از ریاضت سه چیز است : یکی ، رفع موانع از وصول حق و آن شواغل ظاهر و باطن باشد .

دوم ، نفس حیوانی را مطیع عقل گردانیدن در عملی که باعث کمال است .

سوم ، ملکه گردانیدن نفس و ثبات بر آنچه معد قبول فیض تعالی است ، تا به کمالی که ممکن است برسد.

مطلب چهارم ، در ذکر جوع و مدح کم خوابی

بدان ! بدرستی که اعظم مهلکات از برای پسر آدم ، شهوت و شکم است ، چون وصول به مشتهیات مطعم و منکح ممکن نیست مگر به مال ، پس حاصل می شود رغبت به مال ، و همچنین مال حاصل نمی شود مگر به جاه و از تحصیل مال و جاه پیدا می شود انواع آفات و ملکات ردیه ، مثل حسد و حقد و بخل و ریا و عداوت و امثال اینها و اینها هم در حقیقت ثمره شهوت شکمند. از حضرت رسول الله (ص) روایت شده که فرمودند: فکر کردن نصف عبادت است و کم خوردن تمام عبادت است .. و فرمود مؤمن در یک روزه می خورد و منافق در هفت روزه . (۵۳)

از گرسنگی حاصل می شود: کم خوابی و سبک بیدار شدن در شب برای عبادت ، و صحت بدن و دفع امراض ، چه سبب اکثر بیماریها پر خوردن است :

و اما کم خوابی و بیداری بر دو نوع است : بیداری دل و بیداری چشم . پس بیدار شدن اوست از خواب غفلت برای جستجو و طلب مشاهده مطلوب و بیداری چشم به جهت آن است که دل را در طلب مشاهده نگه دارد.

باید دانست که پر خوابیدن دل را می میراند و کم خوابی سبب صفای دل می شود، بلکه دیده بیدار، سر حلقه سلسله آگاهی و دل شب زنده دار گنجینه اسرار الهی است .

مطلب پنجم ، در ذکر عزلت و مدح خاموشی

باید دانست که سلوک راه حق ، استقامت بر طریق هوی و التزام بر خلوص عبادت و مطالعه کتاب قلب و مراقبت امور باطن ، بی عزلت صورت نیندد.

در وصایای حضرت رسول (ص) به اباذر می فرماید:

ای اباذر! همنشین خوب بهتر است از تنهایی و تنهایی بهتر است از همنشین بد. ای اباذر! مصاحبت مکن مگر مؤمن را. (۵۴)

چه خوش گفته است بعضی از ارباب حال :

شاهد خلوت عجب حوری سر شتی بوده است

دوری از دیدار مردم خوش بهشتی بوده است

امام کاظم (ع) فرمود:

ای هشام! صبر کردن بر تنهایی نشانه قوت عقل است، پس کسی که تعقل و ادراک او از جانب خدا باشد، عزلت می‌گزیند از اهل

دنیا و از رغبت کنندگان به دنیا و رغبت می‌نماید و به آنچه نزد خداست. (۵۵)

اما فضیلت خاموشی

پس بدان! بدرستی که زبان، ترجمان دل است و از جمله اعضا نسبت او به دل، تامتر، و کلماتی که بر وی جاری می‌شود، اثر

آن در دل از اثر اعمال سایر جوارح بیشتر است.

چون سخنه‌های زشت و فضول گوید، دل تاریک شود و چون سخن حق گوید، دل روشن گردد و بسیار گویی دلمردگی آرد. و چون

دروغ گوید، صورت دل کج شود و حقایق اشیا را راست نبیند.

و احادیث بسیار در مدح خاموشی و مذمت پر گفتن وارد است، از آن جمله در کافی از حضرت امام رضا (ع) منقول است که

فرمودند.

از جمله نشانه‌های عقل، حلم و خاموشی است، بدرستی که خاموشی بابی است از بابهای حکمت، بتحقیق خاموشی کسب می

کند دوستی مردم را و دلیل است بر هر خیری (۵۶)

از آفات زبان است :

اول، سخن گفتن در چیزی که فایده نداشته باشد.

دوم، فضول کلام است و خوض کردن در چیزی که مقصود نیست.

سوم، خوض در باطل است و آن سخن گفتن در معاصی است. و نوشتن این سخنها در کتب که مردم بخوانند نیز حکم گفتن به

زبان را دارد.

چهارم، ستیزه کردن و مجادله نمودن.

پنجم، خصومت کردن.

ششم ، تعقید در سخن ، یعنی تکلف در ملاحظه سجع و فصاحت .

هفتم ، فحش و سب است و بدزبانی .

هشتم ، لعن ، مگر لعن بر مستحقین آن از اعداء الله از اجل عبادات است .

نهم ، غنا.

دهم ، مزاح و خوش طبعی کردن .

یازدهم ، سخریه و استهزاء کردن .

دوازدهم ، افشای سر

سیزدهم ، وعده دروغ

چهاردهم ، دروغ در سخن و در قسم خوردن که از اقبیح ذنوب است

پانزدهم ، غیبت و آن اعظم آفات زبان است ،

شانزدهم ، سخن چینی

هفدهم ، نفاق و دورویی ، در برابر شخص طوری سخن بگویند و در عقب او طوری دیگر.

هجدهم ، مدح و ذم به اشخاصی که لایق مدح یا ذم نباشند.

نوزدهم ، غفلت از دقایق .

فصل سوم : در بیان مجملی از اوصاف و اخلاق حمیده و آنچه اهم است که طالب حق به آن متصف گردد.

مطلب اول ، در صفت ایمان و ثبات و نیت

بدان ! بدرستی که معنای ایمان و مراد از او – چنانکه در حدیث وارد شده اعتقاد به دل و گفتن به زبان و عمل به جوارح و ارکان

است .

و بدان ! که ایمان را چندین مرتبه هست . از همه کمتر ایمان به زبان است که آن را اسلام می گویند و بالاتر از این ، ایمان

تقلیدی است و از این بالاتر و بهتر ایمان به غیب است ، چنانکه حق تعالی می فرماید: ( الذین یؤمنون بالغیب (۵۷) و آن مقارن

بصیرتی باشد در باطن که مقتضی ثبوت ایمان تصدیقی است ، و از این کاملتر و بالاتر ایمان یقینی است و آن منتهای مراتب ایمان

است .

و اما معنی ثبات

پس ، ان حالتی است که به آن تا ایمان حاصل و مقارن نشود. اطمینان نفس - که طلب کمال ، مشروط است به آن - میسر نگردد، چه هر کس در معتقد خویش اگر متزلزل باشد، طالب کمال نتواند بود. و علت ثبات بصیرت باطن باشد به حقیقت و ملکه شدن این حالت باطنی بر وجهی که زوال نپذیرد و به این سبب صدور اعمال صالحه از اصحاب این ثبات ، دائم و ضروری بود. و اما نیت

پس معنای آن قصد است و قصد واسطه است میان علم و عمل و وقتی که مقصد حصول کمال باشد از کامل مطلق ، پس نیت بید مشتمل باشد بر طلب قرب به حق تعالی که اوست کامل مطلق .

نیت به مثابه جان است و عمل به مثابه تن و زندگی تن به جان است و عمل خیر که مقارن نیت باشد مقرون به طلب قرب خواهد بود.

اهل نار مخلد می شوند در نار، به جهت اینکه نیت ایشان چنان بوده که در دنیا اگر مخلد بمانند، همیشه نافرمانی خدا کنند و اهل بهشت مخلد می شوند در بهشت به جهت آنکه نیت ایشان در دنیا چنان بود که اگر باقی بمانند در آن ، اطاعت کنند خدا را همیشه ، پس به سبب نیات مخلد می شوند آنها و اینها.

و بعد از آن حضرت این آیه را خواند ( قل کل يعمل علی شاکلته (۵۸) ) پس حضرت تفسیر فرمود: ( علی نیته ) (۵۹)

مطلب دوم ، در ذکر صدق و انابت و اخلاص اما صدق

پس معنای آن در لغت ، راست گفتن و راست وعده دادن باشد. و در اینجا مقصود از صدق ، راستی است در گفتار و کردار و نیت و عزم و وفا به آنچه وعده کرده و همک در تمامی حالها که او را پیش آید. صدیق کسی بود که در همه این امور راستی او را ملکه شده باشد و آنچه خلاف اینها باشد در هر باب از او نتوان یافت . و صدیقان را خدا بعد از پیغمبران ذکر نموده :

( اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین (۶۰) ))

در راه سلوک حق نزدیکترین راه به مقصود و وصول به مطلوب ، راه راستی است و باید دانست که صدق را پنج مرتبه است :

اول ، صدق در نیت ، سالک در هر عبادتی قصد رضای خدا کند.

دوم ، صدق در قول

سوم ، صدق در عزم ، مثل اینکه هرگاه عزم نمود که در شب برخیزد و نماز کند، ترددی در عزم او به هم نرسد.

چهارم ، صدق در وفا به عزم ، گاه هست که سالک عزم به کار خیری نماید و چون در عزم مشتقتی نیست ، عزم او صادق است اما

در وقت نمودن باید نقض عزم به عمل نیاید.

پنجم ، صدق در اعمال ، به این معنی که بکشاند باطن را به سوی تصدیق ظاهر.

و اما انابت

پس معنای آن بازگشتن سالک است به خدای و به او اقبال کردن به سه چیز: یکی به باطن که همیشه دل به جانب حق باشد و در افکار و عزایم، طلب قرب او کند. و دیگر به قول. سوم به اعمال ظاهره که همیشه به اعمالی که سبب قربند مواظبت نماید، مانند: صلوات فرایض و نوافل و بذل صدقات و احسان به خلق خدا و جمله احکام شرع نمودن تقرباً الی الله.

و اما اخلاص

در اینجا مقصود از اخلاص این است که طالب حق هر چه گوید و کند، طلب قرب نماید - بی غرضی از اغراض دنیویه، بلکه اخرویّه و با آن چیزی در نیامیزد مثل حب جاه و یا طلب ریاست یا طمع ثواب آخرت. و در مقابل اخلاص، بلکه ضد او شرک است که بسیار مذمت آن وارد شده و شکر دو نوع بود: خفی و جلی، شرک جلی بت پرستی است و شرک خفی ریاست و خودپرستی است.

مطلب سوم، در ذکر توبه و زهد در دنیا و اختیار صفت فقر است

اما توبه

پس معنای آن پاک شدن است از گناه و رجوع از دوری حضرت حق به قرب او و به عبارتی دیگر ترک گناهان در حال وعزم بر ترک در استقبال و تدارک تقصیرات گذشته است، مثل حقوق واجبه که در گردن تائب باشد، اعم از اینکه حقوق الله باشد یا حقوق مردم.

و بدان! که وجوب توبه عام است نسبت به هر شخصی و در هر حالی، پس منفک نمی شود از توبه احدی چنانکه از فحوائی آیه: (توبوا الی الله جمیعا (۶۱) معلوم می شود که هر کس را نسبت به مرتبه ای دارد، توبه ای هست.

و بدان! بدرستی که کافی نیست در تدارک گناهان، ترک شهوات در زمان آینده، بلکه ناچار است از محو آثار ظلمت آنها از آینه دل و منور ساختن و جلا دادن دل به طاعات و عبادات، و اهل سلوک را التفات به غیر الله تعالی که مقصود ایشان است، گناه باشد و ایشان از آن توبه باید کنند.

و اما زهد

معنای آن عدم رغبت است به دنیا و آنچه نسبت به دنیا دارد. زاهد کسی است که او را به آنچه تعلق دارد ب دنیا و به مرگ از او جدا گردد، رغبت نبود. و زهد حقیقی کسی را بود که از زهد مذکور طمع نجات از عقوبات دوزخ و ثواب بهشت هم ندارد.

و احادیث در مدح زهد بسیار است. در کافی از حضرت صادق (ع) منقول است که آن حضرت فرمودند:

کسی که زاهد گردد در دنیا، محکم می گرداند خدا حکمت را در دل او و جاری می سازد به حکمت زبان او را و بینا می گرداند او را

به عیوب دنیا، درد آن و دوائی آن و بیرون می آورد او را از دنیا در حالتی که سالم باشد از عقوبات به سوی دار سلامت. (۶۲)

و اما فقر

در اینجا فقیر کسی را گویند که رغبت به مال و لذات دنیویندارد و اگر مال در دست او آید، التفات ننماید به جهت اقبالی که لازم است بر سلوک راه حقیقت، و اشتغال به مراقبه جانب الهی داشته باشد تا غیر حق حجاب او نشود و به حقیقت این فقر شعبه ای است از زهد.

و لازم این فقیر است صفت و تواضع و راضی شدن به رزق کفاف که از حق به او رسد.

مطلب چهارم، در ذکر تقوا و مراقبه و محاسبه نفس و تفکر است

اما تقوا

پس معنای آن پرهیز است از معاصی از خوف خدای تعالی و دوری از رحمت او. ناقصانی که طالب کمال باشند، از هر چه منافی کمال باشد، یا مانع از حصول کمال یا شاغل از سیر و سلوک در طریق کمال باشد، باید پرهیز کنند.

در حقیقت، تقوا مرکب است از سه چیز: یکی خوف و دیگر تحاشی (:: سرباز زدن) از معصیت سوم طلب قربت.

ایات و احادیث بسیار در مدح تقوا و متقیان وارد شده است. حضرت باقر (ع) می فرماید: بدرستی که صعبتترین عبادتها پرهیزکاری است.

بدان! بدان! که تقوا را سه مرتبه است. اول: پرهیز از حرام، که مرتبه عوام است، دوم، پرهیز از شبهه، که مرتبه خاص است، سوم، پرهیز از فضول مباحات، که مرتبه خاص الخاص است.

و اما محاسبه و مراقبه نفس

مراد از محاسبه، آن است که طاعات و معاصی را با خوا حساب کند، اگر طاعت او بیش از معصیت است، بنگرد به نعمتهایی که خدا به او داده و رزق او را که از ابتدای خلقت تقدیر کرده، پس با این همه نعمتها که نتواند شمرد، بر تقصیر خود در همه احوال واقف شود.

و اما اگر طاعت و معصیت او مساوی باشند، باید بداند که در مقابل این نعمتها هیچ به بندگی قیام نکرده است، آن وقت به تقصیر خود بیشتر مطلع خواهد شد و اگر معاصی بیشتر باشد پس وای بر او!

و چون طالب کمال و سالک صاحب حال، این حساب با خود کند، باید از او جز طاعت در وجود نیاید و خویشتن را با وجود طاعت مقصر داند.

و در حدیث است که: حساب خود را بکنید، پیش از آنکه حساب شما را بکنند، و اگر حساب خود نکنند، در معصیت دست درازی

خواهد کرد، به سبب آنکه نمی داند قدر گناه کرده است و گاه باشد به سبب غفلت مطلقا ادراک معصیت ننماید و خیال کند که گناه نکرده است. هر بنده ای که چشم بصیرت او روشن باشد، می فهمد و مشاهده می کند که حق تعالی در روز قیامت حساب خلق را

می طلبد، حتی از مثقال و ذره می پرسد و از چشم بر هم زدن سوال می کند، پس بر خود لازم دارد دوام محاسبه را و مطالبه کند

از نفس حرکات و سکنتات را، حتی نفسهایی که می زند که ایا در رضای حق بوده یا به هوای نفس و شیطان . و هرگاه چنین کرد، سبک می شود حساب او و نیکو می گردد بازگشت او به سوی پروردگارش .

مراقبه

باید مراقب این باشد که حق تعالی مراقب اوست در هر حرکتی و سکونی و در هر کلامی و سکوتی و بداند که حق تعالی مطلع است بر ضمایر، عالم است به سرائر، رقیب است بر اعمال بندگان و اینکه سر دل در پیش او مکشوف است ، چنانکه ظاهر بشره (رخ) از برای خلق آشکار است .

و به این جهت حضرت رسول (ص) فرمود: فرمود: احسان این است که عبادت کنی خدا را، گویا تو می بینی او را، پس اگر تو نبینی او را، بدرستی که او می بیند تو را. (۶۳)

و اما تفکر

معنای فکر سیر است از ظاهر به باطن و از صورت به معنی و از باطن به حق و چون معرفت صفات کمال و ذات لایزال منحصر بر دو قسم است : یکی استدلال و دیگر کشف ، پس معنای فکر بر هر دو طریق اطلاق می توان کرد.

بدان ! که هیچ کس از نقصان به مرتبه کمال نمیرسد مگر به سیر کردن و به این سبب گفته اند اول واجبات تفکر و نظر است و در قرآن اشاره به فکر زیاده از آن است که بتوان شمرد.

و در حدیث آمده ، فکر کردن یک ساعت بهتر است از عبادت هفتاد سال . (۶۴)

مطلب پنجم ، در ذکر خوف و رجا و صبر و شکر است

اما خوف

عبارت است از آلم باطن و سوزش آن به سبب وقوع مکروهی که اسباب حصول آن ممکن الوقوع باشد یا توقع فوت مرغوبی (مطلوبی) که تلافی آن متعذر بود.

و خوف از خدا، گاهی به سبب معرفت ذات و صفات خداست و گاهی به سبب جنایت بنده از جهت ارتکاب معاصی است و گاهی به سبب هر دو و به حسب معرفت بنده به جلال خدای تعالی و به عیب نفس خود و تقصیرات خود می باشد.

پس ، خائفترین مردم از پروردگار کسی است که معرفت او به رب و به نفس خود بیشتر از سایر مردم باشد و به این جهت رسول اکرم (ص) فرمود: من خائفترین شما هستم از خدای تعالی . (۶۵)

و در حق عملما، خدای تعالی فرمود: انما یخشی الله من عباده العلماء (۶۶)

و به قدر کمال معرفت فائض می شود اثر سوزش از دل بر بدن و بر باقی جوارح و بر صفات نفس . اما در بدن پس به لاغری و گریه کردن و اما در باقی جوارح پس به منع ایشان از معصیت و بازداشتن به طاعات .

و ما در صفات نفس ، پس ماده شهوات را از دل بکند و در پیش نفس لذات را مکدر سازد. پس به این سبب شهوات به آتش خوف بسوزند و جوارح مودب شوند، و خشوع و استکانت و صفا و رقت در دل حاصل شود و کبر و کینه و حسد از دل کنده شود. پس مشغول مراقبه و محاسبه و مجاهده و مواخذه کردن نفس در خطرات قلبیه و کلمات لسانیه گردد.

اما رجا

هرگاه مطلوبیت متوقع باشد که در مستقبل خواهد شد و طالب را گمان باشد به حصول اسباب آن مطلوب ، فرحی را که از تصور حصول یا توقع حصول در باطن او حادث شود، رجا خوانند.

دنیا مزرعه آخرت است و دل به منزله زمین است و ایمان به منزله تخم است در او، و طاعات و عبادات به منزله پاک کردن زمین و نیکو گردانیدن او و جاری کردن نهر آب است به سوی آن . پس اگر حاصل شده باشد این اسباب برای شخصی ، لایق است که اسم رجا بر آن شخص اطلاق شود.

و اما دلی که مستغرق به محبت دنیا باشد به منزله زمین شوره زاری است که ترقی نمی کند در او تخم و درو نمی کند کسی مگر آنچه کاشته است . پس باید قیاس شود رجای بنده به رجای زارع

باید خوف و رجا هر دو مثل هم باشند، یکی بر دیگری زیادتی نکند. و اما غلبه رجا در بیشتر مردم به سبب غرور و کمی معرفت است ، بلکه بهتر و اصلح برای عوام ، خصوص اهل معاصی از آنها، پیش از آنکه مشرف بر موت شوند، خوف است و اما نزد مردن اصلح ، برای ایشان غلبه رجاست و نیکویی گمان به خدا

و اما صبر

معنای آن حبس نفس است از جزع به وقت وقوع مکروه ، به منع باطن از اضطراب و بازداشتن زبان از شکایت و نگاه داشتن اعضا از حرکات غیر معتاد.

حضرت رسول (ص) فرمود:

صبر کردن ، سه صبر است : صبری است نزد مصیبت و صبری است بر طاعت و صبری است از معصیت . پس ، کسی که صبر کند بر مصیبت تا اینکه رد کند مصیبت را به نیکویی عزای آن ، می نویسد خدا از برای او سیصد درجه ، مابین هر درجه تا درجه دیگر مثل آنچه مابین زمین و آسمان است .

و کسی که صبر کند بر طاعت ، می نویسد خدا از برای او ششصد درجه ، مابین هر درجه تا درجه دیگر مثل آنچه مابین تخوم (فاصله) ارض است تا عرش . و کسی که صبر کند از معصیت ، می نویسد خدا از برای او نهصد درجه ، مابین هر درجه تا درجه دیگر مثل مابین تخوم ارض است تا منتهای عرش . (۶۷)

و اما شکر



معنای آن در لغت ، ثنای بر منعم به ازای نعمت اوست و چون جمله نعمتها از حق تعالی است ، پس بهترین چیزها مشغول بودن به شکر اوست و قیام به شکر به سه چیز حاصل می شود:

یکی معرفت نعم منعم که آفاق و انفس از آن است .

دوم ، شادمانی است به وصول آن نعمتها.

سوم ، جهت نمودن در تحصیل رضای منعم به قدر امکان و استطاعت و آن به محبت او باشد

و اما معرفت ، پس به اینکه بشناسد که نعمتها همه از خدای تعالی است و اینکه حق تعالی منعم حقیقی است و واسطه در میانه مسخرند از جانب او.

و اما خوشحال شدن به نعم با هیات خضوع و فروتنی ، پس آن نیز در نفس الامر شکری است به دل بر حد خودش .

و اما عمل کردن به چیزی که آن مقصود منعم است و محبوب اوست و آن تعلق به دل و زبان و باقی جوارح دارد. اما به دل ، پس قصد کند خوبی کردن به همه مردم را. اما به زبان ، پس اظهار کند شکر خدا را به حمد کردن او. و اما باقی جوارح ، پس نعمتهای خدا را در اطاعت او استفاده نمودن است .

مطلب ششم ، در ذکر شوق و محبت و یقین است .

اما شوق

عبارت از یافتن لذت محبتی است که لازم فرط ارادت باشد آمیخته با الم مفارقت . طالبان حق را در حال سلوک بعد از حصول ارادت ، شوق ضروری باشد و سالک چندان که در سلوک ترقی کند، شوق او بیشتر گردد و صبر کن تر، تا آنکه به مطلوب رسد. هرگاه داخل شدی در میدان شوق ، پس تکبیر گو بر نفس و مردار خود از دنیا و وداع کن تمامی مالوفاترا و احرام گیر از غیر شوق خود، تلبیه گو میان حیات خود و ممات خود به این عبارت که : ایستاده ام به خدمت تو خداوندا، ایستاده ام به امر تو ! مثل مشتاق ، مثل کسی است که غرق شده باشد به آب ، همت و قصدی ندارد مگر خلاص شدن از آب و بتحقیق هر چیزی را به غیر از نجات و خلاص از غرق شدن فراموش کرده است .

و اما محبت

محبت ، میل نفس است به آنچه که در شعوربه آن لذتی یا کمالی مقارن باشد و محبت قابل شدت و ضعف است ، اول او ارادت است ، چه ارادت بی محبت نباشد، چنان که از مناجات المریدین از کلام سید الساجدین (ع) می توان یافت .

بدان ! که محبت منتهای مقامات عارفان است و کم کسی باشد که به این مرتبه برسد چنان که حق تعالی فرماید: ( و الذین آمنوا

اشد حبا لله ((۶۸)) و در دعای کمیل حضرت امیرالمومنین (ع) فرموده :

و قلبی بحبک متیما

یعنی : دلم را به دوستی خود بی تاب و بی آرام گردان .

و این بی تابی اشاره به عشق است که تمام اولیا و عرفا در نظم و نثر سخن از او می گویند.

حضرت رسول (ص) در دعای خود می فرماید:

اللهم ! ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب ما یقربنی الی حبک و اجعل حبک احب الی من الماء البارد.(۶۹)

و اما یقین

پس ، عبارت است از اعتقادی جازم و مطابق واقع که زوالش ممکن نبود و به معنای دیگر، آن است که اشیا را تماما از مسبب

الاسباب ببیند. و صاحب یقین به واسطه ها التفات نکند، بلکه واسطه ها را تمامی مسخر مسبب الاسباب ببیند. بعد از تحصیل ،

معرفت نماید به اینکه خدا مطلع است بر احوال او و شاهد است بر ضمیرش ، پس در همه افعال و اعمال با خدا خواهد بود و بیشتر

سعی او در تعمیر باطن باشد و زینت باطن را از ظاهر اولی بداند، چه ، ظاهر منظرگاه خلق است ، اما باطن نظرگاه حق است .

و یقین را سه مرتبه است : علم الیقین ، عین الیقین و حق الیقین . و در حدیث مدح مطلق یقین وارد شده است .

مطلب هفتم ، در ذکر توکل و رضا و تسلیم ،

اما توکل

( و من یتوکل علی الله فهو حسبه (۷۰) ) بدان ! که توکل منزلی است از منازل دین و مقامی است از مقامات موقنین بلکه از جمله

درجات اعلاى مقربین است .

خلاصه توکل این است که نه اعتماد به اسباب نماید و نه ترک اسباب کند، بلکه اسباب را از مسبب الاسباب داند. و هر کس را

نسبت به معرفت او، مرتبه ای است در توکل .

بدان ! که طالب حق هرگاه اعتقاد جازم کند به اینکه فاعلی نیست مگر خدا و حول و قوتی نیست مگر به خدا او اینکه تمامی علم و

قدرت بر کفایت بنده ، برای اوست . و بعد از آن بداند که مهربانی و رحمت و عنایت او به همه بندگان است و اینکه نیست ورای

قدرت او و نه ورای علم او و نه ورای عنایت او، عنایتی ، لامحاله دل او بر خدای تعالی اعتماد می کند و به سوی غیر او التفات

نمی نماید.

و اما رضا

عبارت است از خشنودی و آن ثمره محبت است و مقتضی عدم انکار چه در ظاهر و چه در باطن .

از حضرت صادق (ع) روایت است که فرمود: داناترین مردم به خدا کسی است که راضی تر به قضای الهی . (۷۱)

بدان ! که فایده رضا در دنیا فراغ دل است از برای عبادت و راحت نمودن از هموم و غموم و در آخرت رضوان خداست و نجات از

غضب او، و راه به سوی تحصیل رضا این است که بداند آنچه خدا مقدر کرده است از برای او اصلح به حال اوست ، پس آنچه مقدر

شده برای او، البته به او می رسد و آنچه مقدر نشده ، سعی کردن در آن و اعتراض نمودن غلط است . حسرت خوردن بر گذشته و تدبیر آینده برکت اوقات را از بین می برد و باقی می ماند گناه خشم گرفتن بر او.

و اما تسلیم

مراد از تسلیم آن است که هر چه سالک آن را به خود نسبت کرده باشد، به خدا سپارد و این مرتبه فوق مرتبه توکل است چه توکل کاری که با خدای تعالی می گذارد به مثابه آن است که او را وکیل می کند تا بر امری که آن را متعلق خود می شمرد، همه را تعلق به او داند.

و این مرتبه فوق مرتبه رضا باشد، چه ، در مرتبه رضا هر چه خدا کند، موافق طبع او باشد و در این مرتبه طبع خود، موافق و مخالف طبع خود، جمله به خدا سپرده باشد و او را طبع نمانده باشد تا آن را موافقی یا مخالفتی بود.

غیر تسلیم و رضا کو چاره ای

در کف شیر نر خونخواره ای

بدان ! که لازم است سالک را در مقام تسلیم ، تفویض امور خود به حق ، تا برسد به مرتبه فنا و این رساله گنجایش ذکر فنا و بقا و مراتب توحید و وحدت را ندارد.

پس اختتام این رساله نمودیم به مرتبه تسلیم ، امید که حق تعالی بنده حقیر و رو سیاره را با جمیع دوستان به مرتبه رضا و تسلیم که نهایت مقامات ارباب حال است برساند!

۱۵ : رساله معراج المومنین از سید صدرالدین محمد موسی کاشف دزفولی (۷۲)

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المنعم المفضل على العالمين و الصلوه على خير خلقه محمد و آله الطاهرين

بعد، بر خاطر فاتر کمینه بندگان رب العالمین ابن محمد باقر الموسوی صدرالدین رسید که شرحی و تحقیقی در بیان این یک بیت عارف شیرازی مرقوم دارد، چون دخلی تمام دارد در حصول حضور قلب در وقت نماز - که آن معراج مومن است - هرگاه معنی مراتب فنا را در اذان که ابتدای عروج روح است در گفتن چهار تکبیر، مصلی (:::نمازگزار) بفهمد، بسیار اعانت کننده است بر حضور و ترقی کردن به مقام قرب حق در نماز، و آن بیت این است

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

بدان - ایدک الله ایها الطالب للحق - که مقدم بر شرح این بیت لازم است اجمالا به معنی عشق اشاره کردن ، که صاحب بصیرت بداند و برسد به معنی فنا، که چهر تکبیر اشاره به چهار مرتبه است . بدان که در معنی و حقیقت عشق سخنان ارباب طریقت بسیار است و ظاهرا این است که حقیقت معنی آن مبهم و بلکه مجهول الکنه می باشد و لیکن عشق مانند وجود اگر چه غیرالمعلوم باشد از حیثیت کنه و ذات ، اما چون آثار آن مانند پرتو آفتاب بر ذرات ماهیات موجودات تابیده ، از آن معرفتی به وجود و نورانیت آفتاب حاصل می شود. مختصر سخن در این مطلب این است که عشق اطلاق می شود بر افراط محبت ، و محبت ادراک ملایم است و چون شهوت که از لوازم طبیعت و مزاج حیوانی است از محبت بر می خیزد، مادام که پای شهوت در میان باشد، محب آن در ظلمت طبیعت حیوانی گرفتار است و گاه افراط شهوت را عشق می نامند - مجازا - و حقیقت آن عشق باطل است و صاحب آن در شرع انور ملامت کرده می شود، هرگاه صاحب آن مقید به این قید گردد و از آن نگذرد و در حدیث معتبری اشاره به این شده است ، چنان که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع به این عبارت روایت کرده است :

باب فی عشق الباطل ، روی مفضل بن عمر عن مولانا الصادق (ع) و قد سئله عن عشق الباطل ، فقال (ع) : قلوب خلت عن ذکر الله فاذا قها الله حب غیره .

اگر چه ظاهر دلالت صریح دارد بر مذمت عشق باطل که آن را عشق مجاز می گویند - عفیفا کان فی عشق ام غیر عنیف - اما ممکن است که در معنی و حقیقت امر مدح باشد، به شرطی که صاحب آن عفت ورزد، بلکه عشق او از شهوت حیوانی نباشد - تماما - و طلب قضای شهوت به آن عشق نکند، چون اعتقاد اصحاب طریقت و ارباب قلوب این است که عشق عقیف معین است بر قوت شوقیه و قوای روحانیه به سوی محبوب حقیقی ، به سبب لطیف و پاک کردن سر و باطن از افکار باطله و خیالات کاسده و گردانیدن هموم تماما هم واحد.

پس به این علت حجب طبیعت که ظلمانی هستند از میان بر می خیزند و نمی ماند مگر همان یک حجاب که معشوق مجازی باشد و پر معلوم است که ابر نازکی هرگاه بر روی آفتاب باشد، مثل آن نیست که ابر بسیار سیاه و گنده بر روی آن مانع تابیدن نور وی گردد و هرگاه معشوق او شی واحد باشد ، تمام خیال و فکر و به آن یکی مصروف می شود و در آن حال به جز آن معشوق یا معشوقه به جای دیگر و به شخص آخر نمی پردازد و متوجه نمی شود، بلکه بغیر آن یکی نمی بیند و این حال هرگاه با عفت باشد، بسیار برای صاحبش اسان است گذشتن از آن و رسیدن به حق ، مگر اینکه عفت با او قرین نباشد یا آنکه بسیار محو این معشوق مجازی شده باشد که از یاد حق دور مانده باشد، اما می تواند که به مجاهده و ریاضت بعد از امداد فیض ربانی و توفیق سبحانی زود از این خطر بگذرد به تحقیق هرگاه مقرون به عفت باشد، و به این سبب در حدیث غیر مشهور بلکه غیر معتبر وارد شده است : من عشق و عف و کتم و مات ، مات شهیدا.

پس معنی کلام معجز نظام حضرت امام - علیه الصلوه و السلام - الله و رسوله و اوصیائه اعلم به این توجیه می توان موجه و دلیل گردانید بر مدح عشق عقیف ، اگر چه در جنب عشق معشوقی حقیقی باطل باشد، یعنی دل‌هایی چند هستند که خای شده اند از ذکر خدا، یعنی توجه ندارند آن دلها از روی شوق و محبت به سوی خدا، چون نیافته اند حقیقت معنی محبت و شوق را و نچشیده اند لذت آن را در حق معشوق حقیقی چنان که بعضی از علمای ظاهر که پر قشری بوده اند، انکار کرده اند نسبت محبت را به خالق عالم و گفته اند سخنانی چند که قابل تقریر و تحریر نیستند، بلکه فقرات ادعیه از ائمه طاهرین مثل آفتاب در نصف النهار ظهور تمامی دارند در شوق و محبت خدا، بلکه ایشان در محبت خالق عالم به مرتبه عشق بوده اند که در زیارت جامعه - که بهترین زیارت است - امام در حق ائمه دین فرموده اند: و التامین فی محبه الله و شک نیست که مردا از تمامی محبت ، مرتبه عشق است ، چه هرگاه محبت به مرتبه عشق نرسد، ناقص و ناتمام خواهد بود و این معنی متفق علیه اصحاب قلوب است که عشق ، افراط محبت است و هرگاه محبت به افراط رسد، البته به مرتبه کمال خواهد بود.

و از کلام معجز نظام آن حضرت معلوم می شود که مراد نه ذکر لسانی است یا ذکر قلبی ، که نه از روی شوق و محبت باشد و حال آنکه ذکر قلبی بی شوق و محبت نیست و از امور ممتنعه می باشد چه دل تا شوق به سوی چیزی نداشته باشد متوجه آن نمی شود.

و دیگر آنکه اگر مقصود معصوم ذکر لسانی می بود، می بایست آن حضرت بفرمایند: السنه خلت عن ذکر الله ، و باید دانست که اصل محبت از جمال و پرتو کمال حضرت ذوالجلال بر خواسته ، چنان که حضرت داوود (ع) سوال کرد از حضرت ذوالجلال که : لماذا خلقت الخلق ، قال : یا داوود! کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف .

پس لازمه حسن و جمال ، ظهور است ، چنان که پرتو و سایه آن در مظاهر کونیه به خصوص انسان که اشرف مخلوقات است ظهوری تمام دارد، و پیوسته این عکس و پرتو می خواهد که خود را از پرده خفا بیرون آورد و در نظر ناظران خود را جلوه دهد، چنانکه همه کس این را به چشم حس دیده اند، و چون آفتاب جمال با کمال حضرت ذوالجلال شایق و طالب این است که خلق را به طرف خود میل دهد - بی آنکه محتاج به این جلوه و تجلی باشد - بلکه از کمال حسن و وسعت رمت و صفت فیاضی اوست ، چنان که در حدیث قدسی وارد شده است که : ای پسر آدم ! یک شبی پیش من بیا، من دو شب پیش تو می آیم ، پس از این کمال ، لطف و مرحمت ایشان نسبت به خلق معلوم می شود، و شک نیست که حسن و جمال طالب این است که او را دوست دارند و عاشق خود را به طرف معشوق خود بکشاند، پس جمال با کمال حضرت مطلق به طریق اولی میل دارد با عدم احتیاج و غنای ذاتی به سوی کشانیدن خلق به طرف حسن خود که عاشق جمال با کمال وی شوند و از آن لذت کامل و ابتهاج عظیم بهره برده باشند.

و حدیث حضرت معصوم امام جعفر صادق (ع) دلالت صریحه دارد بر این مدعا و کشانیدن خلق به سوی خود، مثل آن می ماند - بلا تشبیه - به پدر بسیار مشفق و مهربان نسبت به فرزند خود، هرگاه ببیند که دلش به جای دیگر میل کرده است و می خواهد که او را به طرف خود کشاند و از اغیار روی التفات او را بگرداند، چیز خوبی به او می نماید، مثل سیبی یا بهی یا دسته گلی یا هر چه که بداند که به سبب آن، طفل میل به طرف وی می کند، چون لازمه اطفال است میل کردن ایشان به چیز رنگین .

پس علت فاذاقها الله حب غیره لطف خواهد بود، نه قهر، چون محبت غیر لذتی دارد و بی ابتهاج نمی باشد و از آن لذت پی به لذت محبت خدا خواهد برد، چنان که هرگاه کسی در ظلمتی گرفتار باشد، بعد از آن در آن خانه ظلمانی پرتو نوری از آفتاب در آن افتاد، شاید می شود که خود آفتاب را ببیند، چون لذت از آن اندک روشنی برده است، می خواهد به کمال لذت آن برسد و آن مشاهده تمام نور آفتاب است .

چون اجمالا معنی عشق را یافتی، پس بیاییم در معنی مصرع اول از آن بیت من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق. تشبیه کرده است عشق را به چشمه، چون آب، ماده حیات همه اشیاست و سبب تطهیر ظاهر از خبث و حدث می شود و عشق، دل را پاک می گرداند از خبائث صفات ذمیمه و حدث افعال قبیحه، و پاک می سازد درون دل را از خطورات ردیه. و وضو ساختن از این چشمه عشق کنایه است از تطهیر ظاهر از توجه به غیر از معشوق، چنان که در نماز لازم است که مصلی این اعضا مخصوصه را که از شارع وارد شده است بشوید، که باعث و اشاره به تطهیر باطن می باشد و این وضوی باطنی است که از زلال آب حیات، عشق معشوق حقیقی به مرتبه کمال توجه به محبوب لایزالی می رسد و هرگاه این تطهیر برای طالب حق از برکت عشق حاصل گردید، سزاوار است که پا بر بساط قرب بگذارد و لایق بزم مناجات و داخل حرم حضرت کبریایی شود.

چنان که مبین و متمم آن مصرع ثانی است که می فرماید: چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست. مراد از چهار تکبیر، چهار مرتبه فناست، که تا سالک به این چهار نرسد نماز او معراج نخواهد بود و آنچه اهل تحقیق در بیان این چهار مرتبه ذکر کرده اند خلاصه، آن را در این اوراق مذکور می سازیم :

بدان که فنا را چهار مرتبه است : اول، فناست از برای خدا، یعنی به جهت رضای حق سعی بکند که خود را متحلی (:::زیبا) سازد به زیور استعمال امور شرعیه و نوامیس الهیه که از غیر اینها فانی شده باشد.

دوم، فناست به توفیق خدا، یعنی به سبب امداد، لطف حق تعالی شامل حال آن شخص می گردد و آن تطهیر کردن باطن است از ملکات ردیه و اوصاف غیر مرضیه و فشاندن گرد امکانیت و شواغل دنیویه، بلکه اخرویه از توجه کردن به عالم غیب، یعنی فانی کند خود را از رویی (:::توجهی) که داشته است به غیر اینها.

سوم ، فنا است در خدا، یعنی فانی کند هستی فانی خود را در وجود باقی حق و آن محلی (:::زیبا) کردن نفس اوست به صور قدسیه و صفات حسنه رضیه و تحصیل ملکه اتصال به حق و انفصال از نفس و ملاحظه صفات جمال و جلال حضرت ذوالکمال ، به مرتبه ای که فانی شود از دیدن ماسوی الله .

چهارم ، فناست با خدا، یعنی با وجود فانی شدن از خود و آنچه غیر از حق باشد، مشاهده حق کند. و این مرتبه اهل کمال است از اهل عرفان و او را بقاء الله نیز می گویند. و گمان حقیر در این چهار تکبیر اشاره است به چهار مرتبه فنا - که در وقت نماز متذکر آنها می توان شد. اول ، مرتبه فناست از موجودات ، به این معنی که اشیا را معدوم بداند. اگر نتواند و به این مرتبه نرسیده باشد که موجودات را معدوم و فانی محض ببیند، سعی کند که چشم از ملاحظه وجود ایشان بپوشد تا متفرق الحواس نشود.

دوم ، مرتبه فناست از خیالات بد خود و ملاحظه وجود خود از آنچه معین (:::کمک) بر تشویش بال (:::فکر) و تفرقه آن می شود و چشم دل بپوشد از دیدن افعال و اعمال خیر و شر خود که مشاهده اینها حجاب او می شود.

سوم ، فناست از توجه به آخرت و نعیم آن ، یعنی فکر او مصروف بشود که این عبادت را می کنیم برای رسیدن به درجات عالیات بهشت یا خلاص شدن از آتش دوزخ ، چون اینها باز شاغل او می شوند از توجه کامل به سوی حضرت محبوب حقیقی ، اگر چه مبطل عبادت نیستند، اما به آن مقام قرب که باید مصلی برسد، نمی توان رسید.

چهارم ، فناست از خطورات قلبیه و نظر کردن به سر - که باطن قلب است - که هیچ چیز در خاطر او نگذرد و مطلقا توجه به غیر

حق نداشته باشد، آن وقت مصداق حدیث ابدالله کانک تراه می شود و در حق او صدق می دهد حدیث الصلوه معراج المومن و هرگاه چنان که در مصرع اول گفته است که چون تطهیر ظاهر باطن از چشمه عشق بشود، به این مراتب فنا خواهد رسید و عروج به مقام قرب بی شبهه او را حاصل شود، دیگر وساوس شیطانیه و خیالات نفسانیه از نفس بالکلیه برطرف می شوند، اما وصول به این مقام هر کس را نصیب و لایق نیست ، چه عشق ممدوح بی عیب عشق حق است و محبت محبوب مطلق است ، و این مقام ارجمندی است و مرتبه بلندی است . این قبایی نیست که به قامت هر سر و قدی دوخته باشند و این آتشی نیست که در خرمن هر

دلی افروخته باشند، هر که از کونین تواند گذشت ، می تواند در عشق از او گذشت و هر دل که پرتو این آفتاب بر او تابید، جز

معشوق یکتا محبوبی ندید. به این خاکسار جرعه ای از این می نوشانیده اند و بر دل عربانم از عالمین این قبا پوشانیده اند.

غلام همت آنم که از دو کون مفروق شود چو من ، و نبیند به غیر آن معشوق ، این است چند کلمه که بر سبیل اختصار در معنی

این بیت مسطور گردیده ، فی شهر ذی القعدة الحرام فی یوم الاحد من سنه ۱۲۳۹

۱۶ : دستور العملی از حاج سید احمد کربلایی به یکی از شاگردان خود.(۷۳)

باسمه تعالی و له الحمد

گرچه برا واعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود.

رندی آموز و کرم کن که نه چندین هنر است

حیوانی که ننوشد می رو انسان نشود.

گوهر پاک بیابد که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی لولو و مرجان نشود

دردمندی که کند درد نهان پیش طیب

درد او بی سببی قابل درمان نشود

هر که در پیش بتان از سر و جان می لرزد

بی تکلف تن او لایق قربان نشود

ان شاء الله تعالی تمام مواظبت بر ادای واجبات و ترک محرمات به کمال دقت و تامل ، بالوصیه اول الصبح اولاً و کمال المراقبه فی تمام النهار ثانیاً و المحاسبه عند اراده النوم ثالثاً و التدارک و السیاسیه بالمجازات بالضد عند المخالفه رابعاً علی التفصیل المعهود فی کتب الاخلاق (۱: - صبح مشارطه کند و بر خود سفارشهای لازم را بکند. ۲ - در تمام روز مراقبت کامل از اعضا و جوارح نماید. ۳ - به هنگام خواب محاسبه کرده و به حساب خود برسد.

۴ - اگر مخالفتی مشاهده کرد خود را تنبیه کرده و تدارک غفلت روز را بکن و هر کار خلافی که نموده ، با ضدش خود را مجازات کند، به همان تفصیلی که در کتابهای اخلاق گفته شده است .)





زان پیشتر که عالم فانی شود خراب

و ان شاء الله تعالی تمام مواظبت بر دوام توجه و توسل به حضرت حجه - عجل الله فرجه - که واسطه فیض زمان است ، ملحوظ داشته ، بعد از هر نمازی ، دعای غیبت که اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک . اللهم عرفنی رسولک فانک ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک . اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی حجتک ضللت عن دینی بوده باشد و سه سوره توحید، هدیه به آن بزرگوار و دعای فرج اللهم عظم البلاء الی آخر ترک ننماید.

و ان شاء الله تمام مواظبت در دوام طهارت - مهما امکن - و نوم بر طهارت (:: تا می تواند همیشه با وضو باشد و با وضو به بستر خواب رود) و تسبیح حضرت زهرا (س) را وقت نوم و بعد از هر نماز واجب و قرائت آیه الکرسی را و مواظبت بر سجده شکر را بعد از بیداری و خواندن آیات معهوده ان معهوده ان فی خلق السموات و الارض الی آخر بعد از بیدار شدن برای نافله لیل با کمال توجه به معنی و تفکر در آن و نظر در اسمان و کواکب و آفاق را و دعای صحیفه (۷۴) را بعد از هر نماز شب ترک ننماید.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

فی شهر صیام سنه ۱۳۲۷

۱۷ : دستورالعملی از حاج میرزا ملکی تبریزی در رابطه با آداب قرآن و دعا (۷۵)

عارف کامل و عوامل عالم مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در کتاب المراقبات فی اعمال السنه بعد از ذکر مطالبی به آداب و آیین قرآن و دعا می پردازد و می گوید:

... بجاست که پاره ای از آداب و آیینهای قرائت قرآن و دعا را در اینجا بیاوریم و تفصیل آن را به جای خود واگذاریم ، و چون قرآن در فضیلت بر دعا تقدم و پیشی دارد، نخست از آداب قرائت قرآن سخن می گوئیم :

آداب قرائت قرآن

از آنجا که خداوند در ایه افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقلالها (۷۶) آنان را که در قرآن به تدبر نمی نگرند، با زبانی سرزنش آمیز نکوهیده است ، نخستین و مهمترین ادب و آیین تلاوت قرآن ، تدبر و تامل در آن است ، زیرا آن که در قرآن به تدبر بنگرد، ناگزیر به اندازه تدبر و تامل خویش شکوه و عظمت قرآن و آورنده قرآن و معانی و مفاهیم آن را در خواهد یافت ، و همین درک و

دریافت سبب خواهد شد تا به هنگام قرائت ، ذهن و ضمیر خویش را از پراکندگی دور دارد و بر تامل و تدبر خویش در فهم معانی و

مقاصد قرآن بیفزاید، و از آنچه را فهم آن ها را می بندد، بپرهیزد و هر امر و نهی و حکم و دستور و پند و موعظه ای می بیند، همه

را ویژه خود بیندارد، اینجاست که قرائت و تدبر قرآن بر او اثر می‌گذارد، و روح و جان او را بر می‌انگیزد و از این پس است که به دنیاهایی نیکو و نورانی راه می‌یابد، و به مقامهایی بس والا و بالا فرا می‌رسد.

اینها پاره‌ای از آداب و آیینهای قرائت قرآن که برخی از آنها واجب و بایسته است و برخی دیگر اگر واجب نباشد، بس ارجمند و گرانبهاست .

چگونه در قرآن تدبر و اندیشه کنیم ؟

اینک بجاست برای نشان دادن شیوه تدبر در قرآن و دریافت معانی آن ، نمونه و مثالی بیاوریم ، باشد که کسانی را به کار آید، مثلا کسی که در سوره واقعه می‌خواند افرایتم الماء الذی تشریبون (۷۷)نباید از واژه آب ، تنها به همان معنی ظاهر و مزه ویژه آن بسنده کند، بلکه باید از ابعاد دیگری نیز در آن اندیشه و تامل کند، مثلا در این بیندیشد که این همه گیاهان رنگارنگ و حیوانات گونه‌گون که جهان را انباشته‌اند، همه و همه از آب آفریده شده‌اند، در این بیندیشد که از همین آب ، انسان آفریده شده ، که افزون بر شگفتیهای ظاهری چون چشم و گوش و زبان و...، باطن و نیروهای باطنی او آن چنان شگفت و پرتوانند که می‌توانند او را تا بلندترین پایگاه عقلانی و معنوی فرا برند، در این بیندیشد که همین انسان آفریده از آب ، باطنی آن چنان عظیم و شگفت و گسترده دارد که گویا همه جهان جدا و مستقل شمرده می‌شود. جهان اصغر در برابر جهان آفرینش که جهان اکبر است .

مواعف فهم قرآن

خواننده قرآن برای درک و دریافت بیشتر و بهتر مقاصد قرآنی ، افزون بر تدبر و تامل باید بکوشد تا آنچه فهم و دریافت معانی قرآن را جلو می‌گیرد نیز از خود دور دارد، و گرنه از خواندن قرآن نه تنها آن گونه که باید بهره نخواهد برد، که گاه زیان هم خواهد دید. برای آنچه فهم قرآن را جلو می‌گیرد مواردی بر شمرند، اینک برخی از آنها:

۱ - برخی از صفات پست و پلید و پاره‌ای از خوهای زشت و پلشت که دل را تیره می‌کند، ذهن و ضمیر را نیز از دریافت معانی و مقاصد قرآن ناتوان می‌سازد، بر این نکته در خود قرآن هم اشاراتی آمده است ، مثلا در آیه کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار (۷۸)سخن این است که خداوند بر دلهای مغروران و زورگویان که خود را بزرگ می‌شمارند و به دیگران به دیده حقارت می‌نگرند و بر آنان ستم روا می‌دارند، مهر نهاده است و راه درک و دریافت آن‌ها را بسته است .

۲ - شیوه ناروایی را مذهب گرفتن و بر آن تعصب و پای فشردن و جز آن را باطل و بیراهه

شمردن نیز راه را بر فهم و دریافت برکات قرآن می‌بندد، زیرا چه بسا به هنگام قرائت ، بارقه‌هایی از حقیقت قرآن بر چنین کسی جلوه کند و دریافتهایی حق و درست بر او آشکار شود، اما او آنها را از این روی که با باورهای پیشین او همخوان نیستند، نپذیرد و از آنها روی گرداند، دست کم آنها را به گونه‌ای که با باورهای پیشین او همخوان شوند، تاویل و توجیه کند، چنین کسی همواره از دریافت مقاصد و حقایق قرآن دور خواهد ماند مگر اینکه از تعصب و پافشاری بر باورهای ناروایی خویش دست بشوید.

باری دعا را آداب و آیینهای ویژه ای است که اینک پاره ای از آنها را با بهره گیری از روایات و احادیثی که در این باره هست ، می آوریم :

۱ - امیدواری به خدا و نومییدی از هر چه جز او (ست )

از آداب دعا این است که دعا کننده در بر آمدن و روا شدن نیاز خویش تنها به خدا امید بندد و از هر چه و هر که جز او(ست )، امید ببرد، و در آیه شریفه و ادعوه خوفا و طمعا ( :: او را از روی ترس و امید بخوانید) به این ادب اشارتی شده است .

از پیامبر اکرم گزارش شد که فرمود: با یقین به اجابت ، خدا را بخوانید و دعا و در خواست خود بدو برید.(:: ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابه )

۲ - پرهیز از گناه بویژه ستم به جان و جاه و مال مردم :

از دیگر آداب دعا این است که دعا کننده باید از گناهکاری بویژه دراز دستی و ستمکاری و حرامخواری پرهیز کند، دست ستم از جان و مال و آبرو مردم کوتاه دارد و کردار خویش پسندیده سازد، اینک چند روایت :

از پیامبر (ص ) روایت شده هر کس دوست دارد دعایش اجابت شود، بر اوست که کسب و کار و خورد و خوراکش را حلال و پاک سازد، یعنی از کلاهدرداری و حرامخواری پرهیزد.

در سفارشهای خدا به عیسی (ع ) آمدن : به ستمگران بنی اسرائیل بگو: در حال حرامخوری و بت پرستی مرا نخوانند، که من سوگند خورده ام هر که مرا بخواند اجابتش کنم ، و اجابت من اینان را تا آن گاه که در حرامخواری و بت پرستی هستند، جز لعن و نفرین نیست .

زمینه های اجابت دعا

افزون بر صفات یاد شده که اجابت دعا را جلو می گیرند، آداب و آیینهای دیگر نیز هستند که زمینه اجابت را فراهم می سازند، و بر دعا کننده است که آنها را رعایت کند و پاس دارد، اینک برخی از آن زمینه ها:

۱ - تضرع و گریه

از خوف و خشیت خداا گریستن و با زاری و تضرع رو بدو کردن و سر بر آستان او ساییدن ، از آداب و آیینهای بندگی است ، و افزون بر پیامدهای نیکوی فراوانی که دارد، از زمینه های استجاب دعا نیز هست ، اینک چند روایت :

در روایتی آمده : در میان بهشت و دوزخ گردنه ای است که جز گریه کنندگان از خشیت خدا هیچ کس از آن نمی گذرد.(:: بین

الجنه و النار عقبه لا یجوز منها الا البكاوون من خشیه الله . )

از پیامبر (ص) گزارش شده: خداوند به عزت خویش سوگند یاد کرده که بندگان من قدر و قیمت گریه را نمی دانند و خبر ندارند که من برای گریه آنان چه بهای سنگین و چه پاداش شیرینی اندوخته ام، برای آنان در جوار و کنار خویش کاخی ویژه فراهم کرده ام و کسی را در آن کاخ با آنان شریک نساخته ام.

## ۲ - سپاس و ستایش و عذر و پوزش

از دیگر آداب دعا، خدا را ستایش کردن و بزرگ داشتن است، از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند: خدا را چگونه ستایش کنیم و بزرگ شماریم؟ فرمود: بگوئید: یا من اقرب الی من حبل الورد، یا من یحول بین المرء و قلبه، یا من هو بالمنظر الاعلی و بالافق المبین، یا من لیس کمثله شیء.

به هنگام ستایش نیز بجاست که خدا را با اسما و صفاتی که با دعا و نیاز ما تناسب دارد بخوانیم، نعمتها و بخششهای او را یاد کنیم و آنها را شکر و سپاس گزاریم، سپس گناهان خویش را یاد کنیم و از آنها عذر و پوزش بخواهیم.

## ۳ - درنگ و تأمل و اصرار و پافشاری

نیز بجاست که دعا کننده در دعای خویش درنگ و تأمل کند، از عجله و شتاب بپرهیزد، و بر آنچه می خواهد اصرار و پافشاری کند - که خدا بنده ای را که در دعا و نیاز خویش لجاجت و پافشاری می کند، دوست دارد - و دست کم دعای خویش را سه بار تکرار کند.

## ۴ - از چشم مردم دور داشتن

نیز بجاست در خلوت و پنهانی، دور از چشم مردم به دعا ایستد، تا هم از آفت ریا دور ماند و هم فرمان خدا را که فرمود: پنهانی دعا کنید.

به جای آورده باشد، و در روایت نیز آمده که: یک دعای پنهان با هفتاد دعای آشکار برابری می کند:: دعا السر یعدل سبعین دعوه فی العلانیه)

## ۵ - خضوع و خشوع

از دیگر آداب دعا این است که باید با دلی خاشع و بدنی خاضع به خدا رو کرد و با کوچکساری و چرب زبانی هر چه بیشتر، درخواست و نیاز بدو برد.

روایت شده که خداوند به عیسی (ع) فرمود: یا عیسی! مرا بخوان چونان غریق بیچاره ای که جز من پناهی نمی شناسد، با شکسته دلی مرا بخوان، در خلوت و تهایی، بسیار مرا یاد کن، دوست دارم که با چرب زبانی و چاپلوسی و با تملق و خاکساری مرا بخوانی، البته از روی صنده دلی و بیداری و نه از روی غفلت و خوابزدگی، دوست دارم که صدای غمزده و آوای اندوه بارت را به گوش من برسانی.

نیز روایت شده که خداوند به موسی (ع) فرمود: موسی! هرگاه مرا بخوانی، ترسان و لرزان مرا بخوان، با خوف و خشیت چهره بر خاک بمال و سر به سجده گذار، دل شکسته و ترسان با من راز و نیاز کن.

دلت را با خشیت بمیران، با ژولیدگی و شوریدگی به من رو کن، چونان کسی که از ترس دشمن می گریزد، فریاد می کشد و یاری می خواهد، تو نیز از ترس گناهانت فریاد بکش و از من یاری خواه که من خوب یار و یآوری برای بندگانم هستم.

۶ - انگشتی به دست داشتن

از دیگر آداب دعا انگشت فیروزه یا عقیق به دست داشتن است و روایت شده که خداوند فرمود: من شرم دارم که دستی را که انگشتی فیروزه یا عقیق در انگشت باشد، نومید برگردانم. از امام صادق (ع) نیز روایت شده: هستی که با انگشتی عقیق در انگشت به سوی خدا بال رود، نزد او از هر دست دیگری عزیزتر است.

۱۸: دستورالعملی دیگری از حاج میرزا جواد اقا ملکی تبریزی (۷۹)

پیامبر گرامی اسلام (ص) سفارشهای موكد(ی) درباره طول (دادن) سجود فرموده است، و این امری است بسیار مهم. سجده طولانی، نزدیکترین هیت (::حال) های بندگی است، و به همین جهت در هر رکعت نماز، دو سجده تشریح (واجب) شده است. از ائمه اطهار (ع) و شیعیانشان در مورد طول سجود مطالب مهمی نقل شده است.

در یکی از سجده های امام سجاد (ع) شمارش رفت که هزار مرتبه فرمود:

لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا.

درباره امام کاظم (ع) نوشته شده (است) که گاهی طول سجده اش از بامداد تا ظهر ادامه داشت، و از اصحاب ائمه مانند ابن ابی عمیر و جمیل و خربوذقرب به همین مطلب نقل شده است.

در ایام تحصیل در نجف اشرف شیخ و استادی داشتم که برای طلاب با تقوا، مرجع بود. از او سوال کردم: چه عملی را شما تجربه کرده اید که می تواند در حالسالك موثر باشد، فرمود: در هر شبانه روز یک سجده طولانی به جای آورد و در حال سجده بگوید: لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین، در حال ذکر، این چنین توجه کند که پروردگار منزه از این است که بر من ظلمی روا داشته باشد، بلکه خود من هستم که بر نفسم ستم کردم و او را در این مهالك قرار دادم.

استاد من علاقه مندانش را به این سجده سفارش می کردم و هر کس که انجام می داد، تاثیرش را مشاهده می کرد، مخصوصا کسانی که این سجده را بیشتر طول می دادند. بعضی آنها هزار مرتبه ذکر مذکور را در سجده تکرار می کردند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر و شنیدم که بعضی (از) آنها این ذکر را سه مرتبه در سجده تکرار می کردند.

۱۹: دستورالعملی از حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (۸۰)

دستور العملی که آن سالک ربانی به جناب ایه الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی - رضوان الله تعالی علیهما - ارسال داشت ، چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم

فدایت شوم ! در باب اعراض از جد و جهد رسمیات و عدم وصول به واقعیات که مرقوم شده و از این مفلس استعلام مقدمه موصله فرموده اید، بی رسمیت بنده حقیقت آنچه که برای سیر این عوالم یاد گرفته و بعضی نتایجش را مفصلا در خدمت شریف ابتدای خود صحبت کرده ام و از کثرت شوق آنکه با رفقا در همه عوالم هم رنگ بشوم ، است و مخ آنچه از لوازم این سیر می دانستم ، بی مضایقه عرضه داشتیم ، حالا هم اجمال این را به طریقه ای که یاد گرفته ام ، مجددا اظهار می دارم :

طریق مطلوب را برای راه معرفت نفس گفتند: چون نفس انسانی تا از عالم مثال خود نگذشته ، به عالم عقلی نخواهد رسید، و تا به عالم عقلی نرسیده ، حقیقت معرفت حاصل نبوده و به مطلوب نخواهد رسید لذا به جهت اتمام این مقصود مغفور - جزاه الله عنا خیر جزاء المعلمین - می فرمود که :

نباید انسان یک مقدار زیاده بر معمول تقلیل غذا و استراحت بکند، تا جنبه حیوانیت کمتر، و روحانیت قوت بگیرد، و میزان آن را هم چنین فرمود: که انسان اولاً روز و شب زیاده از دو مرتبه غذا نخورد، حتی تنقل ما بین الغذائین نکند. ثانیاً هر وقت غذا می خورد، باید مثال یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد، و آن قدر بخورد که تمام سیر نشود، این در کم (:: کمیت ) غذا، و ام کیفش ، باید غیر از آداب معروفه ، گوشت زیاد نخورد، به این معنی که شب و روز هر دو نخورد، و در هر هفته دو سه دفعه هر دو را، یعنی هم روز و شب را ترک کند، و یکی هم اگر بتواند للتکیف نخورد، و لا محال آجیل خور نباشد و اگر احیاناً وقتی نفسش زیاد مطالبه آجیل کرد، استخاره کند. و اگر بتواند روزه های سه روز هر ماه را ترک نکند.

و اما تقلیل خواب می فرمودند: شبانه روز شش ساعت بخوابد. و البته در حفظ لسان و مجانبیت (::دوری از) اهل غفلت اهتمام زیاد نماید. اینها در تقلیل حیوانیت کفایت می کند. و اما تقویت روحانیت اولاً، دائماً باید هم و حزن قلبی به جهت عدم وصول به مطلوب داشته باشد. تا می تواند ذکر و فکر را ترک نکند که این دو جناح سیر آسمان معرفت است . در ذکر، عمده سفارش اذکار صبح و شام اهم آنها که در اخبار وارد شده ، و اهم تعقیبات صلوات و عمده تر ذکر وقت خواب که در اخبار ماثور است ، لا سیما متطهرا در حال ذکر به خواب رود.

و شبخیزی ، می فرمودند: زمستانها سه ساعت ، تابستانها یک ساعت و نیم و و می فرمودند که در سجده ذکر یونسیه ، یعنی در مداومت آن ، که شبانه روز ترک نشود، هر چه زیادت تر توانست کردن ، اثرش زیادت تر، اقل اقل آن چهارصد مرتبه است ، خیلی اثرها دیده ام . بنده خود هم تجربه کرده ام . چند نفر مدعی تجربه اند. یکی هم قرآن که خوانده می شود به قصد هدیه به حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله خوانده شود.

و اما فکر برای مبتدی ، می فرمودند: در مرگ فکر بکن تا آن وقتی که از حالش می فهمیدند که از مداومت این مراتب گنج شده ، فی الجمله استعدادی پیدا کرده ، آن وقت به عالم خیالش ملتفت می کردند یا آنکه خود ملتفت می شد، چند روزی همه روز و شب فکر در این می کند که بفهمد که هر چه خیال می کند و می بیند خودش است و از خودش خارج نیست . اگر این را ملکه می کرد، خودش را در عالم مثال می دید، یعنی حقیقت عالم مثالش را می فهمید و این معنی را ملکه می کرد. آن وقت می فرمودند که باید فکر را تغییر داد و همه صورتها و موهومات را محو کرد و فکر در عدم کرد، و اگر انسان این را ملکه نماید، لابد تجلی سلطان معرفت خواهد شد.

و به جهت ترتیب این عوالم که باید انسان از این عوالم طبیعت (مرتبه ) اول ترقی به عالم مثال نماید، بعد به عالم ارواح و انوار حقیقیه ، البته براهین علمیه را خودتان احضر (::آگاه ) هستید. عجب است که تصریحی به این مراتب در سجده دعای شب نیمه شعبان که اوان وصول مراسله است ، شده است که می فرماید: سجد لک سوادى و خیالی و بیاضی . اصل معرفت آن وقت است که هر سه فانی بشود که حقیقت سجده عبارت از فناست که عندالفناء عن النفس بمراتبها يحصل البقاء بالله - رزقنا الله و جمیع اخواننا بمحمد و آله الطاهرين - باری بنده فی الجمله از عوالم دعاگویی اخوان الحمدلله بی بهره نیستیم و دعای وجود شریف و جمعی از اخوان را برای خود ورد شبانه قرار داده ام ...

حد تکمیل فکر عالم مثال که بعد از آن ، وقت محو صورت است ، آن است که باید خود به خود ملتفت شده ، عیانا حقیقت مطلب را ببینید، یا آن قدر فکر بکند که از علمیت گذشته ، عیان بشود، آن وقت محو موهومات کرده ، در عدم فکر بکند تا اینکه از طرف حقیقت خودش تجلی بکند.

۲۰ : دستورالعملی دیگری از حاج میرزا جواد ملکی تبریزی درباره چگونگی تذلل و وزاری (۸۱)

باری یکی از بهترین شیوه ها برای آن که می خواهد خوف و خشیتش ، اشک و گریه اش و سوز و ناله اش هر چه بیشتر باشد، این است که دستهای خویش را بر گردن ببندد و خاک بر سر افشاند ، در خاک بغلطد، چهره بر خاک گذارد، سر بر دیوار نهد، گاه بایستد و گاه راه برود، گاه خاموش شود و گاه به درد بنالد، خویش را در صحنه محشر بینگارد و آن گونه که گناهکاران را عتاب و پرخاش می کنند، بر خویش عتاب و پرخاش کند، سپس به راست بگردد و در این حال اصحاب الیمین را به خاطر آورد و به آنان بیندیشد، به شان و شکوهشان ، به شکل و شمایلشان ، به لباس و بویشان و... آن گاه به چپ بنگرد و اصحاب المشال را به خاطر آورد و خویش را در میان آنان پندارد، به احوال سخت و دردانگیز، به چهره های سیاهشان ، به چشمان برآمده شان ، به دست و پای بسته شان ، به پوششهای آتشینشان بیندیشد، به فرشتگانی بنگرد که آماده ایستاده اند تا فرمان خدای را بر در افکنند او و آنان به دوزخ اجرا کنند، آن گاه از این بیندیشد و بهراسد که مبادا خدای فرمان دهد خذوه فغلوه ، ثم الجحیم صلوه ، ثم فی سلسله ذرعاها سبعون ذراعا فاسلکوه (::بگیریدش ، در دوزخ بیفکنیدش ، و در زنجیر هفتاد ذراعی بکشیدش )، سپس فریاد بر آورد،



یا ارحم الراحمین ، یا غیاث المستغیثین ) ای بخشنده ترین بخشندگان ! ای پناه بی پناهان ! این رحمتک الواسعه ، این عطایاک الفاضله ، این فضلک العظیم ، این منک الجسیم ، این کرمک یا کریم

رحمت گسترده تو کو؟ بخششهای بیکرانه تو کو؟ مهر و مهربانی تو کو؟ سپس بگرید و بردباری و مهربانی گسترده او را به یاد آورد، بخشش و بخشایش بی کرانه او و عفو و گذشت بی بهانه او را به خاطر آورد، و اگر شیطان بخواهد او را نومید کند و به او بگوید: تو با این همه گناه و ناروایی که داری ، نمی توانی به رحمت و بخشایش خدا برسی ، که رحمت او ویژه پارسایان است و تو از آنان نیستی ، سخن او را نپذیرد، به وسوسه او دل ندهد، از او روی گرداند و به خدا رو کند و بر نیاز و نماز و امید و رجای خویش بیفزاید و امیدوارانه بگوید: از کرم و بزرگواری تو دور است که از نیازمندی چون من که روی نیاز به درگاه تو نهاده اند و دست توصل به دامن خاصان تو آویخته اند، رحمت نیاوری ، و بر چشم گریان و دل ترسان و بدن لرزانم بخشایی .

سپس بر امیدواری خویش بیفزاید و آرزوهای خویش را بدو عرضه کند و هر مقام عالی و پایگاهی بلندی را چون معرفت ، محبت ، وصال ، ایمان ، تقوا و... که به ذهنش می رسد و آرزو دارد، از او بخواهد این عبارت را بسیار بر زبان آورد: ای کسی که هر چه می خواهد، می کند و جز او هیچ کس را که آنچه خواهد بکند! ای کسی که بخششهای بزرگ و دهشای سترگ بر او گران نمی آید! ای کسی که نه بخشیدن چیزی از او می کاهد و نه نبخشیدن چیزی بر او می افزاید!

سپس با پافشاری و اصرار بیشتر بر همین معانی تاکید ورزد و بگوید: خدای من ! اگر من در خور آنچه از تو خواسته ام ، نیستم اما بخشش تو در خور آنها و صد چندان آنها هست ، خدای من ! شناختی که خود از خود به من دادهای ، مرا وا می دارد تا از تو خواسته های کلان آرزو کنم ، زیرا آنچه تو بر بندگان خود می بخشی و بدانان ارزانی می داری ، نه از روی استحقاق و در خور خود آنان است ، که اگر استحقاقی نیز باشد، آن را نیز تو خود بدانان می بخشی ، پس خیر و بخشش جز از سوی تو، نمی تواند باشد، حال که چنین است ، خدایا! آن استحقاق و شایستگی که به بندگان صالحت بخشیده ای به من نیز ببخش تا من نیز این شایستگی را به دست آورم که دعایم را بپذیری و خواهشم را بر آوری .

خدایا! تو آنی که از آنچه می کنی ، پرسیده نمی شوی ، و هیچ کس را نمی رسد که بر آنچه می کنی ، انگشت اعتراض نهد، یا در قدرت و سلطنت با تو معارضه کند، تو آن توانای بخشنده ای که نه توانایی را حد و مرزی است و نه بخشش را کران و کناره ای ، پس خدایا! با قدرتت شایستگی ام بخشش و با بخششت کامروایم گردان ! ای بخشنده ترین همه بخشندگان !

خدایا! تو اگر بخواهی کیفر کنی ، می توانی به جای من ، یکی از آنان را که خدایی تو را باور ندارند و با دوستان تو کینه می ورزند، بیایی و کیفر کنی ، اما من جز تو، که را بیابم تا بر من ببخشد؟ آیا کرم خویش را از من دریغ می کنی ؟ با اینکه تو به عذاب و کیفر هیچ نیازی نداریت اما من به بخشش و بخشایش تو سخت نیازمندم .

خدای من! دشمن تو و دشمن من (ابلیس) می خواست مرا از دعا و نیایش با تو محروم سازد و از کرم و بخشش تو نومیدم نماید، اما من به لطف تو از او روی گرداندم و آنچه را از من می خواست، زیرا پا نهادم، پس مرا که به خاطر او از تو نومید نشدم و از درگاه تو روی نتافتم، بر او یاری ده!

خدایا! من با همه شناخت اندکی که از بخشش و بخشایش تو و بی نیازی و توانمندی تو دارم، نمی پندارم که تو عفو و کرمت را از هیچ یک از بندگان خویش، حتی کافران دریغ داری، مگر از دشمنان دوستانت، آنان که بر اولیای تو ستم روا داشتند و آنان را آزار دادند، اما درباره عذاب دیگران، اگر تعبد و تسلیم در برابر کتاب تو و سخنان پیامبر تو نبود، آن را باور نمی کردم، اینک که نیز در کتاب خویش کافران را به عذاب و کیفر بیم داده ای، از دید عقل من - همین عقل که آن را نیز تو به من بخشیده ای - ناگزیر نیستی تا آنان را کیفر دهی و وعید خویش را درباره آنان به کار بندی، و اگر وعید خویش را به کار مبندی و آنان را کیفر ندهی نیز کوچکترین خللی در صفات قدسی و کمال خدایی تو راه نخواهد یافت، خدایا! من که درباره کافران چنین می پندارم، چگونه می توانم درباره مؤمنان، آن که به تو گرویدند، اطاعت تو را دوست دارند، به بخشایش تو امید بسته اند، وصال تو را آرزو دارند - هر چند گناهکار و نافرمان نیز باشند - امیدوارم نباشم؟

خدای من! مولای من! گناه از بنده است و بخشایش از مولا بویژه مولایی بزرگوار و بخشاینده چون تو. خدای من! این است آنچه من درباره بخشاینده و بنده نوازی تو در دیگر ماهها و دیگر روزها و دیگر شبها می پندارم و امید دارم. این است گمان نیکوی ما به و این که رسول بزرگوارت (ص) بدانان که درباره تو گمان نیکو دارند، چه مزده ها داده است!

۲۱: دستورالعملی از آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی در رابطه با آداب خواب و خوابیدن (۸۲)

باری سالک راه خدا را بعد از توبه، لازم است در اول صبح مشارطه با نفس نماید (یعنی با خویشتن شرط کند که امروز تا وقت خواب نباید از من گناهی سر بزند) مشارطه شریک و سهیم در اعزا و انفس (::عزیزترین و نفیس ترین) سرمایه ها همانطور که شریکی با شریک خود و سهیمی با هم سهم خود - که در عزیزترین و نفیس ترین سرمایه ها شریک و سهیم است، مشارطه می کند - و در عرض روز تا وقت خواب مراقبت کامل نماید و تمام اعضا و جوارح را مراقب و مواظب باشد که بر خلاف شرطی که در اول صبح با آنان نموده، رفتار نکند و گناهی را مرتکب نشوند و در وقت خواب محاسبه کامل از تمام آنچه در این مدت صرف کرده است و از وقتش و از قوای ظاهری و باطنی و آنچه از نعمتهای الهی در آن صرف کرده و یا مهممل گذاشته، به عمل آورد و دقیقاً به حساب خود برسد و همه اینها به قراری که علمای اخلاق نوشته اند، عمل نماید، تفصیل آن را موقوف به کتب اخلاق که نوشته شده و واقعا هم خوب نوشته اند می نمایم، ولی به چند فقره اهم که خیلی موثر است اشاره می شود و آن این است:

وقت خواب: انسان محاسبه خود را کرده و علاج خیانتهای نفس را به قدر طاقت بر خودش لازم بداند و هیچ از این محاسبه و

علاج غفلت نکند و باید این عمل آن قدر تکرار شود که برای او عادت شود و بدون محاسبه و درمان به خواب نرود و آنچه فعلاً

ممکن است از توبه، تدارک بکند و آنچه تاخیر لازم است عزم جدی بر آن داشته باشد و بداند حالا که می خوابد، خواب هم در واقع برادر مرگ است. صریح آیه مبارکه است که می فرماید:

الله يتوفى الانفس حين موتها و التي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت و يرسل الاخرى

(::خدا است که جانها را به هنگام مرگشان می گیرد و جانی را که در حال خواب نمرده است پس آن را که مرگش فرا رسیده نگاه می دارد و دیگری را به بدن باز می فرستد تا وقت تعیین شده اش فرا رسد)

پس لازم است که فی الجمله عده موت را نموده و آمادگی برای مرگ داشته باشد، از قبیل اینکه عهد ایمان خود را تجدید نموده و با طهارت (وضو یا غسل یا تیمم) روی به قبله و روی به قبله حقیقیه نموده، به نام خدا و گفتن بسم الله الرحمن الرحيم وارد بستر شود. اعمالی را که برای هنگام خواب وارد شده، به قدر قوت به عمل آورده، نفس و روح خود را به حضرت او جل جلاله تسلیم نماید. و از اعمال وقت خواب آنها را که اهمیت بیشتری دارند ترک نکند، که عبارتند از: اینکه به هنگام دخول به رختخواب بسم الله الرحمن الرحيم را از قلب و لسان بگوید و آیه مبارکه:

قل انما انا بشر مثلکم یوحى الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربہ فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادہ ربہ احدا (۸۳)  
را و آیه مبارکه:

أمن الرسول بما انزل الیه من ربہ و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر لا یکلف الله نفسا الا وسعها لهما کسبت و علیها ما اکتسبت ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقه اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا و لا تحملنا ما لا طاقه لنا به واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین (۸۴)

را با تدبر بخواند و تسبیح حضرت زهرا (س) و آیه الکرسی و سه بار و یا یازده بار سوره قل هو الله احد و سه دفعه یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته و آیه مبارکه شهدالله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ان الدین عندالله الاسلام و ما اختلف الذین و اتوا الكتاب من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب (۸۵) و اگر استغفارهای مرویه و مطلق استغفار استغفرالله ربی و اتوب الیه هم بکند، خوب است و ملتفت باشد که ممکن است خداوند جواد در همین خواب چنان که برای انبیا و سایرین از اولیا و مؤمنین در حال خواب موهبتهای عظیمه عنایت فرموده است به او عنایت هم فرماید.

ای بسا معارف که از رویاها برای سالکین کشف شده و بسا مقامات که از رویای انبیا (ع) و ائمه (ع) و بزرگان دین به سالک عنایت می شود. این عبد ذلیل خیلی امیدواریهاییم به بعضی رویاهایی است که در آنها حضرات معصومین (ع) را زیارت کرده ام و مورد مرحمتهای بزرگ واقع شده ام.

باری بعد از خواندن این آیه اگر حال فکری برایش دست بدهد که در حال فکر خوابش ببرد، زهی کرامت، و الا مشغول ذکر از اذکار بشود تا خوابش در حال ذکر ببرد، و اگر ذکر را در اواخر به نفسش بیندازد که بین النوم و اليقظه (:: میان خواب و بیداری) را که اسان از حرکت بیافتند نفس یاالله یا تنها لفظ جلاله الله را بگویند، خوب است، اگر در این حال خوابش ببرد بسا می شود که او خواب است، ولی نفسش آشکارا ذکر می کند که گاه است بیدار هم می شود.

خلاصه خودش را به سراسر وجودش تسلیم حضرت او جل جلاله نماید.

۲۲: وصیتنامه حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه (۸۶)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة و السلام على رسول الله (ص)

وصیتی است از پدری پیر که عمری را به بطالت و جهالت گذرانده و اکنون به سوی سرای جاوید می رود با دست خالی از حسنات و نامه ای سیاه از سیئات، به امید به مغفرت الله و رجا به عفو الله است - به فرزندى جوان که به کشاکش با مشکلات دهر و مختار در انتخاب صراط مستقیم الهی - که خداوند به لطف بیکران خود هدایتش فرماید - یا خدای ناخواسته انتخاب راه دیگری - که خداوند به رحمت خود از لغزشها محفوظش فرماید.

و فرزندم! کتابی را که به تو هدیه می کنم شمه ایست از صلاه عارفین و سلوک معنوی اهل سلوک، هر چند مثل منی عاجز است از بیان این سفرنامه. و اعتراف می کنم که آنچه نوشته ام از حد الفاظ و عباراتی چند بیرون نیست، و خود تاکنون به بارقه ای از این شمه دست نیافتم.

پسرم! آنچه در این معراج است، غایه القصوای (::نهایت) آمال اهل معرفت است که دست ما از آن کوتاه است - عنقا شکار کسی نشود دام بازگیرد (۸۷)- لکن از عنایات خداوند رحمان نباید مایوس شویم که او - جل و علا - دستگیر ضعفا و معین فقر است. عزیزم! کلام در سفر از خلق به حق، و از کثرت به وحدت، و از ناسوت به مافوق جبروت است، تا حد فنای مطلق که در سجده اول حاصل شود، و فنا از فنا که پس از صحو، در سجده دوم حاصل گردد. و این تمام قوس وجود است من الله و الی الله و در این حال، ساجد و مسجودی و عابد و معبودی در کار نیست. هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن. (۸۸)

پسرم! آنچه در درجه اول به تو وصیت می کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی، که این شیوه جهال است و از

معاشرت با منکرین مقامات اولیا پرهیزی، که اینان قطاع طریق حق هستند

فرزندم! از خودخواهی و خودبینی به در آی که این ارث شیطان است که به واسطه خودبینی و خودخواهی از امر خدای تعالی به خضوع برای ولی و صفی او جل و علا سرباز زد. و بدان که تمام گرفتاریهای بنی آدم از این ارث شیطانی است که اصول فتنه است

و شاید ایه شریفه و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله (۸۹) در بعض مراحل آن ، اشاره به جهاد اکبر و مقاتله با ریشه فتنه که شیطان بزرگ و جنود آن - که در تمام اعمارق قلوب انسانها شاخه و ریشه دارد، باشد، و هر کس برای رفع فتنه از درون و برون خویش باید مجاهده نماید، و این جهاد است که اگر به پیروزی رسید، همه چیز و همه کس اصلاح می شود. پسرم! سعی کن که به این پیروزی دست یابی ، یا دستکم به بعض مراحل آن .. همت کن و از هواهای نفسانیه - که حد و حصر ندارد بکاه ، و از خدای متعال جل و علا استمداد کن - که بی مدد او کس به جایی نرسد و نماز - این معراج عارفان و سفر عاشقان - راه وصول به این مقصد است ، و اگر توفیق یابی و یابیم به تحقق یک رکعت آن و مشاهده انوار مکنون در آن و اسرار مرموز آن - ولو به قدر طاقت خویش - شمه ای مقصد و مقصود اولیای خدا را استشمام نمودیم ، و دورنمایی از صلاه معراج سید انبیا و عرفا - علیه و علیهم و علی آله الصلاه و السلام - را مشاهده کردیم که خداوند منان ما و شما را به این نعمت بزرگ منت نهد. راه بس است ، یعنی دور است و بسیار خطرناک و محتاج به زاد و راحله فراوان ، و زاد مثل من ، یا هیچ ، یا بسیار اندک است ، مگر لطف دوست جل و علا شامل و دستگیری کند.

عزیزم! از جوانی به اندازه ای که باقی است استفاده کن ، که در پیری همه چیز از دست می رود، حتی توجه به آخرت و خدای تعالی . از مکاید بزرگ شیطان و نفس اماره آن است که جوانان را وعده صلاح و اصلاح در زمان پیری می دهد تا جوانی با غفلت از دست برود، و به پیران وعده طول عمر می دهد، و تا لحظه آخر با وعده های پوچ ، انسان را از ذکر خدا و اخلاص برای او باز می دارد تا مرگ برسد و در آن حال ایمان را - اگر تا آن وقت نگرفته باشد - می گیرد، پس در جوانی که قدرت بیشتر داری ، به مجاهدت بر خیز، و از غیر دوست جل و علا بگریز، و پیوند خود را هر چه بیشتر - اگر پیوندی داری - محکمتر کن و اگر خدای نخواستہ نداری ، تحصیل کن ، و در تقویتش همت گمار، که هیچ موجودی جز او جل و علا سزاوار پیوند نیست و پیوند با اولیای او اگر برای پیوند به او نباشد، حيله شیطانی است که از هر طریق سد راه حق کند هیچ گاه به خود و عمل خود به چشم رضا منگر که اولیای خلص چنین بودن و خود را لاشی می دیدند، و گاهی حسنات خود را از سیئات می شمردند. پسرم! هر چه مقام معرفت بالا رود، احساس ناچیزی غیر او - جل و علا - بیشتر شود.

در نماز - این مرقاه وصول الی الله - پس از هر ستایش تکبیری وارد است ، چنانکه در دخول آن تکبیراست ، که اشاره به بزرگتر بودن از ستایش است ، ولو اعظم آن که نماز است و پس از خروج ، تکبیرات است که بزرگتر بودن او را از توصیف ذات و صفات و افعال می رساند. چه می گویم ؟ کی توصیف کند؟! و چه توصیف کند؟! و با چه زبان و چه بیان توصیف کند؟! که تمام عالم ، از اعلی مراتب وجود تا اسفل سافلین ، هیچ کس و هر چه هست ، اوست ، و هیچ (کسی که هیچ است ) از هستی مطلق چه تواند گفت ؟ و اگر نبود امر خدای تعالی و اجازه او - جل و علا - شاید هیچ یک از اولیا سخنی از اوست لا غیر، و کس نتواند از ذکر او

سرپیچی کند که هر ذکر، ذکر اوست و قضی ربک الا تعبدوا الا اياه (۹۰) ایایک نعبد و ایایک نستعین (۹۱) که شاید از لسان حق خطاب به همه موجودات است .

و ان من شی الا یسیح بحمدہ و لکن لا تفقهون تسبیحہم (۹۲) این نیز به لسان کثرت است ، و گرنه او حمد است و حامد است و محمود، ان ربک یصلی (۹۳)، الله نور السموات و الارض . (۹۴)

پسرم ! ما که عاجز از شکر او و نعمتهای بی منتهای اویم ، پس هر چه بهتر که از خدمت به ندگان او غفلت نکنیم - که خدمت به آنان خدمت به حق است - چه که همه از اویند. هیچ گاه در خدمت به خلق الله وجود را طلبکار بدان که آنان بحق منت بر ما دارند - که وسیله خدمت به او جل و علا هستند - و در خدمت به آنان دنبال کسب شهرت و محبوبیت مباش که این خود حيله شیطان است که ما را در کام خود فرو برد، و در خدمت به بندگان خدا آنچه برای آنان پر نفعتر است ، انتخاب کن ، نه آنچه برای خود یا دوستان خود، که این علامت صدق به پیشگاه مقدس او جل و علاست .

پسر عزیزم ! خداوند حاضر است و عالم محضر اوست ، و صفحه نفس ماها یکی از نامه‌های اعمالمان . سعی کن هر شغل و عمل که تو را به او نزدیکتر کند انتخاب کن که آن رضای او جل و علاست . در دل به من اشکال مکن که اگر صادقی ، چرا خود چنین نیستی ، که من خود می دانم که به هیچ یک از صفات اهل دل موصوف نیستم ، و خوف آن دارم که این قلم شکسته ، در خدمت ابلیس و نفس خبیث باشد، و فردا از من مواخذه شود، لکن اصل مطالب حق است ، اگر چه به قلم ثل منی که از خصلتهای شیطانی دور نیستم . و به خدای تعالی در این نفسهای آخر پناه می برم و از اولیای او جل و علا امید دستگیری و شفاعت دارم . بارالها! تو خود از این پیر ناتوان و احمد جوان دستگیری کن ! و عاقبت ما را ختم به خیر فرما! و با رحمت واسعه خود ما را به بارگاه جلال و جمال خود راهی ده .

و السلام علی من اتبع الهدی

شب ۱۵ ربیع المولود ۱۴۰۷

روح الله موسوی خمینی

۲۳ : وصیتنامه حضرت امام خمینی قدس سره به حاج احمد آقا خمینی رحمه الله (۹۵)

... پسرم ! از من گذشته است ، یشیب ابن آدم و یشیب فیه خصلتان الحرص و طول الامل لیکن تو نعمت جوانی داری و قدرت اراده ، امید است بتوانی راهی طرق صالحان باشی . آنچه گفتم بدان معنا نیست که خود را از خدمت به جامعه کنار کشی و گوشه گیر و کل (؛سربار) بر خلق الله باشی ، کاین صفات جاهلان متسنگ است یا درویشان دکاندار. سیره انبیای عظام - صلی الله علی نبینا و علیهم اجمعین - و ائمه اطهار (ع) که سر آمد عارفان بالله و رستگاران از هر قید بند و وابستگان به ساحت الهی در قیام به

همه قوا علیه حکومت‌های طاغوتی و فرعون‌های زمان بوده و در اجرای عدالت بر جهان رنجها برده و کوششها کرده اند، به ما درسها می دهد، و اگر چشم بینا و گوش شنوا داشته باشیم راه گشایمان خواهد بود، من اصبح و لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم .

پسرم ! نه گوشه گیری صوفیانه ، دلیل پیوستن به حق است و نه ورود در جامعه و تشکیل حکومت ، شاهد گسستن از حق . میزان در اعمال ، انگیزه های آنهاست . چه بسا عابد و زاهدی که گرفتار دام ابلیس است و آن دام گستر به آنچه مناسب اوست چون خود بینی و خود خواهی و غرور و عجب و بزرگ و تحقیر خلق الله و شرک خفی و امثال آنها، او را از حق ، دور و به شرک می کشاند. و چه بسا متصدی امور حکومت که به انگیزه الهی و قرب حق نایل می شود، چون داوود نبی و سلیمان پیامبر (ع) و بالاتر و والاتر چون نبی اکرم (ص) و خلیفه بر حقش علی بن ابیطالب (ع) و چون حضرت مهدی - ارواحنا لمقدمه الفداء - در عصر حکومت جهانی . پس میزان عرفان و حرمان ، انگیزه است . هر قدر انگیزه هها به نور فطرت نزدیکتر باشند و از حجب (::موانع) حتی حجب نور وارسته تر، به مبدا نور وابسته تر، تا آنجا که سخن از وابستگی نیز کفر است . پسرم ! از زیر بار مسوولیت انسانی - که خدمات به حق در صورت خدمت به خلق است - شانه خالی مکن ، که تاخت و تاز شیطان در این میدان ، کمتر از میدان تاخت و تاز در بین مسوولین و دست اندکاران نیست ، و دست و پای و برای به دست آوردن مقام - هر چه باشد - چه مقام معنوی ، چه مادی ، مزین ، بعد از آنکه می خواهیم به معارف الهی نزدیک شوم یا خدمت به عبادالله نمایم ، که توجه به آن شیطان است ، چه رسد که کوشش برای بدست آوردن آن . یکتا موعظه خدا را با دل و جان بشنو، با تمام بپذیر و در آن خط سیر نما: قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی

پسرم ! سوره مبارکه حشر را مطالعه کن ، که گنجینه هایی از معارف و تربیت در آن است و ارزش دارد که انسان یک عمر در آنها تفکر کند و از آنها به مدد الهی توشه ها بردارد، خصوصا ایا اواخر آن ، از آن جا که فرماید:

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون .

پسرم ! گاهی می بینم از تهمت‌های ناروا و شایعه پراکنیهای دروغین اظهار ناراحتی و نگرانی می کنی ، اولاً باید بگویم تازنده هستی و حرکت می کنی و تو را منشا تاثیری بدانند، انتقاد و تهمت و شایعه سازی علیه تو اجتناب ناپذیر است ، عقدهها زیاد و توقعات روز افزون و حسادتها فراوان است . آن کسی که فعالیت دارد گرچه صد در صد برای خدا باشد از گزند بد خواهان نمی تواند به دور باشد. من خود یک عالم بزرگوار متقی را که به ریاست جزیی نرسیده بود (می شناسم که ) برای او جز خیر به حسب نوع نمی گفتن و تقریباً مورد تسالم اهل علم و دیگران بود، به محض آنکه توجه نفوس به او شد و شخصیت دنیوی ولو ناچیز نسبت به مقامش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت (واقع) شد و حسادتها و عقده ها به جوش آمد و تا در قید حیات بود این مسائل نیز بود.

و ثانیاً باید بدانید که ایمان به وحدت الله و وحدت معبود و وحدت موثر. آن چنان که باید و شاید به قلبت نرسیده ، کوشش کن کلمه توحید را که بزرگترین کلمه است و والاترین جمله است از عقلت به قلبت برسانی ، که عقل همان اعتقاد جازم برهانی است و

این حاصل برهان اگر با مجاهدت و تلقین به قلب نرسد، فایده و اثرش ناچیز است. چه بسا بعضی از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی بیشتر از دیگران در دام ابلیس و نفس خبیث می باشند پای استدلالیان چوبین بودو آن گاه این قدم برهانی و عقلی تبدیل به قدم روحانی و ایمانی می شود که از افق عقل به مقام قلب برسد و قلب باور کند آنچه استدلال اثبات عقلی باور کرده (است)

پسرم! مجاهده کن که دل را به خدا بسپاری و موثری را جز او ندانیت مگر نه عامه مسلمانان، متعبد، شبانه روزی چندین مرتبه نماز می خوانند و نماز سرشار از توحید و معارف الهی است و شبانه روزی چندین مرتبه ایانک نعبد وایاک نستعین میگویند و عبادت واعانت را خاص خدا - در بیان - می کنند؟! عولی جز مؤمنان بحق و خاصان خدا، دیگران برای هر دانشمند و قدرتمند و ثروتمند کرنش می کنند و گاهی از آنچه برای معبود می کنند، و از هر کس استمداد می نمایند و استعانت می جویند و به هر حشیش برای رسیدن به آمال شیطانی تشش می نمایند و غفلت از قدرت حق دارند.

پسرم! برای ماها که از قافله ابرار عقب هستیم یک نکته دلپذیر است و آن چیزی است که به نظر من شاید در ساختن انسان کهدر صد خود ساختن است، دخیل است. باید توجه کنی که منشا خوشامد ما از مدح و ثناها و بد آمدنمان از انتقاد و شایع افکنی ها حب نفس است. که از بزرگترین دام ابلیس لعین است. ماها میل داریم که دیگران ثناگوی ما باشند، گرچه برای ما افعال ناشایسته و خوبیهای خیالی را صد چندان جلوه دهند، و درهای انتقاد - گرچه بحق - برای ما بسته باشند یا به صورت ثناگویی در آید از عیب جوییها. نه برای آنکه بنا حق است، افسرده می شویم، و از مدح و ثناها نه برای آن که بحق است فرحناک می گردیم، بلکه برای آنکه عیب من است و مدح من نیست، که در اینجا و آنجا و همه جا در ما حاکم است. اگر بخواهی صحت این امر را دریابی، اگر خصوصا آنها که همپالکی تو هستند صادر شود و مداحان به مدح او برخیزند، برای تو ناگوار است و بالاتر آنکه اگر عیوب او را به صورت مداحی در آورند، در این صورت یقین بدان که دست شیطان و نفس بدتر از او در کار است.

پسرم! چه خوب است به خود تلقین کنی و به باور خود بیاوری یک واقعیت را، که مدح مداحان و ثنای ثناگویان چه بسا که انسان ره به هلاکت برساند و از تهذیب دور سازد و تاثیر سو ثنای جمیل در نفس آلوده ما، مایه بدبختیها و دور افتادگی ها از پیشگاه مقدس حق جل و علا برای ما ضعفا النفوس خواهد بود و شاید عیبجویی ها و شایعه پراکنی ها برای علاج معایب نفسانی ما سودمند باشد، که هست، همچون عمل جراحی دردناکی که موجب سلامت مریض می شود. آنان که با ثناهای خود ما را از جوار حق دور می کنند، دوستانی هستند که با دوستی خود با ما دشمنی می کنند، و آنان که (می) پندارند با عیب گویی و فحاشی و شایعه سازی به ما دشمنی می کنند، دشمنانی هستند که با عمل خود، ما را اگر لایق باشیم، اصلاح می کنند، و در صورت دشمنی به ما دوستی می نمایند. من و تو اگر این حقیقت را باور کنیم و حیلله های شیطانی و نفسانی بگذرانند واقعیت را آن طور که هستند ببینیم، آن گاه از مدح مداحان و ثنای ثناگویان آن طور پریشان می شویم که امروز از عیبجویی دشمنان و شایعه سازی بد خواهان



، و از عیبجویی آن گونه استقبال می کنیم که امروز از مداحی ها و یاوره گویی های ثناخوانان . اگر آنچه ذکر شده ، به قلبت برسد ، از ناملایمات و دروغ پردازیها ناراحت نمی شوی و آرامش قلب پیدا می کنی ، که ناراحتی اکثرا از خودخواهی است . خداوند همه ما را از آن ، نجات مرحمت فرماید.

پسرم ! گناهان را، هر چه کوچک به نظرت باشند، سبک مشمار، انظر الی من عصیت : بنگر چه کسی را نافرمانی کردی ، و با این نظر، همه گناهان ، بزرگ و کبیره است . به هیچ چیز مغرور مشو و خدای تبارک و تعالی را که همه آنها موازین الهی دارد و ما از آنها بی خبریم .

مطالعه در ادعیه معصومین (ع) و سوز و گداز آنان از خوف حق و عذاب او سرلوحه افکار و رفتارت باشد. هواهای نفسانی و شیطانی نفس اماره ما را به غرور و می دارد و از این راه به هلاکت می کشاند.

پسرم ! هیچ گاه دنبال تحصیل دنیا - اگر چه حلال او باشد - مباش ، که حب دنیا - گرچه حلالش باشد - راس خطایاست ، چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به دنیای حرام می کشد. تو جوانی و با قدرت جوانی که حق داده است ، می توانی اولین قدم انحراف را قطع کنی و نگذاری به قدمهای دیگر کشیده شوی ، که هر قدمی ، قدمهایی در پی دارد و هر گناهی - گرچه کوچک - به گناهان بزرگ و بزرگتر انسان رامی کشد، به طوری که گناهان بسیار بزرگ در نظر انسان ناچیز آید، بلکه گاهی اشخاص به ارتکاب بعضی کبائر به یکدیگر فخر می کنند و گاهی معروف منکر می گردد. من از خداوند متعال - جل اسمه - مسالت می کنم که چشم دل تو را به جمال جمیل خود روشن فرماید و حجابها را از پیش چشمت بردارد و از قیود شیطانی و انسانی نجات دهد، تا همچون پدرت پس از گذشت ایام جوانی - به فرا رسیدن کهولت برگزیده خویش تاءسف نخوری و دل را به حق پیوند دهی که از هیچ پیشامد وحشتناک نشوی و از دیگران دل ، وارسته کنی تا از شرک خفی و اخفی خود را برهانی ، دنباله این آیات تا آخر سوره ، مسائل بس شیواست که اینجانب را حال و مجال نیست که به آنها بپردازم .

بار الها! احمد را نزد خود، محمود و فاطمی را مفطوم و حسن را احسن فرما! و یاسر را به یسر برسان ! و این خانواده منتسب به اهل

بیت عصمت (ع) را با عنایات خاصه خود تربیت کن ! و از شر شیاطین درونی و بیرونی حفظ فرما!

و سعادت در این راه به آنان عطا فرما!

و آخر وصیت من آن است که در خدمت به ارحام خصوصا مادرت که به ما حقهها دارد، کوشش کن و رضای آنان را به دست آور و

الحمد لله اولاً و آخراً و الصلاه علی رسول الله و آله الاطهار و العن علی اعدائهم . به تاریخ ۱۷ شوال هزار و چهارصد و چهارم، ۲۶ تیر

۶۳ روح الله الموسوی الخمینی .

طریق سیر در این راه - پس از بیعت با شیخ آگاه و ولی خدا که از مقام فنا گذشته و به مقام بقاء بالله رسیده و بر مصالح و مفاسد و منجیات و مهلکات مطلع است و می تواند زمام امور تربیت سالک را در دست گیرد و او را به کعبه مقصود رهنمود گردد - همانا ذکر و فکر و تضرع و ابتهال به درگاه خداوند قاضی الحاجات است و البته سفر او در این منازل به اموری چند بستگی دارد که باید تمامی آنها به نحو احسن و اکمل رعایت شود

اول : ترک عادات و رسوم و تعارفات

و دور انداختن امور اعتباریه که سالک را از طی طریق منع می کند. و منظور آنست که سالک به طور اعتدال در بین مردم زندگی نماید. چه ، دسته ای از مردم پیوسته غرق در مراسم اجتماعی بوده و فکر و ذکر آنها دوستیابی بوده و برای حفظ شخصیت خود از هر گونه آداب و رفت و آمدهای مضر یا بی فایده دریغ نمی کنند و صرفاً بر اساس عادت و حفظ آبروی ظاهری اعتباری ، خود را به تکلف می اندازند و چه بسا به ناراحتی های سخت دچار می شوند و برای حفظ حاشیه از متن زندگی به عقب می روند و تحسین و تقبیح عامه مردم را که توده عوام هستند، میزان و معیار قرار داده ، حیات و عمر خود را بر این معیار در معرض تلف قرار می دهند و کشتی وجودشان دستخوش امواج متلاطم رسوم و عادت اجتماعی شده ، هر جا امواج آداب و اخلاقیات عمومی حرکت کن ، به دنبال آن روان می گردند. این دسته از مردم در برابر اجتماع اراده ای از خود نداشته ، تبع (::پیرو) محض می باشند. در مقابل این دسته سلسله ای از مردم هستند که از جماعت کنار می روند و هرگونه عادت و ادب اجتماعی را ترک کرده ، خویشتن را عاری از مزایای اجتماع نموده اند. با مردم مراوده و معاشرت ندارند و در کنج خلوت آرمیده اند، به طوری که انگشت نمای مردم شده و به عنوان گوشه نشینی اشتهار یافته اند.

سالک برای آنکه بتواند به مقصد نائل گردد، باید مشی معتدلی بین رویه این دو گروه اختیار نماید و از افراط و تفریط بپرهیزد و در صراط مستقیم حرکت کند. و این معنی حاصل نمی شود مگر آنکه معاشرت و مراوده را با مردم تا آن مقدار که ضروری اجتماعی است رعایت کند.

دوم : عزم

همین که سالک قدم در میدان مجاهده نهاد، حوادثی سخت و نامالیماتی از طرف مردم و آشنایان که صرفاً غیر از هوای نفس و خواسته های اجتماعی مقصدی ندارند، متوجه ندارند، متوجه او می شود و با زبان و عمل او را سرزنش نموده و می خواهند از رویه و مقصدش دور کنند، و از فی الجمله تنافری که بین او و آنان در برنامه زندگی پیدا شده ، سخت در هراس بوده و به هر و وسیله می کوشند تا سالک تازه به راه افتاده را با تازیانه ملامت و سرزنش از راه انداخته و قدمهای او را خرد کنند و و همچنین در هر منزل از منازل سفر البته مشکله ای تازه برای سالک پیش خواهد آمد که بدون صبر و عزم ، دفع آنها محال به نظر می رسد.

سالک باید به حول و قوه خدا چنان عزمی داشته باشد تا در برابر همه این مشاکل ایستادگی نماید و با حربه صبر و توکل همه آنها را نابود سازد و با توجه به عظمت مقصد از این بادهای مخوف که عائق و مانع راه خدا هستند، نهراسد و به هیچ وجه به خود بییمی راه ندهد و علی الله فلیتوکل المنومنون ، (۹۷) و علی الله فلیتوکل المتوکلون . (۹۸)

سوم : رفق و مدارا

و از این اهم اموری است که باید سالک الی الله آن را رعایت کند، چه ، اندک غفلتی در این امر سبب می گردد که علاوه بر آنکه سالک از ترقی و سیر باز می ماند، بلکه برای همیشه بکلی از سفر ممنوع خواهد شد . سالک در ابتدای سفر در خود شور و شوقی زاید بر مقدار مترقب می یابد و یا در بین سفر هنگام ظهور تجلیات صوریه جمالیه ، عشق و شور و آفری در خود حس می کند و در اثر آنها تصمیم می گیرد اعمال کثیره عبادیه ای را به جای آورد، لهذا اکثر اوقات خود را صرف دعا و ندبه می نماید، به هر عمل دست می زند و از هر کس کلمه ای می آموزد و از هر غذای روحانی لقمه ای بر می دارد. این طرز عمل علاوه بر آنکه مفید نیست (بلکه ) زیان آور است ، چون در اثر تحمیل اعمال گران بر نفس ناگهان در اثر فشاری که بر نفس وارد شده ، نفس عکس العمل نشان داده و عقب زده و بدون گرفتن نتیجه ، سالک از همه کارها می ماند و دیگر در خود میل و رغبتی برای اتیان جزئی ترین جز از مستحبات احساس نمی کند، و بناء علیهذا سالک باید وقتی مشغول به عبادت می شود با آنکه هنوز میل و رغبت دارد، دست از عمل بکشد تا میل و رغبت به عبادت در او باقی مانده ، همیشه خود را تشنه عبادت ببیند. مثل سالک در به به جا آوردن عبادات ، مانند شخصی است که می خواهد غذا تناول کند، اولاً باید غذایی را انتخاب کند که مساعد با مزاج او باشد و ثانیاً قبل از اینکه سیر شود، دست از خوردن باز دارد تا پیوسته میل و رغبت در او باقی باشد.

چهارم : وفا

و آن عبارتست از آنکه آنچه را که از آن توبه نموده ، دیگر مرتکب نگردد، و آنچه را که عده کرده به جا آورد، از به جا آوردن آن دریغ نکند، و آنچه را که با شیخ آگاه و مربی را حق ، مواعده و معاهده نموده تا اخراً امر بدان وفا کند.

پنجم : ثبات و دوام

سالک باید به واسطه اعمال مترتبه و مداوم خود، آن صورت ملکوتیه مجرده را در نفس خود تثبیت کند تا از حال به مقام ملکه ارتقا یابد. سالک باید به واسطه تکرار هر عملی حظ روحانی و ایمان خود را از آن عمل دریافت کند و تا این معنی برای او حاصل نشود دست از عمل باز ندارد. و آن جنبه ملکوتی ثابت عمل وقتی حاصل می گردد که سالک به طور ثبات و دوام به عمل اشتغال ورزد تا اثرات ثابته اعمال فانیه خارجیه در صقع (:::گوشه ) نفس رسوخ پیدا کند و متحجر گردد و دیگر پس از تثبیت و استقرار قابل رفع نباشد.

پس سالک باید سعی کند عملی را که مطابق استعداد اوست ، انتخاب کند و اگر احیانا ثبات و دوام آن را عازم نیست ، اختیار ننماید، زیرا در صورت متارکه عمخل ، حقیقت و واقعیت عمل به مخاصمه بر می خیزد و آثار خود را بالمره جمع نموده و با خود می برد، و در نتیجه آثاری ضد آثار عمل در نفس پدید می آید - نعوذ بالله  
معنی مخاصمه آنست که چون سالک آن عمل را ترک گفت ،

حقیقت آن عمل به طور عکس العمل از سالک دوری می جوید و آثار و خصوصیات خود را نیز با خود می برد، و چون آن عمل ، عمل نورانی و خیر بوده است ، چون ناحیه نفس از آن اثار نورانی خالی گردد، ناگزیر آثار ضد آن از ضلمت و تیرگی و شرور جایگزین آن خواهد شد.

ششم : مراقبه

و آن عبارتست از آنکه سالک در جمیع احوال مراقب و مواظب باشد تا از آنچه وظیفه اوست تخطی ننماید و از آنچه بر آن عازم شده ، تخلف نکند.

مراقبه معنای عامی است و به اختلاف مقامات و درجات و منازل سالک تفاوت می کند. در ابتدای امر سلوک ، مراقبه عبارتست از آنکه از آنچه به درد دین و دنیای او نمی خورد، اجتناب کند... و سعی کند تا خلاف رضای خدا در قول و فعل از او صادر نگردد، ولی کم کم این مراقبه شدت یافته و درجه به درجه بالا می رود. گاهی مراقبه عبارتست از توجه به سکوت خود و گاهی به نفس خود و گاهی به بالاتر از آن - از مراتب حقیقت از اسماء و صفات کلیه الهیه .

باید دانست که مراقبت از اهم شرایط سلوک است ، و مشایخ عظام را در آن تاکیداتی است و بسیاری آن را از لوازم حتمیه سیر و سلوک شمرده اند، چه آن به منزله حجر اساسی است ، و ذکر و فکر و سایر شرایط بر آن حجر بنا نهاده می شود، لذاتا مراقبه صورت نگیرد، ذکر و فکر بدون اثر خواهدبود.

هفتم : محاسبه

و آن عبارتست از اینکه وقت معینی ار در شبانه روز برای خود معین کند و در آن وقت به تمام کارهای شبانه روز خود رسیدگی بنماید. و اشاره به آن است آنچه حضرت موسی بن جعفر (ع) فرموده است که :

لیس منا من لم يحاسب نفسه كل يوم مره و جنان که در محاسبه برای سالک چنین ظاهر شده که از وظایف خود تخلف نموده است ، باید استغفار کند و در صورت عدم تخلف ، شکر حضرت باری تعالی شانه را به جای آورد.

هشتم : مواخذه

و آن عبارتست از اینکه سالک پس از مشاهده خیانت ، در مقام تادیب نفس خود بر آمده و او را به نحوی که خود مقتضی داند، تادیب و تنبیه کند.

یعنی در آنچه بر آن عزم نموده ، مسارعت کند، چون در این راه آفتیاست و برای سالک در هر مقام متناسب - با حال او - مانعی پدید می گردد. سالک باید بسیار زرنگ و باهوش باشد و قبل از آنکه مانعی بدو دست یابد و دامان او را آلوده کند، وظیفه خود را انجام دهد و در این راه وصول به مقصد دقیقه ای فروگذار نکند.

دهم : ارادت

و آن ارادت است به صاحب شریعت و خلفای حقه بزرگوار آن . و در این ارادت چنان باید خود را خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد. و باید در این مرحله به سرحد کمال برسد، زیرا ارادت را در تاثیر اعمال مدخلیتی عظیم است و هر چند ارادت بیشتر و بهتر شود، اثر اعمال در نفس سالک راسختر و نیکوتر خواهد بود.

و چون تمام موجودات مخلوقات خدا هستند، سالک باید به همه آنها محبت کند و هر یک را در مرتبه و درجه خود بشمارد.

یازدهم : ادب نگاهداشتن

نسبت به جناب مقدس حضرت رب العزه و خلفای او. و این معنی با ارادت و محبت که قبلا ذکر شد، فرق دارد؛ چه معنای ادب عبارت است از توجه به خود که مبدا از حریم خود تجاوز شده باشد و آنچه خلاف مقتضای عبودیت است ، از او سرزنند؛ زیرا که ممکن در برابر واجب حد و حریم دارد و لازمه حفظ این ادب ، رعایت مقتضیات عالم کثرت است ، ولی ارادت و محبت انجذاب است به حضرت احدیت و لازمه اش توجه به وحدت است .

مرتبه کامل از ادب آنست که سالک در همه احوال ، خود را در محضر حق - سبحانه و تعالی - حاضر دانسته و در حال تکلم و سکوت ، در خوردن و خوابیدن ، در سکوت و حرکت و بالاخره در تمام حالات و سکنت و حرکات ، ادب را ملحوظ دارد. و اگر سالک پیوسته توجه به اسما و صفات الهی داشته باشد، قهرا ادب و کوچکی بر او مشهود خواهد شد.

دوازدهم : نیت

و آن عبارتست از آنکه سالک منظوری در سلوک نداشته باشد، جز نفس سلوک و فنا در ذات احدیت . بنابراین باید سالک سیرش خالص باشد.

سیزدهم : صمت

و آن بر دو قسم است : سکوت عام و مضاف ، و سکوت خاص و مطلق . سکوت عام و مضاف عبارتست از حفظ لسان از تکلم به قدر زائد بر ضرورت با مردمان . بلکه سالک باید اکتفا کند به قدر ضرورت و به اقل ما یمکن ، و این صمت در همه دوران سلوک و

در تمام اوقات لازم است ، بلکه می توان گفت مطلقا ممدوح است . و اشاره همین صمت است قوله (ع) :

ان شیعتنا الخرس (۹۹) و نیز آنچه در مصباح الشریعه از حضرت صادق (ع) نقل شده است که :

الصمت شعار المحبين ، و فيه رضا الرب ، و هو من اخلاق الانبياء و شعار الاصفياء. (١٠٠)

و در حديث بزنتی است از حضرت رضا عليه السلام .

الصمت باب من ابواب الحكمة ، و انه دليل على كل خير. (١٠١)

قسم دوم ، که سکوت خاص و مطلق است ، عبارتست از: حفظ لسان از تکلم با ناس در حین اشتغال به اذکار کلامیه ، و در غیر آن غیر مستحسن است .

چهارم : جوع و کم خوری

به اندازه ای که باعث بر ضعف نگردد و احوال را مشوش ندارد. قال الصادق (ع):

الجوع ادم المومن ، و غذاء الروح ، و طعام القلب . (١٠٢)

زیرا گرسنگی و جوع سبکی و نورانیت نفس می گردد و فکر در حتمت گرسنگی می تواند به طیران در آید. غذای زیاد خوردن و سیر بودن ، نفس را ملول و خسته و سنگین می کند و از سیر در اسمان معرفت باز می دارد.

پانزدهم : خلوت

و آن بر دو گونه است : خلوت عام و خلوت خاص

خلوت عام عبارتست از کناره گیری و عزلت از غیر اهل الله - خصوصا از صاحبان عقول ضعیفه از عوام مردم مگر به قدر ضرورت - و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیوه الدنيا. (١٠٣)

و اما خلوت خاص عبارتست از دوری از جمیع مردم . و اگر چه آن در همه عبادات و اذکار خالی از فضیلت نیست و لیکن در طایفه ای از اذکار کلامیه ، بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ راه ، شرط است .

شانزدهم : سحر

و آن بیداری سحر است به قدری که طبیعت سالک را طاقت باشد و در مذمت خواب سحرگاه و مدح عادت به بیداری آن موقع است قوله تعالی :

کانوا قليلا من الليل ما يهجعون و بالاسحار هم يستغفرون . (١٠٤)

هفدهم : وام طهارت

و آن عبارتست از دوام وضو و اغسال واجبه و غسل جمعه و سایر اغسال مستحبه حتی الامکان .

هیجدهم : مبالغه در تضرع

و مسکنت و خاکساری و بکا.

نوزدهم : احتراز از لذایذ

و مشتتهیات به قدر استطاعت ، و اکتفا به آنچه قوام بدن و حیات به آن است .

بیستم : کتمان سر

و این از شرایط بسیار مهم سلوک است و بزرگان طریق در این شرط اهتمام بسیار نموده و به شاگردان خود سفارشهای مهم نموده و توصیه را به حد مبالغه رسانیده اند، خواه در عمل و اوراد و اذکار باشد و خواه در واردات و مکاشفات و حالات ، حتی در مواردی که تقیه غیر ممکن و افشای سر نزدیک می گردد، توریه را از لوازم و دستورات شمرده اند و حتی آنکه اگر کتمان سر مستلزم ترک عمل و ورد است ، باید دست از عمل بردارد.

در اثر تقیه و کتمان سر، مصایب و شداید به مقدار معتناهی پایین می آید و ترک تقیه موجب کثرت فتن و بلایا و مصایبی است که بر سالک روی آور می شود، و علاوه هنگام بروز مشکلات با تحملات و صبر باید قدم در راه نها و پیروز شد.

بیست و یکم : شیخ و استاد

و آن بر دو قسم است : استاد عام و استاد خا(ص) استاد عام آنست که بخصوصه (:::فقط برای سالک) مامور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره بوده باشد. و لزوم رجوع به استاد عام فقط در ابتدای سیر و سلوک است ، وقتی که سالک مشرف به مشاهدات و تجلیات صفاتیه و ذاتیه شد، دیگر همراهی او لازم نیست و اما استاد خاص ، آنست که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا و خلفای خاصه حقه او هستند.

بیست و دوم : ورد

و آن عبارتست از اذکار و اوراد لسانیه و کیفیت و کمیت آن منوط به نظر استاد است چه آن ، حکم دوائی را ماند که بعضی را نافع و دیگری را مضر است . و گاه اتفاق می افتند که سالک به دو ذکر مشغول می شود که یکی او را به کثرت توجه می دهد و دیگری به وحدت ، و در صورت اجتماع ، نتیجه هر دو خنثی می گردد و نتیجه ای عاید نمی شود. البته اذن استاد شرط در اورادی است که اذن عام در آن داده نشده است و اما در آنچه اذن عام داده شده ، اشتغال به آن مانعی ندارد.

ورد بر چهار قسم است : قالبی و خفی ، و هر یک با اطلاقی است و یا جصری . و اهل سلوک را به قالبی اعتنایی نیست ، زیرا ذکر قالبی عبارتست از تلفظ به زبان بدون التفات به معنی ، و در واقع لقلقه لسان است و چون سالک در جستجوی معناست نه چیز دیگری ، لذا در ذکر قالبی برای او مفید فایده نخواهد بود.

۲۵ : مجموعه ای از درس اخلاق حضرت آیه الله حاج سید رضا بهاء الدینی قدس سره(۱۰۵)

حجابها و پرده ها مانع از شنوایی و دیدن حق است ، مانع از فهم و ادراک حقایق و معارف و لذت بردن از آنهاست و این پرده ها انسان را محاصره کرده اند. این پرده ها باید پاره شومند. این پرده ها پرده هوی و هوس است ، پرده دلخواهی است اگر انسان دلخواهی و هوس خود را کنار بزند و دور بیاندازد، همه کارهای او درست می شود این هواها مانع از ادراک حقایق است . مانع از

معرفت خداست . اگر هوی و هوس کنار رود، همه پرده ها و حجابها، از گوش و چشم و دل کنار می رود. اگر توجه به مادیات و بیچارگی نسبت به امور مادی از انسان گرفته شود.

انسان خدا را می بیند، اجتناع ، محله ، دوست ، شرق و غرب بهانه است . اینها موانع اصلی نیستند، انسان خود مانع و مانع تراش است و انسان باید مرد خدا شود تا خدا را بخواد اگر انسان نمی تواند با خدا سر و کار داشته باشد، لااقل با دوستان و خلفای خدا دوستی کند.

چیزی که می تواند دنیا را اصلا کند، کمال عقل است ، کمالی که در پرتو عبودیت حق حاصل می شود. اگر انسان عاقل شد، همه آتشها خاموش می شود، اگر آتش درون انسانها خاموش شود، همه آتشهای بیرونی خاموش خواهد شد.

### مسیر کمال

اسلام همه را دعوت به حرکت می کند، حرکت تکاملی می گوید: بالاتر بروید و چیز بفهمید! وقتی می توانی با معارف اسلام آشنا شوی که در مسیر انبیا باشی . وقتی می توانی با معارف اسلام آشنا باشی که در حرکت الی الله کامل شوی . از مسیر تکامل حرکت کنید و بدانید که راه منحصر است به مسیری که انبیا از آن مسیر رفتند و آن کارها را هم کردند، احیا کردند، آتش را گلستان کردند. ما اگر نمی توانیم آن کارها را انجام دهیم ، می توانیم یک بنده صالح باشیم این هم خیلی قیمت دارد که از بدیها دور و به خوبیها نزدیک شویم .

### ابزار فهم قرآن

ولی آنچه مسلم است ، این است که بدون تکامل نفوس بشری بدون تزکیه و تهذیب نفوس ، بدون ایمان واقعی و بدون هدایت و تقوا، فهم کتاب محال است . کسی گمان نکند ما می توانیم بدون حرکت تکاملی عملما و عملا کتاب را بفهمیم این محال است ! اگر کسی می خواهد با کتاب و معانی آشنا شود، احتیاج به تکامل دارد. حضرت صادق (ع) به ابوحنیفه فرمود: ما ورثک الله من کتابه حرفا این تهمت نیست ، یک واقعیت است ، چون ابوحنیفه حرکت کمالی و تقوا نداشت و بدون تقوا، و فهم کتاب الله محال است .

تقوا مرتبه ای از کمال انسانیت است . آدمی یک وقت ، لغت تقواری می خواهد بداند و یک وقت می خواهد تقوا حاصل کند. گاهی چهل سال زحمت لازم است ، تا تقوا حاصل شود و آن گاه فهم کتاب ! انسان هر اندازه در فنون و علوم تخصص داشته باشد، استاد فلسفه باشد، مادامی که واجد حرکت انسانی و حرکت الهی و حرکت علمی و عملی نباشد، با کتاب آشنا نمی شود و نمی تواند آشنا شود



به هر حال اگر کسی بخواهد با کتاب الهی ، با قرآن ، آشنا شود، باید مرد خدا شود. کسی که مرد خدا نشده است ممکن است با ترجمه و تفاهیمی آشنا شود ولی مادامی که انسان حرکت الی الله نداشته باشد، با آن حقیقتی - که حقیقت مطلوب است - آشنا نمی شود. خدا همه را موفق کند که لااقل ، مراحل اولیه فهم کتاب را پیدا کنیم ! و این ممکن نیست مگر با تقوا. باید از محرمات الهی پرهیز کرد و واجبات الهی را ادا کرد. کسی که با کتاب آشنا نشود، هرچه درس بخواند - همان طور که حضرت صادق (ع) به ابوحنیفه فرمود - به نتایج نمی رسد نتایج وقتی می رسد که شما ب حقایق دست پیدا کنید، و به حقایق راه پیدا نمی کنید، مگر به برکت بندگی خدا. و بندگی خدا بزرگترین نعمت الهی است برای همه .

### شیوه فهم معارف

فهم اعجاز قرآن نیز مثل فهم آیات قرآن و فهم معارف اسلام اعم از ایمان ، هدایت ، مبدا، معاد و تصدیق به رسالت باید از مسیر حق و حرکت الی الله و حرکت در مسیر انبیا و اولیا (ع) و صلحا حاصل شود و اگر کسی بخواهد خداوند توفیق آشنایی با این مسائل را نصیبش کند، باید تقوا پیدا کرده و از مسیر انبیا حرکت کند.

باید رذایل نفسانی را از خود دور کرده و به اخلاق فاضله انسانیت از علم و عدالت و عفت و... متخلق شود. تا جایی که انسان با هوی و هوس خود متحرک است ، بنده شیطان است ان را نباید به حساب خدا بگذارد. انسان اگر بخواهد با معارف اسلام آشنا شود، باید هوی و هوس را رها کند. هوی و هوس همان دعوت شیطانی است . شیطان همراه ماست و لی آن را می توان ترک کرد، می توان دور کرد دست خود شماست با اطاعت از فرمان خدا، شیطان دنبال کار خودش می رود. مادامی که تابع هوی و هوس هستی ، خودت شیطان را میهمانی می کنی و از شیطان جدایی نداری وقتی هوی و هوس را رها کردی ، آن وقت بنده خدا هستی و اگر بنده خدا شدی ، ان شاء الله همه چیز داری ، آن وقت ، فهم کتاب هم هست .

### بعد الهی انسان

مبدا ایمان به حق تعالی ، مبدا ایمان به ماورای طبیعت و مراتب و درجات و کمال ایمان ، همان حیثیت الهی در انسان است ، همان جهت الهی که خداوند در این موجود به ودیعت نهاده است ، و از آن می توان به روح ، یا به عقل نورانی و جهد الهی تعبیر کرد. اساس فطرت ، روی همین جهت الهی است . لذا فطرت انسان ، عبودیت حق است .

فطرت انسان ، توحید است . کفر و نفاق ، خارج از فطرت است . اگر این نورانیت الهی که در این موجود است به سوی خدا حرکت کند و در عبودیت حق به جهات الهی متحرک شود و این ایمان تکامل پیدا می کند. انسان باید به خدا نزدیک شود و مراتب خود را بالاتر برد. از مراتب حیوانیت و مراتب نفس اماره و از حجابهایی که مانع از مشاهده حق است ، مزکی و مهذب شود.

باید بندگی خدا را کرد. اگر بگویی: دلم می خواهد چنین کنم، در فلان مسیر حرکت کنم، این همان مسیر شیطان است. مسلمان کسی است که در حرکتش رضای خدا را ملاحظه کند. ببیند آیا خدا راضی است. آیا این بساطی که فعلا در دنیا پیدا کرده است مورد رضای خداست، یا همه آنها بر خلاف رضای خداست!

جمیع ماسوی الله و آنچه غیر خداست، حجاب عن (باز) الله هستند، استار (پرده ها) و حجبند، موانع رویت حقدند. کسانی که ایمان به خدا آورده اند، عملشان برای خداست، و ان عمل برای آنان سازندگی دارد. نماز آنها سازنده است، مؤمن را می سازد. به گونه ای که از رذایل و منکرات فاصله پیدا می کند. روزه آنها سازنده است. مؤمن اگر صائم (روزه دار) شد، مخصوصا صومی که غیر از امساک از خوردن و آشامیدن و سایر چیزهایی که باید ترک کند، است، زبان، چشم، و قلبش هم صائم باشد، چنین صومی سازنده است.

راه رسیدن به مقامات عالی انسانی که حد نهایت ندارد، در سایه بندگی است. انسان به میزانی که حرکتش الهی شود و خالص گردد، به خداوند و اولیای او نزدیک می شود. انسان باید از انبیا (ع) تبعیت کند و را آنان را برود، تا به کمالاتی که برای او آماده کرده اند برسد. نبی اکرم (ص) خود را پاک کرده بود و به مقام طهارت نفس رسیده بود، تا به مقام خاتمیت و معراج و نبوت و ولایت رسید.

خدا همه را موفق کند که برای خود نافع باشید. برنامه اسلام، برای شما نافع است. خدمتگزار خود باشید، خود را اصلاح کنید خود را تزکیه کنید. خود را تهذیب کنید. با خدا ارتباط پیدا کنید. ارتباط خدا به معنی کناره گیری از مردم نیست، بلکه باید کار مردم را برای خدا انجام دهید. معاشرت و کسب برای خدا باشد. اگر با خدا ارتباط پیدا کنید، دیگر رها نمی کنید. همه بدیها به خاطر این است که رابطه برقرار نمی شود. اگر انسان دستگاه توحید را فهمید، اگر فهمید همه چیز در دستگاه خدا هست، نمی تواند از دستگاه خدا صرف نظر کند.

اگر به وسیله اطاعت خدا، در راه او مجاهده کردی، همچون مجاهداتی که انبیا و اولیا و صلحا کردند، این مجاهده، شما را در فطرت نگه می دارد، چون خدا به مجاهد و عده داده است که اگر من را در برابر شیطان یاری کردی، من هم تو را یادی می کنم، ان تنصروا الله ینصرکم اگر همه بخواهند تو را زمین بزنند، نمی توانند، چون خدا می خواهد تو بالا بروی. اگر در یک روز، صد مرتبه نصرت حق بکنی، صد مرتبه نصرت خدا را، می بینی راه دیدن، هدایت ویژه است، و آن، غیر هدایت عمومی است، این هدایت ویژه رابطه بین مجاهد و خدای تعالی است. هر شخصی که در راه حق مجاهده کرد، خدا او را نصرت می کند. بروید تجربه کنید. این هدایت، مخصوص به مجاهد فی سبیل الله است، چه، جهاد نفس و چه جهاد در جبهه. هر که این مجاهده را بکند، این هدایت نصیب او می شود.

از این جوانی، خوب، و کامل استفاده کنید! این جوانی را در راه حق صرف کنید!

اعضا و جوارح را در راه خدا صرف کنید! بیداری شبها را صرف حیات ابدی خود کنید!

صلاه جاذب نفوس انسانی است . صلاه معراج مؤمن است و این معراجیت صلاه ، معراجیت واقعی است . ولی چرا نفوس عروج پیدا نمی کنند، چرا به سوی الله حرکت نمی کنند، چرا به خدای تعالی تقرب پیدا نمی کنند، چگونه است که هم نماز می خواند، هم قلدی ، سفاکی و سبیت می کند! این ، برای این است که نمازش صادقانه نیست . اگر نماز صادقانه بود، عروج دارد، دروغ بافی ، آدم را به جایی نمی رساند.

ایک نعبد و ایک نستعین یعنی : من به حق تعالی ، عبودیت محض دارم ، تسلیم هوای نفس نیستم ، تسلیم شیطان نیستم ، منتهای حرکت انسان این است که به هیچ موجودی وابسته نباشد و فقط به حق تعالی وابستگی داشته باشد. آزادی نفوس وقتی است که تمام وابستگی هها به نفوس و اربابها را کنار بگذارد و فقط به خدای تعالی وابسته باشد آزادی نفوس ، عبارت از این است که از خدای تعالی استعانت جوید و از احدی جز خدای تعالی ، طلب نصرت نکند، منتهای کمال بشر این است که این مقام را پیدا کند.

وقتی این مقام را پیدا می کند، که راستگو باشد. در نماز امام زمان - عجل الله فرجه - تکرار ایک نعبد و ایک نستعین برای این است که عروج پیدا کند ولی اگر صد تا دروغ گفتید سقوط پیدا می کنید.

اگر کسی بخواهد از نفوس بشری به نفوس الهی و از نفوس ناری (::جهنمی) به نفوس نوری حرکت کند و به آن برسد و به تربیتهای الهی تربیت شود، باید به صبر و صلاه استعانت جوید. باید در برابر بلا و حوادث جهانی صابر باشد.

نماز برای این است که شما را پرواز دهد. چه کنیم که می گوئید: ما این جا می خواهیم مشغول چلوکبابمان باشیم! تو بالاتر از این حرفها هستی که اسیر چلوکباب باشی! تو باید از این پروازی که انبیا و اولیا و اوصیا و صلحا دارند، سهمی داشته باشی . گمان نکن که آن پرواز اختصاص به آنها دارد! ما هم اگر بنده خالص خدا شویم ، دست از تشریفات برداریم ، دست از شرکمان برداریم و دست از این بت پرستی برداریم ، می توانیم از این پرواز سهمی داشته باشیم . گمان نکنید فقط اهل مکه بت پرست بودند. ما هم اگر بندگی هوس و هوس را بکنیم ،

بت پرستیم منتها بت ما، هوی و هوس ماست .

عمل صالح ، انجام واجبات الهی و ترک محرمات است . اینها ایمان را تقویت می کند. معصیت و نافرمانی خدا، کار را به جای می رساند که ایمان را از انسان سلب می کند، مردم معصیت کار عاقبت امرشان این است که دیگر ایمان هم ندارند. معصیت ، انسان را به شیطان نزدیک می کند و بندگی خدا، انسان را به خدا (نزدیک می کند). خدا همه را موفق بدارد! در راه حق حرکت کنید و در راه الهی متحرک باشید اگر بطیئی (:: کندرو) هم باشید، نافع است راه شیطان ، آدم را به خدا نمی رساند، همه موفق و موید باشید!

همه چیز به برکت پیغمبر خداست !

بسم الله خير الاسماء

در حیرتم که چه نویسم؟! روی سخنم با کیست؟ با خفته است یا با بیدار؟ اگر با خفته است، خفته را خفته کی کند بیدار؟ و اگر با بیدار است، بیدار در کار خود است.

و انگهی نویسنده چه نویسد که خود نامه سیاه و از دست خویش، در فریاد است.

پیری و جوانی چو شب و روز بر آمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم.

بدنوع پشمها که رشتیم و بد جنس تخمها که کشتیم

خرما نتوان خورد از این خار که کشتیم

دیبا نتوان بافت از این پشم که رشتیم.

چون از کشتزارها خود، بی خیرم آسوده می چرم، آه اگر از پس امروز بود فردایی! ولیکن به قول شیخ اجل سعدی:

گاه باشد که کودک نادان

به غلط بر هدف زند تیری

کلمه ای چند تقریر شود، و نکاتی اندک تحریر گردد، شاید که دلپذیر افتد.

مگر صاحبدلی روزی به رحمت

کند در حق درویشان دعایی

معرفت نفس، طریق معرفت رب است، که از سید انبیا و هم از سید اوصیا - صلوات الله علیهما - ماثور است: من عرف نفسه

فقد عرف ربه، هر کس در خویشتن بیندیشد و در خلقت خود تفکر و تامل کند، در یابد که: این شخص محیر العقول، واجب بالغیر

است، بلکه خود و جمیع سلسله موجودات را محتاج به حقیقتی بیند که طرف و سر سلسله همه است و جز او ته همه ربط محض

به اویند و چون معلول، هر چه دارد، پرتوی از علت است، تمام اشیا را مرایی جمال حق بیند. و چون معلول به علتش قائم است

علت با معلول معیت دارد نه معیت مادی و اقتران صوری، بلکه معیت قیومی که اضافه اشراقی علت به ما سواهاست. و چون در

سلسله موجودات، اول علت است و با همه و در همه اول اوست، پس اول، علت دیده می شود، سپس معلول

دلی کز معرفت نور و ضیا دید

به هر چیزی که دید اول خدا دید (۱۰۷)

این بده در ابیاتی گفته است:

من به یارم شناختم یارم

تو به نقش و نگار، یعنی چه ؟

عقل خبیر این لطیفه را از کریمه و هو معکم اینما کنتم (۱۰۸)

در می یابد، و از گفتار حق سبحانه به کلیمش که انا بدک اللّازم یا موسی می خواند، و به سر و رمز اشارت ارسطو که ان الاشیاء

کلهها حاضرات عند المبدأ الاول علی الضروره و البت پی می برد. تا درجه فدرجه به جایی می رسد که می بیند حقیقت امر، فوق

تعبیر بهعلت و معلو است . و چون وجود در هر جام قدم نهاد، خیر محض و قدومش ، خیر مقدم است ، و همه خیرات از یک

حقیقت فائض شده اند که ان من شی الا عندنا خزائنه (۱۰۹)، پس کل الکمّال و کمال الکل ، ، مبدأ واجب الوجود است ، و عقل

بالفطره عاشق آن کمال مطلق است که العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان (۱۱۰)

و جنت اهل کمال ، همان کمال است که جنت لقااست . در ابیاتی گفته ام :

چرا زهد اندر هوای بهشت است

چرا بی خیر از بهشت آفرین است

بلکه ماسواه ، شتابان به سوی او رهسپارند. در غزلی گفته ام :

معشوق حسن مطلق اگر نیست ماسواه

یکسر به سوی کعبه عشقش روانه چیست

و متاله سبزواری چه نیکو فرموده است :

و کل ما هناک حی ناطق

و لجمال الله دوما عاشق

حالا که عقل به فطر، طالب آن مقام است ، ناچار از موانع باید بر حذر باشد، و اگر رهزنی سد راه شد، لابد باید با او بجنگد تا به

مقصود رسد، بلکه بی رهزن نخواهد بود و نتوان بود.

در این مشهد که آثار تجلی است

سخن دارم ولی ناگفتن اولی است

و آن رهزن جز ما، دیگری نیست .

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود

در ترجیح بندی گفته ام :

زنگ دل را زدای تا یارت  
بدهد در حریم خود بارت  
به خدای علیم بی همتا  
حاجبی نیست غیر زنگارت  
خواهش گونه گون نفسانی  
کرد در دام خود گرفتارت  
شد خدا بینیت ز خود بینی  
رفت دینداریت به دینارت  
وای بر تو اگر که می خواهی  
گرم داری به خویش بازارت  
سر تسلیم بایدت بودن  
گر بزارت کشند بردارت  
اندرین یک دو روزه دنیا  
نرسانی به خلق آزارت  
تو بهشت و جهنم خویشی  
تا چه خواهد که بود اسرار  
گرچه بسیار تو بود اندک  
ز اندکت می دهند بسیار

ای بنده خدای! به خود آی و در حضور و مراقبت می کوش که :

در خلوتی ز پیرم کافزوده باد نورش

خوش نکته ای شنیدم در وجد و در سرورش

گفتا حضور دلبر مفتاح مشکلاتست

خرم دلی که باشد پیوسته در حضورش

ندانم کدام ذره بی مقدار در خواب غفلت است تا بنی آدم غافل باشد، اگر چه هیچ ذره ای بی مقدار نیست که :

دل هر ذره را که بشکافی

یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریک الذی خلقک فسویک فعدلک فی ای صورہ ما شاء ربک (۱۱۲)

قرآن کریم صورت حقیقه انسان کامل است و صراط مستقیم که یهدی الی الرشده (۱۱۳)، یهدی للتی هی اقوم (۱۱۴)

ره رها کرده ای . از آنی گم

عز ندانسته ای ، از آنی خوار

چز بدست و دل محمد نیست

حل و عقد خزینه اسرار (۱۱۵)

بیدار باش و از تن اسایی بر کنار باش که :

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست

عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد (۱۱۶)

کام حیوانی را به بی زبانها گذار، تو که مشمول الرحمن علم القرآن خلق الانسان عمله البیان هستی ، اهل بیان باش ، خاموش

باش تا گویا شوی . چشم بیند تا بینا شوی . رسول الله (ص) فرمود: غضوا ابصارکم ترون (۱۱۷) العجائب .

آب کم جوی ، تشنگی آور بدست

تا بجوشد (۱۱۸) آبت از بالا و پست

به خویشتن خطاب می کنم : ای همبازی اطفال ! ای سرگرم به قیل و قال ! ای اسیر اصطبل و علف ! ای دور از سعادت و شرف !

ای محبوس در لظای ( :: آتش ) هوی ! ای محروم از جنت لقاء! عمر به بی حاصلی و بوالهوسی گذشت ، چه شود که به خود آیی و

بینی چه کسی ! بل تو ثرون الحیوه الدنیا و الاخره خیر و ابقی (۱۱۹)، کلا بل تحبون العاجله و تذررون الاخره (۱۲۰) ندانم چه کسی

در خانه دوست رفت و نا امید و برگشت !؟

یک صبح به اخلاص بیا بر در ما

گر کام تو بر نیامد آن گه گله کن

چه کسی سوز دلش به التهاب آمد و برد ( :: خنکای ) یقین عشق التهابش را فرو نشانند؟

ای که عاشق نئی ، حرامت باد

زندگانی که می دهی بر باد

در به روی هم باز است ، دربان ندارد، تعیین وقت لازم نیست ، هیچ عنوان و رسم نمی خواهد، جز این که :

در کوی ما شکسته دلی می خرنند و بس

بازار خود فروشی از آن سوی دیگر است

کمال اصفحانی چه خوش گفته است :

بر ضیافتخانه فیض نواله منع نیست

در گشاده است و صلا در داده ، خوان انداخته

رهرو، چه زن باشد و چه مرد، چه آسیه و مریم ، چه جنید و ابراهیم ادهم . به قول عمان سامانی :

همتی باید قدم در راه زن

صاحب آن خواه مرد و خواه زن

غیرتی باید به مقصد ره نورد

خانه پرد از جهان چه زن چه مرد

شرط راه آمدن نمودن قطع راه

بر سر رهرو، چه معجر، چه کلاه

سخنی چند در آداب سائر الی الله بیاوریم - که پا در کفش بزرگان کنیم و تشبه به آنان که من تشبه بقوم فهو منهم - آرزو بر

جوانان عیب نیست !

۱ - قرآن که صورت کتیبه انسان کامل - اعنی (:::مقصودم) حقیقت محمدیه - است ، به اندازه ای که از ان بهره برده ای ، به

حقیقت خاتم (ص) تقرب یافته ای ، اقرا و ارقه (:::بخوان و بالارو).

رسول الله (ص) فرمود: ان هذا القرآن مادبه ، فتعلموا مادبته ما التطعتم و ان اصفرا البيوت لجوف (۱۲۱) اصفر من كتاب الله تعالى .

پس ای اخوان صفا و خلان وفا! به مادبه ای ایید که فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین . (۱۲۲)

۲ - ای عبادالرحمن ! تا سوره فرقان از عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض (۱۲۳) تا آخر سوره ، هر یک دستور العملی کاملی

است .

۳ - در باب سیزدهم و باب بیستم ارشاد القلوب دیلمی آمده است که : قال النبی (ص) : يقول الله تعالى : من احدث و لم يتوضا فقد

جفانی ، و من احدث و توضا و لم نصل رکعتین فقد جفانی ، و من صلی رکعتین و لم یدعنی فقد جفانی ، و من احدث و توضا و

صلی رکعتین و دعانی فلم اجبه فی ما یسال من امر دینه و دنیا ، فقد جفوته و لست برب جاف .

حالا که در این عمل سهل رخیص چنین نتیجه عظیم و نفیس است ، خوشا حال آن که از علو همت خود بعد از دادی این دستور از

حق تعالی مطلبی بخواهد که آن را زوال و نفاذ نباشد، اعنی حلوت ذکر و لذت لقا و شرف حضور بخواهد، و زبان حالش این باشد که



ما از تو نداریم به غیر از تو تمنا

حلوا به کسی ده که محبت نچشیده است .

۴ - و کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین (۱۲۴) فضول طعام ، ممیت (::میرانده ) قلب است و مفضی (::کشاننده ) به سرکشی نفس و طغیان اوست ، و از جل خصال مؤ من ، جوع (::گرسنگی ) است . نه چندان بخور کز دهانت بر آید  
نه چندان که از ضعف جانت بر آید

۵ - همان طور که فضول طعام ، ممیت قلب است ، فضول کلام نیز از قلب قاسی بر خیزد. از رسول الله (ص ) روایت است : لا تكثروا الکلام بغیر ذکر الله ، فان کثره الکلام بغیر ذکر الله ، قسو القلب ، ان ابعده الناس من الله القلب القاسی .

۶ - محاسبت نفس ، که امام کاظم (ع ) فرمود: لیس منامن لم یحاسب نفسه فی کل یوم ، فان عمل حسنا، استزادالله ، و ان عمل سیئا، استغفرالله تعالی منه و تاب الیه .

۷ - مراقبت و این مطلب عمده است . قال الله تعالی : و کان الله علی کل شی رقیبا. (۱۲۵) و قال النبی (ص ) لبعض اصحابه : عبدالله کانک تراه ، فان لم تکن تراه ، فهو یراک .

۸ - الادب مع الله تعالی فی کل حال در باب چهل و نهم کتاب ارشاد القلوب دیملی آمده است : روی ان النبی (ص ) خرج الی غنم له و راعیها عربان یفلی ثیابه ، فلما راه مقبلا لبسها، فقال النبی (ص ) : امض فلا حاجه لنا فی رعایتک . فقال . و لم ذلک؟! فقال : انا اهل بیت لا نستخدم من لا یتادب مع الله و لا یتحیی منه فی خلوته .

۹-العزله . سلامت در عزلت است . با خلق باش و نباش .

هرگز میان حاضر و غائب شنیده ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است (۱۲۶)

۱۰ - التهجد، و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یریک ربک مقاما محمودا و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی

مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا. (۱۲۷)

۱۱ - التکفر، قال الله تعالی : الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ، ربنا ما

خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار. (۱۲۸)

۱۲ - ذکر الله تعالی فی کل حال قلبا و لسانا. قوله سبحانه : و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و

الاصلا و لا تکن من الغافلین ان الذین عند ربک لا یتکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یرسجدون . (۱۲۹)

۱۳ - ریاضت در طریق علم و عمل بر نهجی (شیوه ای ) که در شریعت محمدیه (ص ) مقرر است و بس ، که علم و عمل برای

طیران به اوج کمال و عروج به معارج به منزلت دو بالند.

۱۴ - اقتصاد یعنی میانه روی در مطلق امور حتی در عبادت .

۱۵ - مطلب در دو کلمه است : تعظیم امر خالق ، و شفقت با خلق . فرزانه آن که خواهد تعظیم امر خالق

دیگر که باز دارد از خلق شر و شورش

گفتار بسیار است ، ولی دو صد گفته چون نیم کردار نیست ، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

و السلام علی من اتبع الهدی

قم ، حسن زاده آملی

۵۱۳۴۹/۳/۲۱ . ش

۲۷ : دستور العملی از حضرت آیه الله مشکینی - مدضله العالی - در جوا یکی از طلاب

سلام علیکم !

برادر محترم ! حال که در راه وصول به هدف اسلامی و انسانی و الهی ، (در) راه نیکان ، عالمان ، شایستگان ، انبیا و صدیقان ، یعنی راه تحصیل علوم دینی قرار گرفته اید و تحت پرچم امام زمان - ارواحنا فداه - در آمده و در زمره شاگردین صادقین (ع) وارد شده اید، شرایط به هدف رسیدن را جدا مراعات نمایید. نمازها در اول اوقات با حضور قلب انجام یابد و همه نوافل نماز - یا اغلب آنها را - چون فرایض مواظب باشید. سخن - پیوسته - سنجیده و راست (بگویید) و احتراز از کذب (کنید) و لو به عنوان شوخی (دروغ) نگویید. در تمام روز و شب ، ساعتی از وقت خویش را به هدر و بطلالت نگذرانید، وقت درس با تمام وجود کوشش کنید و تا مطلبی را نفهمید ید، به مطلب دیگر نروید. رفیق مناسب در بحث و منزل انتخاب نمایید، که از گفتار و انفاسش استفاده کنید و اگر نه ، فالوحده و لا قرین السوء. استادان قبل از هر درسی یک کلمه از کلمات درباره ائمه (ع) را تیمنا برای شما بخواند و معنی کند. از شوخی بپرهیزید و سخن خود را جزو اعمالتان حساب کنید و از اول تحصیل فکرتان این باشد که بالاتر از شیخ مفید رحمه الله و شیخ مرتضی رحمه الله سیر خواهید کرد، و طبق این هدف درست و تدریس و شرایط آن عمل نمایید از لقمه حرام و مشتبه جدا بپرهیزید، و دست طمع به سوی احدی دراز ننمایید و در ایام تحصیل از دعا و زیارت ائمه (ع) در اوقات معین غفلت نکنید، من اراد الله بدء بکم . و بکوشید که هر جا باشد متقین را پیدا کنید و از انفاس قدسیه و مواعظ آنها استفاده نمایید.

کسانی که دیدنش از خدا کند یادت

کند از بنده خویش آزادت

و در تعقیب نماز دل به حق دهید و این غرقه عاصی در بحر معاصی را نیز فراموش نفرمایید. اگر بدانیم شما و دیگر دوستان ،

خوب توجه کردید، آینده ای بس رفیع برای شما می بینم .

۲۸ : از درس اخلاق آیت الله مشکینی - مدضله العالی -

در شیخان قم یک نفر دفن است به نام زکریا بن آدم ، گاه گاهی سری به وجود مقدس او بزنید، و با روح او ارتباط پیدا کنید. راوی از حضرت رضا ع می پرسد: آقا! را هم دور است و نمی توانم به حضورت برسم .امام فرمود: مگر گم کردید زکریا بن آدم؟! الامین علی الدین والدین! بارک الله ! چه امتحان دادی ، چه نمره گرفتی ؟ شاگردان عزیز اسلام ! طلاب محترم حوزه علمیه قم ! بکوشید که اگر ولی عصر - عجل الله فرجه - بخواهد برای شما نمره بدهد، بنویسد، الامین علی الدین و الدین!

برای هوای نفستان ، ابروی اسلام را لطمه نزنید.

برای انجام هوای نفس ، بر خودتان اگر صدمه بزنید، بر اسلام صدمه نزنید، دامن انقال و اسلام را ننگین نکنید.

با خدا باشید! به سوی خدا بروید.

شما را به خدا گاهی تنها بنشینید! علی (ع) می فرماید: گاهی تنها برو بیرون ، کسی هم با تو نباشد، برو جلو آنها که خوابیده اند، در آن جایی که همیشگی خوابیده اند. بگو: السلام علیکم یا اهل الدیار! ذکر الموت عباده و یجب علی کل انسان ان یذكر الموت جلو آنها بایست و با آنها صحبت کن .

گاه گاهی در خودتان مطالعه کنید. ما باید چندین کتاب را با دقت مطالعه کنیم ، اول ، کتاب تدوین الهی ، دوم کتاب نفس است . خواندن این کتاب لازمتر است ، و ما موظفیم این کتاب نفس را به دقت مطالعه کنیم .

طلاب محترم ! با نفستان بجنگید و پیروز شوید! تا بتوانید با دشمنانتان بجنگید. والله این جهاد اکبر و آن جهاد اصغر است و تا این جهاد اکبر را نکنید، قدرت بر جهاد اصغر پیدا نمی کنید.

می بخشید فرزندان قرآن ! امام زمان (ع) از ما توقع دارد. یک خرده با هوای نفس مخالفت کنیم . بیایید از این اسارت نفس بیرون برویم .

بیایید از اسارت شیطان بیرون برویم .

انسانی باشید که وقتی فرشته ها می آیند گناهان شما را بنویسند و ببرند، بیایند و بروند. ماه بگذرد و از شما چیزی ننویسند.

شاگردان امام زمان ! نکند شبانه روز بگذرد و شما یک دروغ ولو به عنوان شوخی گفته باشید آن ادم که باید بشوید، نمی شوید، به آن مقامی که باید برسید نمی رسید مواظب خویشتن باشید و روحتان را ترقی بدهید و بروید به آنجا که یک انسان کاملی باید برود. در خود بنگرید و کتاب نفس را مطالعه کنید و راه قد افلاح من زکیها را یاد بگیرید.

برادران و طلابی که تازه واردید! بروید پیش آنها که می توانند شما را زنده کنند.

اوقات را مغتنم بدارید، یک وقت خلوتی بین خود و خدا قرار دهید.

علاقه و رابطه تان را با اهل بیت علیهم السلام عصمت قوی کنید، که قوی خواهید شد.

آقایان را متوجه این مطلب (کنم که) نام حضرت ولی عصر - عجل الله فرجه - باید در مجالس ما باشد. باید همیشه ذکر از او بشود. اگر بتوانید بعد از نماز صبح یک دعایی هست مربوط به حضرت که دعای عهدنام دارد، آن را گاه گاهی بخوانید و با او پیمان ببندید، سبب توفیقتان است.

در حوزه قم درسی بخوان که آن قدر اوج بروی، آن قدر بالا بروی که زمین را نبینی و زمان را نبینی، جز الله به هر چه نگاه کنی، الله بینی. توحید در تمام شوون و ابعاد زندگی شما ظاهر شود.

ای امیدهای امام زمان! ای امیدهای امام باقر و امام صادق! شما را به خدا این همه افعال غیر مناسب از شما سر نزنند. خودتان (۱۳۰) را آلوده به این جهان کثیف نکنید!

۲۹: دستور العملی از علامه محمد تقی جعفری - مد ضلله العالی. (۱۳۱)

شرایط و موانع سیر و سلوک

سیر و سلوک دارای چند مانع است:

۱. سالک در هیچ لحظه ای از لحظات حرکت خود نباید احساس وصول یا امتیاز برتری کند، اگر چنین آفتی گریبان سالک را بگیرد، نه تنها از حرکت به مراحل بعد از خود باز خواهد ماند، بلکه نفس کمال جوی او به قهقرا خواهد رفت.

۲. اشتغالات و علایق دنیوی مانند ثروت اندوزی، مقام جویی، شهرت طلبی و محبوبیت خواهی میان مردم، از امور تباه کننده سیر و سلوک اند، البته اگر ثروت و مقام وسیله ای جهت تنظیم حیات خود و دیگران باشد، نه تنها مانع راه کمال نمي‌خواهد بود، بلکه به خاطر مشقتهایی که سالک در این مسیر تحمل می کند، عبادت تلقی خواهد شد.

۳. اشباع حس خودخواهی - به هر شکل و با هر وسیله - مانع نیرومندی برای سیر و سلوک است. ادعای تزکیه نیز سد راه کمال است. بر خی ادعای تزکیه را به عنوان بیان واقعیت، ناشی از خودخواهی نمی دانند، اما عرفای بزرگ این مطلب را نمی پذیرند، زیرا همه عظمتها و امتیازات سالک، از الطاف الهی است و استناد آنها به خود نوعی شرک محسوب می شود.

۴. شکوفاییها و روشنائیهای خیره کننده که در حالات عرفانی برای سالک حاصل می شود، از دیگر موانع سیر و سلوک است. برخی از اهل سلوک با بروز این حالات لذتبار خود را گم می کنند و این حالات را آخرین منزلگاه کمال تلقی می کنند، در حالی که این حالات فقط برای تشویق و تحریک سالک جهت ادامه راه است.

۵. به فعلیت رسیدن قدرتهای شگفت انگیز، نظیر اطلاع از دلها، امور مخفی، اخبار گذشته و آینده، تصرف در امور مادی و نفوس، گاه سالک را از کمال باز می دارد. سالک باید بداند که هدف وی وصول به حق است، نه تحقق کرامات، وصول به لقای الهی برتر و با عظمتتر از کشف و کرامات است.

۶. حالت آرامش و آزادی مطلق و اشراف بر عالم هستی از عظمت‌های شگفت‌انگیز روح است ، که اگر سالک آ را از خود بداند ، ممکن است از عظمت روح خود غفلت کرده ، ادعای انا الحق کند.

۷. احساس شکوفایی و ابتهاج روح نشانه ورود به جاذبه الهی و تجلی صفات حق تعالی بر دل سالک است . سالک باید مراقب باشد که این احساس سد راه کمال او نشود.

۳۰ : رهنمودهایی از ایه الله عبدالله جوادی املی - مدضله العالی -

بسم الله الرحمن الرحيم

خدای سبحان مهمترین برنامه های انبیا را به عنوان تعلیم و کتاب و حکمت و نیز به عنوان تزکیه نفوس انسانها تنظیم فرمود و مسأله تزکیه و تهذیب نفوس را بیش از تعلیم افکار اهمیت داد.

تزکیه ، راه عملی نفس است ، در قبال تعلیم که راه فکری عقل است ، یعنی روح آدی وقتی در مسیر مستقیم احکام الهی قدم برداشت ، شروع به تزکیه خویش می کند و تا در عمل نکوشد، نموی ندارد و تنها راه رشد دوح و نزهت آن از نقص و برائت آن از عیب به مقدار میسور همانا به دستور شرع است .

همان طور که تفکرات علمی ، تزکیه عقل نظریاست و آن را در اندیشیدن صحیح ، باور و شکوفا می کند، امثال احکام الهی تزکیه عقل عملی است ، و آن را در عزم زوال ناپذیر و نیت صادق و خالص شکوفا می کند، و چون جناح عقلی عملی روح ، جدای از جناح عقل نظری وی نیست ، بلکه هر دو از شوون یک حقیقت به شمار می روند، به طوری که از یک نظر می فهمد و از نظر دیگر در بدن و طبیعت اثر می گذارد...

و نتیجه نهایی امثال احکام الهی ، شهود حقائق عینی است و راهش ... این است که هرگونه تعلقی که برای پیمودن صراط مستقیم زیانبار است ، قطع شود. و ترتیب تعلقهای رهن از این قرار است :

اولت تعلق به اموری که خلاف دستور الهی است مانند علاقه به کار حرام یا مکروه

دوم ، تعلق به اموری که خلاف دستور حق نیست ، گرچه مخالف ان هم نمی باشد مانند علاقه به کارهای مباح و انس به اموری که نه حرام است و نه مکوره ، ولی رجحانی در آنها نیست ، نظیر مباحات زیرا اشتغال روح به آنها چهره جان را از انس به حق ، به

انس به نفس متوجه می کند و شیطان که دار متن صراط مستقیم کمین نموده است (لا قعدن لهم صراطک المستقیم . (۱۳۲)

می کوشد که سالک را در تمام مراحل از ادامه باز دارد. و اگر نتوانست او را از نظر اشتغال به حرام یا مگروه صید کند،

می کوشد او را به دام مباحات بیاندازد.

سوم ، تعلق به امور استحبابی که از اهتمام به کارهای واجب باز دارد، یا علاقه به واجبهای مهم ، تا از تعلق به واجب اهم مانع شود.

چهارم ، علاقه به واجب اهم و انس به ان و علاقه به تحصیل آن با از انحصار علاقه به ذات اقدس پروردگار محروم بماند. پنجم ، علاقه به ذات عابد، که این تعلق گرچه برای تحصیل نیرو در جهت عبادت و صرف آن در راه رضای معبود است ، لیکن علاقه به ذات عابد مانند علاقه به عبادت و دیگر کارهای خیر علمی یا عملی ، مانع حصر محبت در خداوند و انحصار تعلق به ذات خداوندی است . بنابراین همه این تعلقها به نوبه خود برای سالک کوی تهذیب رهزن می باشد، که بدون قطع آن علاقه ها پیمودن طریق تزکیه میسر نخواهد بود.

و برای نیل به این هدف رفیع ، صحت تمام اعمال عبادی مشروط به قصد قربت قرار داده شد، و تقرب نیز درجاتی دارد که به پیمودن است هر کدام از آن درجات ، تحصیل مرتبه ای از مراتب تزکیه روح امکان پذیر است ، و مهمترین عاملی که در تهذیب نفس تاثیر بسزایی دارد، آنست که هر عمل عبادی فقط برای تحصیل رضای خدای سبحان انجام می شود، به برای رسیدن به منافی که بر آن عمل مترتب است ، زیرا آن منافع به عنوان فوائد اعمال عبادی مطرح اند، نه به عنوان علت غائی و هدف نهایی آن ، و با روشن شدن امتیاز تامی که بین منفعت یک عمل و علت غایی آن وجود دارد، می توان از قید فائده عمل آزاد شد، و به علت غائی آن همان لقاء الله است ، نائل آمد.

تمرین این روش و ادامه این مسلک موجب می شود که مزایای هدف طلبی ، در همه شوون دفع و جذب انسان سالک ظهور کند، یعنی هم در ترک کارهای خلاف و هم در پرهیز از مباح و هم در اشتغال به واجب و مستحب و هم در اهتمام به واجب اهم و ترجیح آن بر واجب مهم و مانند آن از وظایف دینی می کوشد که علت غائی آنها را در نظر داشته باشد، نه منفعت و فائده آنها را، و آن گاه با تمام وجودش می گوید: ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین . (۱۳۳)

پس اگر کسی مؤمن بود و رفتار صالح داشت و در اثر اهتمام از تنگنای طبیعت پرواز کرد، تزکیه روح بهره او می گردد. خدای سبحان به تزکیه روح انسانها، برنامه رسول اکرم صلی الله علیه و اله را محدود به تلاوت آیات و تعلیم کتاب و حکمت نکرد، بلکه تزکیه را وظیفه مهم او دانست و روش پرورش روح را از برجسته ترین برنامه های آسمانی آن حضرت قرار داد.

تزکیه ارواح بد انسان است که اول خود آن حضرت راه و رسم زندگی انسانی را پیمود و به دستورات آن عمل کرد، سپس به دیگران آموخت و به مردم گفت به همراه من بیایید و عمل کنید. عمل صالح ، جان شما را شکوفا می کند. اگر شرح صدر است ، محصول عمل صالح است ، و اگر مشاهده اسرار هستی است ، محصول عمل شایسته است ، زیرا در پرتو اعتقاد صحیح و عمل صالح ، روح به تعالی وجودی خویش می رسد و هر چه درجه وجودی روح بالاتر باشد، شهود اشرار الهی و پذیرش فیضهای غیبی بیشتر می شود.

موسای کلیم سلام الله علیه یک ماه ذیقعد با ده اول ذی الخحه را اربعین گرفت و با اخلاص خاص چهل شبانه روز تزکیه کامل روح نصیبت شد و در جریان فلما تجلی ربه للجبل (۱۳۴) آن چنان حالی پیش آمد که بورات بر آن حضرت نازل شد...

و سر اینکه از این دوره اربعین به چهل شب تعبیر شده است ، نه چهل روز، آن است که قسمت مهم غیوضات در دلیل است (ان ناشئه اللیل هی اشد و طاو اءقوم قلیلا). (۱۳۵).

شب است که انسان برای پرواز به سوی غیب آماده تر است ، چون سرگرمیهای فراوان روز مانع توجه تام روح است ( آن لک فی النهار سجا طویلا ) (۱۳۶) شب است که همه رامند و مزاحمتی در کار نیست . لذا انسان دلباخته حق ، فرصت مناسبی برای نیت خالص و زمزمه و مناجات پیدا می کند و از آن لذت می برد. شب زنده داری است که به عنوان سبیل لله تعبیر شده است .

خلاصه آنکه شب زنده داری در تهذیب روح اهمیت بسزائی دارد، لذا پیامبران الهی این روش را در تزکیه نفس به کار بردند و از آن بهره گرفتند و اسوه سائر سالکان شدند. قلب می تواند در سایه صفا و تهذیب روح به جائی برسد که جز اراده حق چیزی در آن پرواز نکند و ننشیند، و این کار از عمل صالح و ایمان بر می خیزد، نه از راه صرف علم و بحثهای مدرسه . البته علمهای حصولی عقل نظری را نیرومند می کند، اما ان اثر را به جان انسان نمی دهد که بتواند اسرار ملکوتی را ببیند و جز حق چیزی نخواهد و هر چه خداوند خواست ، آن را انجام بدهد، زیرا این خصوصیات محصول تزکیه روح است . و همان طوری که صحابت سالکان کوی حق در تهذیب روح سهم بسزائی دارد، رفاقت با غافلان و مجالست با ساهیان و موانست با سیه دلان در تیرگی آن تاثیر فراوانی دارد. لذا خدای سبحان به ارشاد شرایط تزکیه اکتفا نکرد، بلکه موانع آن را تذکر داد و از آنها نهی فرمود ( و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا (۱۳۷))

امیدارم خدای سبحان قلوب همگان را از تزکیه و تهذیب کامل بر خوردار فرماید.

غفر الله لنا و لکم

و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته